۱- شرح دکتر وایک
۲- خزائن الشفاء ناصری

۱- شرح دکتر وایک
۲- خزائن الشفاء ناصری

۹۰۷۵

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب ۹۰۲۴۶
کتاب ترجمه شرح الابدان و خزائن الشفاء ناصری
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۶۹۵۵

بازدید شد
۱۳۸۲

بسم الله الرحمن الرحیم

در بیان علم تشریح بدانکه علم تشریح از جمله علوم طبیه است دانستن آن در تمام مدارس عالم بر متعلمین
اینعلم لازم و واجب است و بر همه فنون طب اینعلم را ترجیح و تقدم است و کتب زیاد اهل فرنگ در این علم نفیس
تألیف کرده اند هر یک از دیگری بهتر (از جمله [illegible]) زیرا که در ملت اسلام عمل تشریح ممنوع و حرام
و گروهی از حکمای متأخرین که بعد از جالینوس بوده اند در تحقیق المطالب مسامحه کرده اند و بعضی
جاها ناقص و سقیم هنوز تصحیح نشده است مثل آنکه گفته اند [illegible] و گویند [illegible] با واسطه دیگر آنکه
شریانها را عروق [illegible] و روح [illegible] دانسته اند دیگر آنکه غذا به جگر توسط ورید میرسد دیگر آنکه
گفته اند از کبد بواسطه ورید خون باعضا میرسد و گذشته از اینها از عروق جاذبه و اعصاب غیر ارادی
که محکوم بحکم دماغ نیستند و غیرهم مطلقاً اطلاع ندارند لهذا چون نگارنده این کتاب را با مر [illegible] اعلیحضرت
اسکندر شوکت [illegible] و جم [illegible] دولت علیه ایران خاقان المعظم الناصر لدین الله ناصرالدین شاه
قاجار خلد الله ملکه از مدرسه [illegible] بدار السلطنه طهران خواسته شده و در مدرسه [illegible] مبارک
به تعلیم متعلمین این علم شریف گماشته شد و انواع مرحمتها و تفقدات فرمودند [illegible] مستعد [illegible]
[illegible] انگشت [illegible] در علوم طب عالم [illegible] حاذق و ماهر کنم و آنچه میدانم بدیشان [illegible]
[illegible] طبیب [illegible] حقیقت [illegible] بنام مبارک پادشاه [illegible]
که از [illegible] خامه [illegible] است بنویسیم که [illegible] و اگر [illegible] بگویند [illegible] علم تشریح در [illegible]

ممنوع

ممنوع است پس [illegible] به متعلمین خود علم تشریح را [illegible] جمیع عظام بدن انسان را با [illegible] در
تشریح نموده [illegible] کرده ام [illegible] عروق [illegible] همراه آورده ام [illegible] است [illegible]
آن حقیقت عروق و اعصاب و عضلات و عظام را به متعلمین مشهود و محسوس ساخته ام و در [illegible] ایران بعضی از جوانان
را تشریح نموده [illegible] توجه نمودم و چون مدت [illegible] است [illegible] ام اگر در بیان
بعضی مطالب بحسب لفظ [illegible] سخن [illegible] متعلمین [illegible] در [illegible] تشریح [illegible]
[illegible] بیان خواهم نمود [illegible] سال [illegible] است [illegible] در جلد [illegible]
آن مرقوم [illegible] اما بعد بدانکه این کتاب در علم تشریح مشتمل بر مقدمه و [illegible] مقاله اما مقدمه در [illegible]
تشریح است **مقاله اول** در تعریف و تشریح عظام [illegible] و مفاصل و رابطه بدن انسان است **مقاله**
ثانی در بیان عضلات و فواید آنها **مقاله ثالثه** در ذکر عروق از ضوارب و غیر ضوارب و جاذبه
و [illegible] آنها **مقاله رابع** در تشریح دماغ و نخاع و اعصاب [illegible] آنها **مقاله خامس** در تشریح احشاء
و [illegible] آنها و در خاتمه [illegible] الات [illegible] که در این کتاب به ترتیب [illegible] تحریر خواهم نمود
[illegible] بدانکه [illegible] موجود در طبیعت از سه حالت خارج نیستند از حیوان و نبات و جماد اما حیوان
حیوان و نبات [illegible] اجسام [illegible] است [illegible] از ترکیب آلات مختلفه موجود [illegible] مثل آنکه شجر
[illegible] و [illegible] مرکب است من حیث المجموع شجر [illegible] و هر یک از آنها بانفراده تعریف
[illegible] و این اجسام تولید [illegible] از [illegible] با اجسام [illegible] باعتبار [illegible] بدون
[illegible] اما جمادات [illegible] بدون [illegible] حرکت [illegible] در اسم واحد [illegible]
و تعریف [illegible] اجسام متولد [illegible] از اجزا [illegible]

و نیز ما بین حیوان و نبات آنست که حیوان حساس و متحرک بالاراده است بخلاف نبات که چنین نیست و فرق ما بین انسان
و حیوان آنست که انسان مدرک معقولات و حیوان نه چنین است و جمیع آلات بدن ایشان بر سه قسم است
اول بجهت بقای شخص چون معده و قلب و غیره که انها را با آلات حافظه موسوم نموده اند ثانی بجهت بقای نوع مانند انثیان
و رحم و غیره و انها را آلات مولده نامند ثالث بجهت ارتباط با موجودات خارجه مانند دماغ و اعصاب و غیره که انها
با آلات رابطه موسوم نموده اند در معنی تشریح و تشریح اصطلاح یونانی است اناتومی نامند در لغت
بمعنی قطع نمودن آلات و در اصطلاح عبارت از علمی است که شناخته شود از او حقیقت جمیع اعضاء و جوارح
بدن انسان در تاریخ تشریح از حین ظهور و ترقی این علم الی الان معلوم نیست که کی نموده اند
در اوایل زمان کسی که بجهت علم تشریح برده اند یونانیند و سایر ملل که بعد از ایشان در مصریان از تشریح نمودن
انسان و غیره اجتناب مینمودند و یونانیان هم این علم شریف را حقیر میشمردند و بقراط و اسکلیپیادس
از مشهور حکما بودند هم چنانکه از این علم بهره داشتند و معاصر همین زمان ارسطاطالیس معلم اسکندر
که تولدش هزار و شش سال قبل از تاریخ نهصد و چهل و چهار سال قبل از هجرت نبوی بود حکیم و دانشمند که
طالع جمیع اشیاء را تحقیق نموده بود و در زمان حکمرانی اسکندر چون مجال تشریح نمودن داشت و اسباب
جمع بود قسمتی معظم از مطالب در این علم مکشوف ساخت از آن جمله اول کسیکه شرایین و اوردا را بیان
نموده او بود و بعد از اسکندر در مدرسهٔ اسکندریه مصر علم تشریح را مانند سایر علوم تحصیل مینمودند در ساسانیان
دو نفر بامعرفت کیفیت داشتند این علم جالینوس بود که تولدش چهار صد و نود و یک سال قبل از هجرت
و مطالبیکه قبل در تشریح اطبا مطلع نموده بودند تحصیل نموده و کتاب در علم تشریح تالیف نموده در هزار و صد
سال ما بین اطبا شایع بوده و حکمای عرب بخصوص حکمای مسلمین که در اسپانیا بودند مانند ابوالقاسم و غیره که هم

(انتهی)

مدت حیاتش ۴۲

از تشریح نمودن اجتناب داشتند و لهذا از قراین معلوم میشود که تشریح کرده باشند زیرا که در علم جراحی کامل بوده اند و ظاهر است تا کسی
تشریح کامل ندیده باشد جراح کامل نخواهد بود و در ساعات چهارم این زمان مانند معلم مدرسهٔ فولونی ایتالیا در هشتصد و نود
و شش سال بعد از هجرت در حضور شاگردان خود انسانی را تشریح نمود که بدو هیچ تالیف نموده مدت دویست سال مابین اطبا مشهور
بود و بعضی عقلای کتابهای جالینوس را تالیف نموده بود و تصحیح کرده لکن از تصحیح انها مخوف بودند بجهت آنکه کتاب جالینوس مقبول در نزد
خواص و عوام بود و در ساعات پنجم این زمان موسس اساس تشریح حکیم بود و در سنه نهصد و پنجاه و چهار سال بعد از هجرت
در پادوا از ایتالیا در علم تشریح معلم کامل بود بدون خوف و اجتناب عقاید جالینوس را تصحیح نموده بدین واسطه دشمنان کثیر
بهم رسانیده و کتابی که در علم تشریح با کمال دقت تالیف نموده از خوف دشمنان از مدرسه شهر مکور خارج شده به کشتی
برآمد و کشتی بواسطه طوفان غرق گردیده و چند کسی شده اما شاگردانش کتاب ناقص او را با تمام رسانیدند و در ساعات ششم این
زمان هروی نام حکیم انگلیسی شرکت اول بیش ... در سنه نهصد و نود و هشت سال بعد از هجرت ثابت نمود
در بدن با آلات شرایین و اوردا دوران خون است و در همین زمان معلم مدرسه پادوا عروق جاذبه را در جمیع آلات بدن
پیدا نموده اند پس از آن سایر معلمین دیگر مانند جاکو و بیرینک و دوکل و ...های دیگر دانشمند ثابت نمودند سایر
مکان و نسج جمیع آلات بدن را بعضی از کشف ساختند و علم تشریح بدین پایه کمال رسید مقالهٔ اول در بیان عظام
و غضاریف و مفاصل و اربطهٔ بدن انسان و مشتمل است بر سه باب باب اول در عظام و مشتمل است بر چهار
فصل فصل اول نیز مشتمل است بر هشت فقره فقرهٔ اول در تعریف و فواید عظام اما عظم عبارت است
از جسم صلب و مخیم و در زیر با پوست جرم گشته و تعین الحس و بدون بعضی ماهیت و فایده انها آنست
که دعامه و تکیه گاه بدن باشند اعضا را و آلات لطیفه جانها اتصال یابند و دیگر آنکه چون مندرج باشند جای حفظ
شریفه از دردها است دیگر آنکه آلات حرکت باشند که بواسطه عضلات صاحب جمیع عظام

فصل اول در عظام و تعداد عظام

اما عظام را بگیرد ابتدا و مخلوط از اول شمایل تمیز... انقباض و انبساط پشت آن

به ترتیب جالینوس الکوتان نامیده اند و جائیکه استخوان مرکب است از دو ماده صلب که غضروف دیگری را رحمیه ... از
ترکیب ماده استخوان بوجود آمده است و اهمیت از جهت کمی یافته اند و اگر قطعهٔ استخوان را در جوهر نمک نهند
از حیث ابادا ساقط شده و فقط غضروف باقی ماند و عکس اگر او را سوزانند غضروف ساقط
و ارضیه از او باقی ماند مرکب از فسفور و ... جایز و غیره و در سن طفولیت اکثر غضروف و ارضیه در استخوان
غالب است بر ارضیه او و در سن کهولت و شیخوخت ارضیه او غالب و در سن شباب تعادل بینهما است
و ارضیه و غضروفیت در استخوان مایشابه جمع که در سن طفولیت انحنا و انعطاف استخوان بیشتر باشد از سایر
اسنان و در سن شیخوخت کم در بشکند کاینات منجه است و باشد و در بعضی از امراض ماده غضروفیه در استخوان جمع باشد
و بواسطه آن استخوان منحنی گردد چنانکه در بعضی اشخاص میدیده شده است و یکی از آنها انحراف پشت کج شده است فقرهٔ
ثانی در جرم و نسج عظام است جرم مضاعف و متشیج گشته است از الیاف و طبقهٔ خارجش صلب و بواسطه قرب
الیاف بیکدیگر و این طبقه را موسوم بطبقهٔ کثیفه نامند و طبقهٔ داخلش را اسفنجیه نامند رخو و متخلخل است بواسطه
جدا بودن الیافش از یکدیگر و بهمنا باید دانست که در یک مضاعف و مجوف اند لکن عظام را طبقهٔ خارج و داخل
صلب و ما بین ایشان رخو و متخلخل است فقرهٔ ثالث در غذیه عظام است و غذیه ایشان بواسطه
غشائی است موسوم بضریع که از خارج محیط و پوشیده است انها را بدین که از غشا مذکور عروق دقاق
بجهت انها نفوذ نموده بجهت تغذیه و تنمیه و اگر ضربه یا سقط غشا مذکور فاسد یا ساقط گردد البته آن استخوان
فاسد و رمیم خواهد شد و علاوه بر این چند عروق عظیم بجوف انها داخل شده است تا مخ او را غذا دهد و ماده
مخ استخوان دهنی است و در جوف استخوانهای طویل و در خلل و فرج مجوفات انها ممکن است تا بواسطه
عظام چرب و جوف ان مملو و هم در تغذیهٔ عظام امداد مینماید فقرهٔ رابع در طریق تکوین
عظام است

تشبیه ... ماده ... استخوان ...
فقرهٔ ثانی در جرم و نسج عظام
فقرهٔ ثالث در تغذیه عظام
فقرهٔ رابع در تکوین عظام

عظام است بدانکه جنین در ماه اول هیچ اثر از عظامش پدید نیست و در هفته پنجم بعضی از خطوط ابیض ابرد
و برعت مبدل بغضروف گردد چنانچه در انتهای ماه دوم بجهت اعضای جنین دعامه از غضروف بنا شده است
و در ماه سیم چند نقطه که رنگ ارضیه دارد بهم رسیده بطور دایره از اطراف آن مانند خطوط اشعه خطوط طرف
و تدریج نمو مینماید و بعد از تولد جنین هم جمیع غضاریف استخوان گشته اند بلکه بعد از مدتی مدید بالمره غضاریف
غضروفیت نموده مبدل باستخوان شوند تمامیت و تکمیل انها تا بیست و چهار یا بیست و پنج سالگی است فقرهٔ
خامس در هیات و شکل عظام است و جمیع عظام بدن به سه شکل اند یا طویل چون عظم عضد و فخذ
و اینها عظام مجوف و ممتلی اند از مخ و در حین تولد مرتب اند از سه قطعه یکی وسط و دو طرف که بواسطه
غضروف با یکدیگر پیوسته اند و یا قصیر اند مانند کعبین و رسغ و یا عریض مانند عظام جمجمه فقرهٔ سادس
در سطح عظام چند برجستگی و تقعیر است بعضی از انها بجهت پیوستن مفاصل و بعضی دیگر جهت اتصال عضلات
و رباطات بدانها و برجستگیها که در مفاصل پیدا شود نامند و در غیر مفاصل زایده ... و اجنحه و شوک
و خط نامند و تقعیریکه در مفاصل است حفره و حقاک و در غیر مفاصل جوف و شکاف و شیار و اگر از دو جانب
منفذ داشته باشد ثقبه و چون طویل باشد مجری نامند فقرهٔ سابع در طریق اتصال و ارتباط عظام با
یکدیگر و کل عظام بدن با یکدیگر مربوط گردیده اند اما بعضی حرکت دارند و بعضی دیگر حرکت ندارند در مواضع
در عظام با یکدیگر متصل گشته و با حرکت پیدا شد ربط انها با واسطه در زمانی که دانست و یا بواسطه
غضروف و رباط و در مواضعیکه عظام با یکدیگر پیوسته و صاحب حرکت اند آن مواضع مفاصل نامند و حرکت
مفاصل یا اختیاری است و به جهت تیز انواع حرکت نموده او را حرکت غیر محدود گویند چون مفصل عضد
و یا اضطراری است یعنی از حرکت بهر جهت ممنوع است و محدود است ... مفصل دو نیز به کوه بسته

فقرهٔ خامس در هیات و اشکال عظام
فقرهٔ سادس در سطح عظام
... اتصال عظام
فقرهٔ سابع در اتصال و ارتباط عظام

یا پنهانست هر حرکت انقباض وانبساط دیگر انجام نموده و بعد از حرکت بطلان ممنوع است چون رفق و تقیم
از سقف هوا بواسطه شباهت به قرقره مفاصل دیگر نامند و یا آنکه حرکتشان جهشی دارد و پیچ خوردن و از
سایر حرکات ممنوعند چون زند پا و جز حرکت هر حرکت دیگر ندارد فقره ثامن در تقسیم
و عدد اعظام است و کمی عظام بهر ترتیب قسمت نموده اند یک عظام رأس هر مرکب است از جمجمه و فکین
دوم عظام وسط بدن چون مهرات عنق و ظهر و اضلاع و عجز و عصعص سوم که پس نیم حلقه اطراف
از یدین و رجلین و جمع عظام بدن دویست و چهارده پاره است با چهار زوج استخوان هر در
بطون گوش و هشت سازندانها فصل ثانی مشتمل است بر هر جمجمه حمله اولی در بیان
عظام جمجمه اما جمجمه ساوراضا پس کاسه سر نامند عظام مرباشند و حافظ اند دماغ از ورود آفات و
مؤلف است از هشت پارچه از عظم جبهه و قحفین و قمحدوه و صدغین و وتدی و مصفات اما عظم
جبهه هر در جانب مقدم با فوخ واقع و منقسم است بجهة توقیف مقسم به دو قطعه است نموده اند قطعه
عمودی و قطعه دیگر سطحی اما قطعه عمودی را هر بفارسی پیشانی نامند و سطح دارد یکی از ظاهر و
دیگری از باطن و در سطح ظاهر او هر خروجیت و جبهتین جبهتین جبهاسی اند و در تحت انها قوسین حاجبین
چپ اند و مهیا میکنند بروز آمده و حقیقتا بر انها پیوسته است و مبدأ این قوس در جوم
استخوان گوش بمر سی هر در بعض بر آمده تا قرب بدرز الهی رسیده است واو را جوف جبهه نامند
و از این جوف منفذ راست به بطن اولیسین و اما سطح باطن او مقعر و در وسطش بر آمده که است
و هر ک ان مانند به نصف ناودان واقع در ابتدای سه هر که به منتهی میگردد و از قطعه سطحی او
جانب فوق مقعر یافته و در وسط او شفافی است عظم مصفات درآ قرار گرفته است
و در فوق

و در فوق ما ق اکبر تقعیر است و عضله موسوم اعلی چشم بدو اتصال یافته است و محاذی بدو در ماق
اصغر تقعیر دیگر است بجهة استقرار غدد دیگر اشکی چشم از اول است و عظم جبهه از جانب اعلی بقحفین اتصال یافته لیکن تا
چند وقت اتصال دارد و الهیه بوجود آمده و از طرفین بعظم وتدی و جبهتین پیوسته و از سوی اسفل بعظم مصفات و عظمین
و در فوق انف واقعند متصل گردیده است و اما قحفین دو عظم اند مربع یکی از یمین رأس و دیگری از یسار او
محدب از خارج و مقعر از داخل و چون مربعند هر یک صاحب دو سطح و چهار ضلع و چهار زاویه می باشند اما
سطح خارجی او محدب و از جانب اسفلش خطی است حدبه شکل هر جوف صدغ از تحت او ابتدا نموده
بجهة عضله واقعه در او و در جانب اعلایش بر آمده گی است هر بجهت قحف موسوم نموده اند و از طرف او
ثقبه ایست که خون از مجرا ری دماغ میرود از او خارج شود به ثقبه سنتورین موسوش نموده اند و اما سطح مقعر
باطن او مقعر و قریب بضلع داخل از تحتانی شکاف مانند نصف ناودان دارد هر نصف دیگر در زوج هر از اتصالشان
بیکدیگر ناودانی تام بوجود آید بجهة محافظه مقر معصره که تا اخ و اما اضلاعش یکی از جانب اعلی بزوج خود
اتصال یافته و از او درز سهمی بوجود آمده از جانب اسفل بعظم صدغ اتصال یافته و از او درز قشری بوجود آمده
و از جانب قدام بعظم جبهه اتصال دارد بنحویکه قبل بیان نموده ایم و از خلف به قمحدوه متصل گردیده و از
او درز لامی بوجود آمده است اما قمحدوه استخوانیست فرد هر در سوخر دو نصف او و تقعیر او
واقع است بنابراین به دو قطعه او را فرض نموده اند یکی عمودی و دیگری سطحی اما قطعه دارد و سطح عمودی را از
جانب بقحفین اتصال یافته است و از او درز لامی هم بر آمده محدب از خارج و مقعر از داخل و در وسط
خارجی او نشانی است مثل بر آمده گی خارجی قمحدوه و از این زائده چهار خط حدبه شکل بر آمده دو از فوق
و دو دیگر از تحت تا عضلات و رباطات بر انها پیوسته است که دو در سمتین در وسط سطح داخل او زائده ایست

موسوم به زائده داخلی قمحدوه و از نقطه او چهار خط با آن دیده میشود تقاطع صلیبی نموده بشکلیکه در جوف انها چهار
حفره بهم آمده است دو حفره فوقانی بجهة مکن مؤخر دماغ و دو حفره تحتانیش بجهة استقرار مخ کوچک است
و در موضع اتصال قطعه عمودی او با قطعه سطحیش ثقبه عظیم است بجهة عبور نخاع و دو مهد پهن شکل در دو جانب
ثقبه مذکور می باشند بجهة مفصل حفره اول از فقرات عنق و از خارج عاجز است دهن دو ثقبه می باشند یکی از مقدم
بجهة عصبه حرکت زبان و دیگری از مؤخر بجهة خروج وریده دمی و در کنار این استخوان نصف ثقبه هم رسیده
و نصف دیگر او در عظم حجری است و از اتصال این دو ثقبه ای بوجود می آید از جهة خروج ورید وداج کبیر
و قطعه سطحی او از جانب قدام بعظم وتدی اتصال یافته بواسطه غضروفیکه در سن شباب صلب و استخوان میگردد
بعقیده اینده استخوان یکی می نماید و در سطح فوقانی قطعه سطحی او ناودانی تقعیر را است بجهة مکن مبدأ نخاع سطح
تحتانی او ناهموار است و مقابل حلق بدو اتصال یابد و اما عظم وتدی عظم است فرد و هیچ قسمی
نیست و ما خوذ و غیر منتظم الشکل بجهة توسیفش مقسم نموده اند باندام و سه زوج زائده و چون آنها بجهة
شباهت او به انحناش است مسمی نموده جناح اکبر و جناح اصغر و زائده شبیه بر جلین بجهة او معین کرده اند
و اندام این استخوان شبیه است بمکعب مجوف و مسمی به بطن و تدیش نموده اند و از این بطن به بطن اوسط
انف منفذ راست و در سطح داخل او تقعیر است شبیه بزین اتراک و اطراف او جوف است بجهة مکن
شریان سبات و در جانب مقدم زین ترکی جوف است هر در او عصبتین بصر تقاطع نموده اند
و املو از جمیع جوانب این منسم نموده اند و در سطح مقدم او بر آمده ایست چون دماغه ایست و بدماغه عمودی
عظم مصفات پیوسته بجهة اتصال حاجب بینی اما به زائده موسوم بجناح اصغر از جانب مقدم
اندام او با او واحد خارج گشته و در وسط اینده اصل ثقبه ایست مسمی به ثقبه باصره و در ورای این
جناح

جناح و جناح اکبر او شکافی باقی است هر به ثقبه اعلی چشم موسوم نموده اند بجهة دخول عصبه زوج سیم و چهارم
و ششم و شعبه اولی از زوج پنجم و خروج ورید مقعر و دو زائده دیگر او موسوم است بجناح اکبر هر از طرفین
اندام او خارج گشته اند و جدا اند در سبب حائل مقعر و صدغین و در سطح ما بین بفوق او قریب باندام اش سه ثقبه است
یکی مدور و عظیم بجهة عبور شعبه دوم از زوج پنجم عصب و اعصاب و ثقبه دیگر هم مدور و صغیر است از او
شریان وسط غشا انقباض عبور مینماید ~~ثقبه عصب دماغ و ثقبه اعصاب~~ و سطح او محاذی است به ثقبه چشم
سطح ما بین ضلع او و شکاف اعلی شکاف است مسمی به شکاف تحتانی چشم بجهة عبور ورید و دو زوج از عصب
دماغ و در سطح محاذی بر ثقبه پیشانی چند بر آمده گی است تا عضلات جبهه با انها اتصال یابند و اما زائده
دیگر او که شبیه است بر جلین از هر جانب حلقوم بطور عمودی نازل گشته بنحویکه دیوار خارجی حنک از او بنا شده است
و هر یک از اینده زائده ها دو طبقه گردیده اند بجهة اتصال عضلاتیکه جا بیدن از انها است و در انتهای انها حفره
است کوچک هر استخوان حنک در او قرار گرفته و اندام این استخوان از جانب مؤخر بواسطه غضروف با استخوان
قمحدوه اتصال یافته و از جانب مقدم بمصفات و استخوان تیغه هر استخوان حاجب بینی است اتصال یافته و از
طرفین بعظم حجری پیوسته است و جناح اصغرش با عظم جبهه و جناح اکبرش هم بعظم جبهه و قحف و جبهه و حجری
متصل گردیده است اما صدغین هم حجرین و بپارسی شقیقه نامند عبارت از دو استخوان
است هر در طرفین و تحت جمجمه واقعند و بجهة توصیف او را منقسم به سه قطعه نموده اند قطعه از او شبیه است
بفلس و دیگری را بواسطه شباهت بنوک پستان قطعه حلمه و دیگری را بواسطه صلابت و سختی قطعه حجری
نامیده اند اما قطعه فلسی او هم مدور است و در سبب حائل حفره صدغ و بواسطه درزی کاذب بقحف اتصال
یافته نشانی دارد و هر از اتصالش بعظم و جبهه قوسی هر سد ممتد او سوی زائده او و جبهه مرسوم نموده اند و این

زائده‌ها امتداد دارد و ما بین این دو زائده ثقبه ایست که در داخل جمجمه قرار گرفته است و در جانب مقدم این ثقبه برآمدگی
باشد و در میان هر زوج سوراخ که از مکان خود در قدام این برآمدگی قرار یافته و در جانب مؤخر ثقبه مذکوره با جمجمه
ملتصق است و ملاصق طاق زیر مسمی نموده‌اند و در سطح داخل این قطعه چند شیار است و در انتهای آن‌ها ممکن
اند و اما قطعه مؤخره در عقب واقع است زائده ایست حلیم و شمخ ... و خرج او بر قفا دارد بطن اوسط
گوش و در پشت این قطعه خط عمیقی است و عضلات بدان اتصال یافته و در سطح داخلش جوف است که جمجمه مخ
بر آن و اما قطعه حجری شکل خود را بطن گوش و سطح او مجاور کاسه داخل است و ماغ و سطح دیگرش ... گوش است
است و در ما بین قطعه سنی و حلقه بطور سطح بقاعده‌اش سر واقع است و در تحت این دو خط ما بین زائده جمجه و
زائده او چند ثقبه ایست و ابتدای ثقبه خارجی گوش است و در انتهای این شیار است که جمجمه قرار گرفته
پرده صماخ و ایضا قریب به نقطه این دو خط ثقبه دیگر است که جهت عبور رباط است و از خارج ثقبه دیگریست
با نهایت تنگ و داخل متوجه بجانبی که مجرای بطن اوسط گوش و مجاری اتصالی هموار نموده‌اند که جهت عبور
هوا از حلق بگوش بود و ابتدای این مجرا در حلق از عقب دف قرار دارد و سطح داخل او مجاور بطن
اوسط دماغ است هر سطح دارد یک سمت مقدم واقع است و در او چند ثقبه و جانبی که است و حاصل شده
از امتداد و اقصی جوف بطن سیم گوش و سطح داخل دیگر او مجاور بطن مؤخر دماغ است ثقبه دارد
مرسوم به ثقبه داخل سامعه و از ثقبه مذکوره شعبه عصب از زوج هفتم و هشتم از اعصاب دماغ عبور مینماید
و علاوه بر او چند ثقبه کوچک دارد و از بطن مؤخر گوش منتهی میگردند و اما در سطح تحتانیش هم مجاری است
در رقبه راجعه فرز و تقعیر است مخصوص زائده دارد و سمی بزائده سهمی و ما بین این زائده و زائده حلمه
ثقبه ایست و عصب ... از او خارج میگردد و از اتصال او مجاوره عظم حجری با قحف و نصف
(ثقبه)

ثقبه ایست و نصف دیگر او را قبه دیگر موضع وارد اتصال آن بهم دیگر ثقبه تام غیر منتظم بوجود آید و ثقبه داخل
مرسوم نموده‌اند که جهت عبور وریدی و در داج و یک زوج از اعصاب دماغ و عظم صدغی با عظمین و ثقبه
اکبر عظم و تدویر و جنب دیگر او اتصال یافته است و اما عظم صدغی در در قفای جمجمه تمکن است بنحوی که
سابق بیان نموده‌ایم استخوانی دقیق و مختلف هست و در ساحت جمجمه و حد مقدم و بین سطح فوقانی و
است ما بین دماغ و انف و این استخوان مشتمل است بر ثقب کثیره و از آنها زوج اول از اعصاب دماغ داخل
انف میشوند که جهت رسانیدن قوه شامه و در وسط این سطح زائده ایست عمودی شبیه بتاج خروس و بزائده
تاج خروس مرسوم نموده‌اند که جهت منعقد گردیدن حجاب مخ بوده و از سطح مقعر بوضع واقع است حجاب
عمودی نزول نموده و حد است بجانب انف و او از طرفین حجاب مذکور دو ورقه ممتد شکل خارج
شده و حد نموده اند بطن اعلای انف را از وسط او و جوف این استخوان متخلخل است بجهت خانه زنبور
و صفحه خارجی او هم بسیار نازک است و بعضی از دیوار این حجب ممتد را با دو بیون العقار جهت
منعقد گردید از اتصالات آن بهمدیگر هم ثقبه یافت شوند که جهت عبور عصب از حجب ممتد به انف و این
استخوان با جمجمه در تدویر هم استخوان کوچک در فوق جبین واقع اند و با استخوانهای که ما بین تجویف
واقع است اتصال یافته جمجمه تاج در میان عظام کثیرین اما کثیرین مؤلف اند از چهارده پارچه
استخوان شش زوج و دو فرد و نیز دو پارچه از آنها با عانت دوز گاو دنب بهمدیگر متصل گردیده
بر فک اعلی و اورا بوند بواسطه مفصل است اما فک اسفل مخصوص عبارتست از یک عظم که
در وسط دو جنب واقع اند و این از قسمت سفلی جزء است با سم فک و فایده آنها آن فک متحد و جه دقت
با بهقه است و این عظم اندام و نزول آمیت و اندام او اکرچه محکم بنیاد و لیکن مجوف است

از جوف داخل بشد بطن انف و سطح فوقانی او هم مجاور بطن است و دیوار کتانی مقعر او از باشد و در این
سطح چند جوف است جهت عبور عصب و شریان و این استخوان سطح خارج محدب و سطح داخل مقعر است تا آنکه دو کاسه
باشد و فقار را فرا او گردانیده با زوج خود متصل گردیده و در موضع اتصال در فقار جدار از جانب قدام
در زمیت بیا آمده و در ابتدای این درز شوکه است و از طرفین او مجوفیت و از جنب او ثقب نزول
نموده جهت عبور عصب و جوف مجاری مذکور و قریب به دندان ثنایا می باشد و مجرای ثنایا را مرسوم
نموده‌اند و کنار انفش مدور است و چون که جنبه خود دو تقعیر دار و چون رقی است که جهت ارتکاز
دندانها وز و او از او بیا آمده و جهت ساحت طرف از بین اعداد نموده و بعظم جبهه اتصال یافته و قرب
بما ق اکبر نصف تقعیر دار و بالعرض دیگر از دو استخوان مرسوم بعظم دمعه است اتصال یافته و تقعیر
تامی بوجود آید که جهت کیسه مرسوم به کیسه دمعیه و تقعیر مذکور در مجرای که بنیه انف است منحدر میگردد و
اما عظم حنک و عظمه هم چون دو نازله باشد فک اعلی و نصف از این عظم به سطح و نصف دیگر عمودی
واقع است اما نصف سطح او حد ما بین دهان و بینی است و بواسطه او کام تام میگردد و نصف
عمودی او در قفار ما بین زوائد عظام است عظم و بینی مرکوز است بنحوی که قبلا ذکر یافت
در موضع ارتکاز در جرم او مجرائی است جهت عبور عصب و اما وجنتین و عظمه در جانب انف
و جنب چشم واقع شده‌اند و بهیات دید و لو چشم و صدغین دارند و این استخوان صلب
و محکم و در او چند ثقبه است که جهت عبور عصب و از جانب دیگر بند اش به عظم مجرا اتصال یافته
و از او دو جنبه و عظمه صدغ از گشتن عبور مینماید باشد و اما عظم دمعه عبارت از عظم است
بسیار دقیق و نسبت به ماق اکبر واقع است و سطح خارجیش بواسطه خط به دو قسمت شده و در تحت
خارجی



فارجی او نصف تقعیر است و با نیم دیگر او هم ساتی بیان نموده‌ایم متصل گشته و تقعیر تام بوجود آید که او
او کیسه دمعه تکن یابد و اما عظمین انف عبارت است از دو استخوانی که در جانب فوق و وسط بین تقدام حد
متوزی واقع اند و جانب انفراشان با عانت دوز رگادب بهمدیگر متصل گشته و شکل مثلث بوجود آمده
و کنار تحتانیشان بهم و مبرات و غضروف انف به پیوسته است و اما عظمین صدغین عبارت
از دو استخوان است دقیق و مخروطی شکل هم نام در قفار بینی که جانب داخل کف را مع پیوسته اند
و در تحت انها قفا که است مسمی به تیل سیم بینی و اما قعبه عبارتست از استخوان دقیق و طویل
و در وسط بینی واقع و قفار او بهم دو به دو حد نموده و قرب به تجویف منفرد و بینی پیوسته است
اما فک اسفل استخوانیست فرد با صدمت و متانت و با حاشیه مفصل با عظم حجری پیوسته و مربوط
است و جهت تعریف به دو قطعه منقسم نموده‌اند قطعه از او به سطح و قطعه دیگر عمودی واقع است
اما قطعه سطح آن همچون نعل اسب است و در وسط او برآمدگی است مرسوم بزنخ و در طرفین
این برآمدگی ثقبه اما نشانه از انتهای مجاری است و بطور درب در جرم استخوان رفته و در سطح
داخل قرب بزاویه او ثقبه دیگری است و او ابتدای مجرای مذکور است و در کنار اعلای او چند
حفره و زوائد است که جهت ارتکاز دندان و اما قطعه عمودی او حرف دو زائده
منتهی گرد و ما بین آنها فضائی است شکل به رسد و از جانب قدامش زائده ایست مسمی
بزائده اکلیلی و ایضا در جانب خلفش زائده دیگر است و بر سر حرف مفصل منتهی گردید که جهت
استقرار در نقره حجری بنحوی که سابق بیان نموده‌ایم و موضع اتصال قطعه عمودی او را بالطبع بزاویه
مسمی نموده‌اند اما ملاحظه عمومی و تقریب اجمالی جمجمه و مکین اما جمجمه را هر مقابل گاسه سر

نامند مرکب است از هشت پاره استخوان و از ترکیب آنها بیکدیگر کاسه سر بهم رسیده تا دماغ و مخ کوچک را در حوالی گیرند و از خارج پوست و عضله سر پوشیده و در کشیده شده بجهة محافظت و از داخل ... وقمیط است با هم پیوسته بجهة سرایت حرارت منقسم نموده اند جزو ازاد سیون قاعده و جزو دیگر سیحو ملحقه است و اجزا و عظام را بیکدیگر اتصال داده اند باعانت شئون و درز ملازق و کاذب اما درز حب ترتیب از نشان صفاریکه از استخوان خارج و بیکدیگر مرتب امتیاز داده اند و از دو ناودیکی درزی است که در جانب مقدم با فوق ... عظم وجبهه و قحفین واقع است و بواسطه شباهت بتاج درز تاجی و اکلیلی موسوم نموده اند و دیگری درزی است مابین قحفین که بواسطه شباهت به تیر درز سهمی موسوم نموده اند و دیگری درزیست مابین قحفین و قمحدوه که بواسطه شباهت بلام یونانی موسوم بدرز لامیئی نموده اند و از اتصال عظام و جبهه و قحفین بعض از درزها که ذنب نیز بهم رسیده است و درز کاذب حب ترتیب از عظمی با عظم دیگر ملاقات نماید بطوریکه نشان آنها باهم امتزاج و در بیکدیگر فرو رفته باشند و در حالین تولد جنین درزها مذکور تمام و کامل نرسیده بلکه مابین عظمی عظم دیگر از غضروف جزو و واسطه میباشد و فاصله که یافته مابین بعض از عظام را که بهم رسیده و بفاصل ملاذ نامند بر طبیب معرفت شان لازم است از انجمله فاصله است یافتوخ در موضع ملاقات قحفین و جبهه بهم رسیده است مسمی بملاذ مربع دیگر فاصله ایست که در جانب مؤخر ای در موضع ملاقات و اجتماع قحفین و قمحدوه بهم رسیده است و چون مثلث است موسوم بملاذ مثلث نموده اند و در فوق کوش نیز ملاذ دیگر است که ملاذ طرفین ... ملاذ مذکور در هنگام تولد استخوان نمیشوند بلکه تا سن دو سالکی با تمام استخوان میشوند و فواید ملاذ و فاصله که یافته بین عظام را بهم رسیده است آنست که در حین تولد عظام سر بتوانند بر روی بیکدیگر

سوار

سوار و مکوب شوند تا در موضع حمل آسان باشند زیرا که بغیر از این ممکن نبود و دیگر آنکه تا عظام رأس با خرابی بجهة ملموس نباشند و در قاعده سر سه مرتبه میباشد اول بجهة بطن مقدم ثانی بجهة بطن اوسط ثالث بجهة بطن مؤخر دماغ و مخ کوچک و مبدأ نخاع و در وسط قحفین تجویف است که از جانب فوق عظم مصفات ابتدا نموده و برآمده و بعظم قمحدوه منتهی کردیده بجهة استقرار معصره طولی دماغ دایضا در همین موضع تجویف دیگر است که بعرض واقع و منتهی به نقطه و داخ کردیده اند بجهة معصرتین عرضی دماغ و بدانکه از اتصال و ترکیب عظام کاین چند تجویف متشکل کردیده موسوم شان اند بیکی حدقه که محل مقله و دیگر جوف بینی

محل مقله

و دیگر جوف دهان است اما محل مقله عبارت از نقره ایست مخروطی با چهار صفحه که قاعده اش بخارج و نقطه اش بداخل است و در ماق اکبر تقعیریست بجهة تمکن کیسه دمعه و مجاری جمله و از جانب وحشی تقعیر دیگر است بجهة تمکن غدد دمعه و در نقطه این مخروطی ثقبه با صرهیست و معبر ده عروق و اعصاب در خانه چشم یکی از جانب فوق داخل و دیگری از جانب تحت و وحشی واقعند اما جوف انف

جوف انف

که پوشیده شده از غشاء مخاطی و از ترکیب چهارده پاره استخوان بوجود آمده و بواسطه عظم قصبه بدو تو منقسم شده و جوف هر یک تو که از او بواسطه چهار صدف که شانها از عظم مصفات و دو علاحده است سه بطن منقسم کردیده است و بواسطه ضیق مکان قوه شامه بحکم علم الطبیعة چند تجویف خلق نموده که ببطون انف داخل میشوند و ایضا از منفذ و مخرج عظم مصفات و جوف و تدیه و غیر منقد کثیف به بطن اول بینی و سه چنین از تجویفات عظم جبهه و کفه و عنقوم منافذ را است به بطن اوسط بینی و به بطن اخیرش جر مجاری دمعه هیچ داخل نیز شود و جوف بینی از جانب قدام دو منفذ دارد مسمی به منخرین مقدم و از جانب خلفش نیز دو منفذ دیگر است مسمی کبیک یا منخرین مؤخره که از بینی داخل حلق میشوند

جوف دهان

و مابین جوف بینی و جوف دهان تنفس است و اما جوف دهان که در تحت جوف بینی واقع است و بواسطه کام از ادا تیارات زایده عظام فکین و وتدی و عنق بجهة تشکیل او محدد اند و سوی دندان در این جوف استقرار یافته اند که بعقب چانهشان خواهد شد و سطح اعلاء او مقعر و کتف بکوش ... نموده اند و در وسط دارد و جوار استخوان بنیان اتصال بر استخوان فک اعلاء مجمعی بیکدیگر بهم رسیده و جوف دهان و حلق از جانب خلف بفقار حلق داخل میشوند فصل سیم در تعریف فقار و اصلاع و و رکین اما فقرات اسحو عمودی باشند با حرکت و مرکب از بیست و شش پاره استخوان که بر روی بیکدیگر استوار و بواسطه غضاریف و اربطه بیکدیگر پیوسته اند بیست و چهار فقره اعلاء و فقرات صادق نامند بعجز و عصعص و چون بفقار صادق شبیه اند لهذا فقره را کاذب شان نامند و این فقرات مجوف و مجرائی دارند که از فقره اعلاء عنق ابتدا شده و بفقره اخیره عجز منتهی کردیده است بجهة تمکن نخاع و جمیع فقار منقسم کردیده هفت فقره عنق و دوازده فقره ظهر و پنج فقره قطن و عجز و عصعص و عدد ایفقرات در یک شخص نیست بلکه مورث شان خطر است سخن بیشتر و فقرات عنق مدور و مابعد تقدیم و فقرات ظهر مقعر در جانب خلف باشند و فقرات قطن محدب مایل بطرف قدام و عجز مقعر و حرکت در جمیع فقرات مساوی نیست بلکه در فقرات عنق حرکت بیشتر و در فقرات ظهر و قطن کمتر است و اما فقار صادق به در هیات و شکل شبیه بیکدیگر اند مگر فقره اول و دوم عنق بنابراین تعریف آنها را اجمالا نموده در نشانها و زایدات جزئیه که با یکدیگر دارند به تفصیل بیان مینمائیم و هر یکی از فقرات اسحو حلقه میباشند و اندام از جانب قدام و کمان از خلف دارند و مابین اندام شان و کمان شان جوف و ثقبه ایست بجهة تمکن نخاع و اندام او را جسم متخلخل است بنوعیکه منافذ کثیری بجهة

عروق دارند

عروق دارند و بواسطه غضروف باندام فقره فوق و تحت خود پیوسته اند و در سطح اعلی و اسفل شان فی الجمله تقعیریست بجهة تمکن غضروف و مجرائیکه از اجتماع جمیع فقرات بهم رسد معبر نخاع خواهد بود و چون ابتدا از حلقه فقرات دقیق تر است از سایر اجزایش لهذا در ابتدا را مابین او و کمان ثقبه بهم رسد بجهة خروج اعصاب نخاعی و عبور عروق و در هر فقره سه زایده میباشد که یکی از آنها فرد و از او در جانب خلفشان واقع است بواسطه شباهت بخار زایده شوکیه موسوم شان نموده اند و دو دیگر زاید ایست زوج که برون از طرفین هر یک از فقرات میباشند و بمناسبت شان بجناح طیور رسم بزائد اجنحه موسوم نموده اند و دو دیگر زوائد ... باشند بوراب در طرفین فقرات واقعند بجهة مفصل دادن آنها بزواید شوکیه موسوم نموده اند و اما تفاوتیکه مابین فقرات عنق و ظهر و قطن میباشند بدین تفصیل

فقره

	عنق	ظهر	قطن
اجسام	کوچک و سطح مقدمش محدب و سطح اعلاش مقعر از جانب ایمن بایسر و سطح اسفلش فی الجمله مقعر است	بزرگتر و اطول بیکر و سطح اعلاء و اسفلشان سطح و سطح مقدمشان را که به ... و از طرفین آنها مابین اندام فقره با فقره دیگر تقعیریست بجهة اتصال ... و قبول سر اضلاع که هر فقره ... [illegible]	بزرگترین از سایر فقار و سطح اعلی و اسفلشان بیضی شکل است و حفرتی دارند
ثقب	بزرگ و وسیع اند	ضیق و مدور اند	وسیع و مثلث اند
اجنحه	عریض و حقیر و شبیه بناودان میباشند و در آنها منفذیست بجهة شریان فقار	طویل و در سطح داخلی دو فقره اعلی تقعیر کوچک است بجهة تمکن عنق و ده ضلع اعلی	طویل و عریض و راست محاذی بخارج اند

	عنق	ظهر	قطن
زوائد شوکیه	کوتاه و قصیر و دو شاخه از خلف	... به استقامت دارند	استقامت را ماخذ بجانب پس بسیار
۴۲ [illegible]	قصیر و عریض اند و منحنی میشوند به دو شعبه	طویلتر از سایر فقرات و مایل بتحت اند و بر روی یکدیگر منکوب چنانکه یکی پیوسته روی دیگری را	قصیر و عریض و راست و مائلند بجانب خلف

و اما فقره اول از فقار عنق را اطلس نام نموده اند و در ایام قبل یونانیان خدا ایکه زمین را بر دوش او قرار کرده میدانستند چون موسوم باطلس بود همچنا این فقره را هم بر بدن قرار کرده و حامل سر است موسوم باطلس نموده اند و این فقره بدون حلقه هیئت و اسنان ندارد و در موضع او جاسم که کوچک شبیه بزائده در جانب قدامش و قعبت و در جانب خلف محاذی نخاع مقاک است دارد بجهة قرار یافتن و چرخیدن سننه فقره ثانی از عنق و در جانب فوقانی عمیق دو مفصلات اعلی گشتر بجهة قبول نمودن سر مفصل بزرگیکه در عظم قمحدوه ذکر کرده است و در اجنحه او ثقبه ایست بجهة عبور شریان و زوائد مفصلیه او بارز و اند مفصلیه فقره دوم اتصال یافته و اما فقره ثانی از فقار عنق را هم بمحور مسمی است نموده اند جهات و شکل او چون سایر فقار عنق است الا اینکه در این فقره از سطح فوقانی اش سننه برآمده در مفاک فقره اول ممکن باشد و حرکت سر را می نماید و فقره هفتم از فقار عنق را مفقر مخصوص است و شکل سایر جاسم طاهر است

جاسم ظاهر است و اما عجز ما بین فقره اخیر قطن و ابتدای عصعص واقع است و مولف است از پنج یا شش فقره بواسطه غضروف یا ماده استخوان بیکدیگر التصاق یافته بعلامت در زیر موثق بنوعیکه گویا با یکدیگر ملحم شده اند و چون در جنین این فقرات جدا بوده اند بنهادها کاذب نامیده اند و شکل او مثل مثلث منحنی الطرفین و در تحت و قاعده اش در فوق است و در جوانب اوست بجهة عبور نخاع و سطح ظاهر او محاذی بدین ناهموار و چهار زوج ثقبه دارد بجهة عبور اعصاب موخر نخاع و هم یک ثقبه طویل و بیکدیگر دارد که انتهای مجرای نخاع و ابتدای زوج سرد کم از اعصاب که خارج میشود و سطح داخل او مقعر و سطح و چهار زوج ثقبه دارد بجهة عبور عصب و قاعده این مخروط چون بفقره اخیر قطن اتصال یابد و ما غنه نشانه در ذکور بزرگتر و در اناث کوچکتر و بایند مرور در اناث و ما غنه مذکور بزرگ باشد و بواسطه او وضع حمل آن حضرت زیاد و بسهولت و دیگر با انگشت ملموس را لمس نماید بزرگاو ملوس خواهد بود و در سطح خارجش از جانب فوق تقعیر دارد و ذنب شکل و بواسطه غضروف با خاصرتین اتصال یافته است و اما عصعص که در انتهای عجز و فقرات واقع مؤلف از چهار یا پنج فقره است هر بواسطه غضروف با یکدیگر التصاق یافته گویا باهم ملحم شده اند و در سطح خلف او شوکه است کوچک و از اتصال فقرات بهم رسیده و این استخوان در حیوانات طویل و امتداد جنین قدری بجانب خلف میل مینماید و اما عظام صدر جای که صدر مولف است از ده از دو فقره بنوعیکه قبل ذکر یافت و هیئت صدر چهار ضلع و عظم قص اما اضلاع عظام را شند و قیق و منحنی و طویل و از سوی قدام بغضروف منتهی گشته و از ده از یمین و ده از یسار و سر بمراتب حرکت بنوعیکه راس آنها بیکدیگر اقرب بود از اندرشان و غضاریف اضلاع سفلی بیکدیگر اقرب بود از اضلاع علیا هفت ضلع علیا با عظم قص اتصال یافته اند اضلاع صدر نامند و پنج ضلع سفلی را اضلاع زور نامند و سطح داخل انها مقعر و سطح

خارجش محدب و در کنار تحتانی انها شیاری هست طویل بجهة تمکن عروق و هر یک ضلعها اندازه ای و راس است یکی از قدام و دیگری از خلف و در انتهای راس خلف او دو سر مفصلی است بجهة مفصل مفصلیکه قبلا ذکر یافت و در قدام این تقعیر ضلع باریک گردیده و آن موضع را نیق ضلع موسوم نموده اند و مادون این حدبه جاسم که است و باجحم دهد اضلاع پیوسته بنوعیکه قبلا بیان نموده و سر ضلع اخیر مسمی بضلع قصیره و عنق و قوس ندارند و فقار یابان و ضلوع هم خرج ضلع نامند متحد است و در که دیده از عضو اول تا عضو سیم بعضو متساوی الطول اضلاع و فقار یابان ضلع اول و دوم وسیع ترانست و در جانب قدام اضلاع تقعیر نیست بجهة استقرار غضروف و غضروف ضلع اول قصیر و محکم و سخت است و از ایشان ضلع به غضاریف نیا فزاید و از اضلاع خلف بکاهد و چون ضلع چهارم و ششم و هفتم از عظم قص تجاوز نموده بنابراین غضاریف ضلع صعود نموده به قص پیوسته اند بنوعیکه در تحت غضروف هر یک از سه ضلع مذکور و قص زاویه موجود آید و چون شش ضلع اخیر از اضلاع خلف قصیر و بعظم قص نمیرسند تنها غضروف انها منضم بضلع فوقانی شان منتهی گردیده و دو ضلع اخیر از اضلاع خلفا از قدام غضروف هیئت و از خلفها بزاید الجنه التصاق ندارند تنها حرکت آن بیش و وسیع تر است و از این باب است و دلالت بطن و حیث را مانع از گودن میشد و اما عظم قص المقوا است فرد طویل و عریض منحنی و جانب اعلیش مولف است از العظ و سطح ظاهرش قدری محدب و سطح باطنش مقعر و مرتب است از سه قطعه قطعه اعلیش را هم چون دسته ایست موسوم بقبضه قص نموده و قطعه اوسط او را موسوم باندام قص نموده و قطعه اخیر او غضروف مجزی نامیده اند و اما قطعه اولی را مخیر مولفتر از هر قطعه دیگر و در طرفینش تقعیری است بجهة استقرار ترقوه و در جانب فوقانیش چهار شکل و سمی نهرش نموده اند بین که در زیر که در جانبین و بعض تقعیر دیگر دارد بجهة ارتباط غضروف ضلع اول و قطعه اوسط مولفتر از انها است و در جانب

(وحش)

وحش تقعیر دارد بجهة ارتباط غضاریف پنج ضلع سوای ضلع اول و ثانی از اضلاع صدر و اما قطعه اخیر مسمی به غضروف خنجری در انتهای قص واقع شده و در اوقات غضروف جهت بین که در کهنه استخوان میشود و این غضروف چون بر است تم مسطح و انتهایش را در بعض از اشخاص مشقوق است و در بعض دو زبانه است و فقار صدر از اول موتلف گردیده و فقار مذکور در جانب فوق ضیق است و بتدریج وسیع گردیده نهایت وسعت او در ضلع هفتم و هشتم است و فقار مذکور از هر جانب حسنی است از عضله که در جانب اعلیش منفذ عظیم است بجهة عبور عروق و اعصاب عظیم و قصبه الریه و مری و در فقار صدر و الات بعض و آلات حرکه که زن و اقتد و اما خاصرتین و عظم عظیم و عریض و در ناحیه زنار بواسطه غضروف بیکدیگر اتصال یافته اند و چون با فقار عجز و عصعص متصل و جمع کردند فقار ئذا از انها بوجود آید شبیه بر که یا لگن و از اطبار فرکنش فقار مزبور ر سو به شبکه نیز لکن موسوم نموده اند و چون در سن طفولیت این استخوان مرتب از سه قطعه بوده و در حاق الحقن مجتمع گردیده اند منهما بجهة تعریف به قطعه مقسم نموده قطعه اعلایش را عظم خاصره مطلق قطعه خلف و اسفلش را عظم ورک یا نشیمنگاه و قطعه متقدمش را عظم عانه نامیده اند و اما خاصرتین مطلق در حرکت تهیگاه واقعند بزرگ و عریضتر از دو قطعه دیگر است و یک ثلث حاق الحقن از او نباتند و امتداد راو بجهة دارند و در سطح داخلش خطوط است با آنچه مسطح کمان در اتصال او از دماغه عجز و بزی با رجل کردیده بنوعیکه بر که مذکور را به دو قسمت نموده قسمت فوقانی را بکه بزرگ و قسمت تحتانی را برکه کوچک نامند و در جانب اعلای این استخوان نو الحکیه تقعیری است بجهة اتصال عضله و در سطح خارجش نیز خطوط معوج است بجهة اتصال عضلات هرین و کنار فوقیش را حجیم و مدور تابع ورک است عضله مسمی ابراق اتصال یافته و در کنار

عظم ورک

مقدمش و ترکیب یافته موسوم به شوک اعلی و بعضی خاصره و ما بین ایشان شوکه فقار به هم رسیده که تا عجز سی و کنار خلفیش
از جانب فوق به فقرات عجز اتصال یافته و اما عظم ورک که یکی از استخوانهای عجز و حق العانه واقع است و
چون کجیم بدن در حالت نشستن بر روی مجموعه فقرات آنها متکی است به آن نامند و نقطه استخوانهای میت بالاشفه
یکی نازل و دیگری صاعد و از پشت محکم و ثخن از حق الفخذ را بنا نموده و در جانب خلفش فضائی است که در
شوکه موسوم به شوک ورک قرار گرفته و به واسطه خروج عرق النسا از او موسوم به ثقبه نسا مشهوره اند و از اندام
اوسط شده استخوانها نزول نموده و بر آمده که بجمیع نشستگاه نامند مشهور گردیده و از همین جاست که نشستگاه
دیگر از استخوان صعود نموده و ما بین انها فضائی به هم رسد و چون باشنه مهار عظم عانه و عظم ورک پای شو رجوع
کرده اند از اجتماع شان ثقبه عظیم بیضی شکل به وجود آید و به واسطه مسدود بودن او از رباط ثقبه مسدوده‌اش

عظم عانه

نامیده اند اما عظم عانه که از جانب مقدم زهار را احاطه است استخوانیست محکم مثلث که دیگر حق الفخذ از
او بنا شده و از اوسط شده استخوان سطح خارج شده که نه را هلالیش تیز و کنار بعضش محاذی راست به ثقبه
بیضی شکل و قریب به زهار شوک کوچکی دارد و از زهار رشته از استخوان نزول نموده و باشنه
صاعدی ورک اتصال یافته و ثقبه بیضی شکل را تمام نموده است و این دو استخوان عانه در مقدم زهار
به واسطه غضروف محکم به یکدیگر پیوسته اند و چون شاخه‌های زیرین که را نیز به یکدیگر چسبیده‌اند از انقضاش [illegible]
فضای مثلث شکل به وجود آید مسمی به قوس زیر زهار و قوس مذکور در رجال کوچکتر است از

حق الفخذ

[illegible] و در این فضای مثلث عروق جراحی بسیار [illegible] و اما حق الفخذ که از اجتماع و اتصال
سه قطعه عظم مزبور به هم رسد و در طرفین خاصره واقع و به هیچ نصف کره مقعر پیدا شده و اطرافش
بر آمده و علاوه بر آن حلقه از غضروف در اطراف او قرار گرفته و عمیق تر گردیده و بعد جلدش از جانب

الفخذ

الفخذ مغاکی است که لگن‌وره [illegible] در این مغاک قیقر است به جهت اتصال را [illegible] و به جوف این مغاک از غضروف
محیط و پوشیده است و فرق ما بین فقار خاصره مردان و زنان آنست که در زنان فقار پهن‌تر و وسیع‌تر
و قوس تحت زهار ایشان بزرگتر است تا آنکه در هنگام وضع حمل طفل به سهولت بتواند خارج شد و چون قاعده
کل را معرفت این فقار بسیار لازم است فهمیدنش در علم قابلگی قطر و سعت فقار خاصره را به تفصیل بیان خواهیم

فصل چهارم

نمود انشاء الله فصل چهارم مشتمل است بر دو حبه حبه اول در بیان عظام اطراف عالیه بدانکه
خلقت شان در انسان به جهت اخذ اشیا و دفع موذیات و اطراف عالیه دقیق تر و حرکتشان بیشتر است

منکب

از اطراف سافله و مؤلف است از منکب و عضد و ساعد و دست اما منکب نیز مؤلف است

کتف

از کتف و ترقوه و به جهت افزودن و امداد به حرکه اعصاب خلق کرده اند اما کتف عظمی است عریض
دقیق مثلث و از جانب خلف و فوق الطرفین فقرات از ضلع دوم تا هفتم از اضلاع صدر واقع است
و چون مثلث است صاحب دو سطح و سه ضلع و سه زاویه باشد اما سطح داخل او قدری مقعر و به دور
اضلاع خوابیده و سطح خارجیش محدب و زائده عظیم دارد موسوم به [illegible] الکتف و در فوق کتف او
دو حفره می‌ماند و زائده مذکوره چون قدری برآید عریض تر گردیده و به شکل چتری در فوق مفصل بازو
قرار گرفته و به تارک قبة الکتف و چون [illegible] نامند و این اخرما جای [illegible] است به جهت اتصال به ترقوه
و ضلع خلف او طویل و ضلع مقدمش قصیر و محکم است و در انتهای ضلع فوقانی او از جانب قدام زائده ایست

ترقوه

موسوم به منقار الغراب و قریب به زاویه مقدمش این عظم دقیق گردیده به عنق الکتف موسومش نموده‌اند و در
انتهای این عنق مغاکی است [illegible] به جهت مفصل بازو و اما ترقوه استخوانیست طویل و دو موضع
محدب و [illegible] او اتصال اطراف عالیه است به بدن و در قدام ضلع اول ما بین سطح [illegible] و کتف

واقع است و او سوراخی است با دو سر و جزو داخل او [illegible] از باطن مقعر و از ظاهر محدب تا سوق

عضد

ساعد بتواند از تحت او عبور نموده و سر [illegible] قریب به سر منطبق حق اتصال یافته و محکم‌ترین قطعات
است و سر دیگر او [illegible] پیوسته عریض و [illegible] است کوچک به جهت مفصل و اما عضد که یک
استوانه ایست عریض سوای فخذ که به کبری عظم ترین عظام بدنست و مرتب است از اندام و دو سر
و در سن طفولیت از هم جدا لیکن به واسطه غضروف به یکدیگر پیوسته اند و اما اندام عضد او را قطعه [illegible]
محکم [illegible] دارد و قطعه اعلیش دقیق و پائینش عریض است و در سطح داخلش ثقبه‌ایست
به جهت عبور شریان غذا دهنده است و در وسط سطح خارجیش ناهموار است به جهت چسبیدن عضله [illegible]
[illegible] است و قطعه اعلایش را از داخل سر مستدیر مثل نصف کره به جهت مفصل بازو و در تحت
این سر استخوان مذکور قدری دقیق گردیده که عنق عضدش نامند و در موضع اتصال عنق با بدنش دو
زائده عریض به هم رسیده یکی بزرگتر از سوی خارج و دیگری کوچکتر است از سوی داخل و ما بین
این دو زائده شیاری ایست به جهت قبول نمودن وتر عضله ذوراسین و سر اسفلش [illegible] تر از
اندام او است و دو حدبه دارد یکی از جانب خارج و دیگری از داخل و عظیم تر است و در وسط
این دو حدبه مغاکی است به جهت مفصل [illegible] و مغاک هم چو کره پیدا شده و در فوق
این کره از جانب قدام نقره ایست و محاذی او از خلف نقره دیگر است و این دو نقره مانع
اند و قبض و بسط ساعد از حد خود تجاوز نماید بنا بر این موسوم به [illegible] نموده اند [illegible]

ساعد

و اما ساعد و ساق و زندین نامند مولف اند از دو پارچه استخوان یکی زند اعلی و دیگری زند
اسفل و این دو استخوان متصل به یکدیگر واقعند به نحوی که زند اعلی را جانب فوق دقیق و تحت حجیم و زند

الاسفل

زند اسفل

اسفل را جانب فوق حجیم و تحت دقیق است و اما زند اسفل که در جانب انسی ساعد واقع است و هیولای
ایست مثلث صاحب سه سطح و سه کنار سطح از داخل سطحی بجانب وحشی سطح دیگر بانسی و کنار وحشی او [illegible]
[illegible] زند اعلی و در ما بین زندین فضائی است و بالای استخوان اعلی حجیم و از جانب قدامش زائده‌ایست
موسوم به زائده اکلیلی و از جانب خلفش زائده دیگر است عظیم و حجیم موسوم به مرفق و این دو زائده [illegible]
[illegible] و ما بین این دو زائده نقره‌ایست هم چو نصف کره که [illegible]
و متحرک است در حرکت این نقره از روی [illegible] نقره کوچک دیگر است از جهت استقرار راس زند اعلی به جهت
باز گردیدن این استخوان [illegible] کوچک و از جانب [illegible] مقعر گردیده و از جانب [illegible]

زند اعلی

این استخوان زائده [illegible] اما زند اعلی که در جانب وحشی ساعد محاذی ابهام
واقع است اندامش نیز [illegible] مثلث و کنارش [illegible] محاذی است با فضای ما بین زندین [illegible]
[illegible] و قطعه اعلیش [illegible] است کوچک و [illegible] این [illegible]
خارج [illegible] عضد [illegible] و متحرکات و منطقه او [illegible] زند اسفل استقرار دارد [illegible]
کرده و قطعه اسفلش محکم و از طرف خارج زائده [illegible] دارد موسوم به [illegible] و سطح [illegible] مقعر به جهت

[illegible]

استقرار مفصل رسغ و از طرف انسیش مغاکی است کوچک به جهت تمکن راس زند اسفل اما
ید [illegible] مؤلف است از [illegible] رسغ و سلامیات و [illegible] دارد یکی را [illegible] و دیگری را [illegible] نامند

عظام رسغ

اما رسغ مرکب است از هشت پارچه استخوان هفت از آنها اصلی و یکی زائد و جمله این عظام به دو صف
قرار گرفته اند چهار از جانب ساعد و چهار دیگر از جانب اصابع و به واسطه رباط به یکدیگر پیوسته و [illegible]
باندک انحنا و [illegible] بر آمده که از جانب وحشی و دو دیگر از جانب انسی دارند و صف

اعظام را چون از جانب ابهام بشمار رند اول زورقی ثانی نرد ثالث [illegible] رابع مکعب خواهد بود و صنف ثانی سه

بیان کف

چون از جانب مذکور بشمار رند اول ذوزنقه ثانی شبه ذوزنقه ثالث عظم کبیر رابع قلابی خواهد بود اما کف

مرکبات از چهار عظم که از انگشتان تا رسغ [illegible] یکدیگر و بواسطه رباط با یکدیگر مربوط گردیده اند و در بسط

او شکل مجوف [illegible] است و چهار اصابع به انها بواسطه رباط پیوسته اند سوای ابهام و با استخوان کبیر پیوسته است و جانب

بیان سلامیات اصابع

[illegible] غیر مسطح و جانب انگشتان [illegible] محدب و با تقعیر سلامیات اول مربوط شده اند اما اصابع

بدانکه هر یکی از اصابع مرکب از سه سلامیات اند و چون بعض از [illegible] سلامیات اول ابهام را از مشط شمرده اند بنابر آن

عظام مشط پنج و سلامیات ابهام دو می شود و هر یکی از سلامیات را دو سطح است یکی به پشت و دیگری به کف اما سلامیات

اول طویل و ضخیم تر از سایر سلامیات شده و جانب اعلی انها بجانب اسفل مشط مربوطند لکن سلامیات ابهام با عظم

کبیر متصل است و در موضع ارتباط آن تقعیری است و سمت اسفل شان اسیر کره بما بند و ما بین سلامیات

اول ابهام [illegible] استخوان [illegible] سمسمانیه [illegible] باشند [illegible] و سلامیات [illegible] شبیه به

سلامیات اول اند الا اینکه در جانب [illegible] تقعیریست که [illegible] سلامیات اول و سلامیات

سیم را [illegible] و در جانب اسفل شان از خلف بر آمده که است [illegible]

دایره که به جهت استقرار ناخن [illegible] در بیان عظام اطراف سافله بیان [illegible] بدانکه هر یکی از رجل

فخذ

مرکب است از فخذ و ساق و قدم اما فخذ عظمی است عظیم ترین عظام بدن و جانب اسفل فخذین

بیکدیگر تقارب جسته و در ران تقاربشان [illegible] است از [illegible] منقسم [illegible] اند از ابتدا

با وطرف ادنام او [illegible] است با [illegible] جانب قدام و در وسط سطح خلف او خطی است بجهة [illegible] عضله

و قطعه اعلای او از طرف داخل [illegible] بجهة مفصل در حاق الفخذ ممکن است و در [illegible] این سر

تقعیری است

تقعیریست کوچک محاذی تقعیریکه در حاق الفخذ بیان نمودیم و سر مفصل بر و در رقبه دقیق [illegible] الفخذ [illegible] است

بیان ساق

و در موضع اتصال عنق الفخذ با اندام او از جانب وحشی زائده ایست مجسم بر آمده [illegible] و زائده [illegible] عظیم و سطح

[illegible] بجهة اتصال عضلات [illegible] و محاذی [illegible] از داخل زائده ایست دیگر است کوچک [illegible]

صغیر و عضله [illegible] قطعه اسفل این عظم مجسم [illegible] دیده [illegible]

مفاصل [illegible] در میان ساق [illegible] قرار گیرد و اما ساق مرکب است از قصبه کبری و

صغری اما قصبه کبری [illegible] مثلث منقسم به قطعه [illegible] نموده اند از اندام و طرفین و اندام او سه

سطح است یکی از جانب وحشی و دیگری از جانب انسی و دیگری از خلف با سه کنار یکی از جانب قدام و دیگری

بجانب وحشی و دیگری بجانب [illegible] سطح انسی او [illegible] از جلد [illegible] پوشیده شده و کنار مقدمش نیز

[illegible] و کنار وحشیش محاذی است بقصبه صغری و ما بین قصبتین [illegible] است و قطعه

اعلایش ضخیم و در سطح [illegible] است یکی بزرگتر و دیگری کوچک بجهة [illegible] و ما بین آن

دو [illegible] است و در تحت این دو [illegible] از جانب قدام زائده ایست [illegible] قوسی و این استخوان

از جانب وحشی تقعیری دارد [illegible] قصبه صغری [illegible] قرار یافته و قطعه اسفلش مربع الشکل و در سطح داخلیش

زائده ایست [illegible] و سطح تحتانی او محاذی به قدم تقعیری دارد از قدام [illegible] کعب

[illegible] قصبه صغری [illegible] بجهة آنکه قصبه کبری [illegible] متصل است و [illegible]

صغری نسبت به قصبه کبری دقیق و در جانب وحشی ساق واقع است و اندامش [illegible] است [illegible] و کنار

اندام او محاذی است [illegible] قصبه کبری و ما بین قصبتین [illegible] است [illegible] و قطعه

اعلایش [illegible] و در تقعیر قصبه کبری قرار گرفته [illegible] بیان نمودیم و قطعه اسفلش [illegible]

ترین سایر قطعات اوست از طرف خارج زائده دارد [illegible] و اما [illegible] است که [illegible]

[illegible] قاعده او در فوق [illegible] است و در سطح مقدم [illegible] متکی [illegible]

[illegible] است [illegible] را و سطح خارجش محدب و داخلش مقعر و در وسط این تقعیر [illegible] مراد [illegible] قسمت

[illegible] و تقعیر محاذی [illegible] که [illegible] است [illegible] از فخذ [illegible] اما قدم مرکب است از بیست

و شش پاره استخوان و [illegible] دارد صورت [illegible] پشت پا و [illegible] کف [illegible] و کف پا در

طول و عرض مقعر است [illegible] در [illegible] جانب قدام و خلف و [illegible] بزمین نمیرسد و منقسم گشته

برسغ و مشط و اصابع اما رسغ مرکب است از هفت پاره استخوان [illegible] قرار یافته صف عقبی او

کعب و عقب و صف [illegible] زورقی و نردی [illegible] عظم [illegible] اما عقب بزرگترین عظام رسغ است

و واقع است در زیر کعب و طول آن از قدام بخلف است و [illegible] باشد [illegible]

[illegible] سطح است [illegible] این سطح مقعر [illegible] است از [illegible]

[illegible] محیط است [illegible] مقدم [illegible] بواسطه [illegible] سطح [illegible]

و دیگری مقدم و مقعر مربوطند با [illegible] سطح اسفل عظم کعب [illegible]

و عظیم و دیگری وحشی و صغیر [illegible] مقدم [illegible] و ما [illegible]

[illegible] بواسطه [illegible] قصبه صغری [illegible]

این سطح پوشیده است از غضروف [illegible] سطح انسی و مقدم او از طرف اسفل [illegible] بواسطه [illegible]

[illegible] سطح اسفل [illegible] و از طرف اعلا و قدام [illegible] موسوم است [illegible] عظم عقب و از حرکت

این زائده [illegible] عضله منقبضه مفصل ابهام سطح مقدم و مقعر مربوط با عظم نردی و این

(جزو)

جزو از عظم [illegible] است [illegible] عقب و سطح [illegible] جانب اعلا [illegible] است [illegible] اتصال [illegible]

کعب

اما کعب [illegible] است واقع ما بین قصبه کبری و عقب و [illegible] و چون [illegible] کعب است و اما [illegible]

سطح [illegible] سطح اسفل او بواسطه [illegible] منقسم میشود به دو جزو یکی مقعر [illegible] و دیگری مقدم [illegible] جانب

سطح وحشی [illegible] مربوط میشود با [illegible] سطح انسی [illegible] جانب اعلا [illegible] و مربوط است با [illegible] و ما بقی آن

[illegible] بجهة اتصال [illegible] سطح مقدم محدب و مربوط با زورقی [illegible]

کوکبی عظم دود

[illegible] منقبضه [illegible] ابهام [illegible] عظم [illegible] عظام [illegible] زورقی

[illegible] قدام کعب واقع [illegible] سطح خلفش مقعر [illegible] و از جانب قدام [illegible] عظم [illegible] اتصال یافته

[illegible] بر آمده [illegible] است [illegible] سه پاره عظم [illegible] عظام [illegible]

عظام ونجالی

[illegible] صف در قدام زورقی واقع اند [illegible] قدام [illegible] عظم عقب واقعست [illegible]

سداسی

[illegible] و از خلف بعقب و از قدام بعظم چهارم و پنجم مشط متصل است اما [illegible] مرکب است از پنج

مشط

پاره استخوان [illegible] اصابع [illegible] متصل [illegible] از [illegible] عظم [illegible]

پیوسته است و شبیه اند [illegible] است [illegible] و [illegible] عظام [illegible] عظام مشط متصل

[illegible] سلامیات پا [illegible]

[illegible] اند [illegible] سلامیات [illegible] بزرگ پا نیز [illegible] عظم سمسمانیه میباشد

[illegible] و اما عظم [illegible] که در فوق [illegible] واقع است و قطعه

وسط او [illegible] و قطعه طرفین [illegible] منفعل کبیر و [illegible] منفعلین صغیر [illegible]

و این استخوان [illegible] تا [illegible] از عضلات [illegible] و چون [illegible] است [illegible]

باب دوم در بیان اعضاء ضعیفه بدن انسان

عظام و گوشت نرم باب دوم در ذکر اعضاء ضعیفه بدن انسان و غضروف و وتر و تکوین و حیات
بعظام اقرب‌اند از سایر آلات بدن همه باشند تحت ترکیب ضعیف و صلیع و مخ و منطفی شده‌اند و چون
رزد مایه کدورت و در این جسم اعصاب و عروق جذابه تعیین شد و عروق شریانیه که در آنها جاری شد با عدم حس
و قوت حیات و غذا به درد آنها کم است مثل آنکه اگر پاره از عظم شکسته شود موضع مکسور التیام پذیرد و کند
اگر غضروف شکسته شود ممکن نیست که از غضروف التیام یابد بلکه ما بین دو پاره از غضروف مکسور بواسطه لحم التیام
پذیرد و چون در باب عظام بیان نمودیم که جسم غضروف جزو عظام گشته لهذا غذا از آنها
هم چنین غضروف است که مبدل است که اخذ غذا نماید و غذا که آنها در بدن چند چیز است یکی آنکه
بعض از اعضا بوده باید حرکت انقباض و انبساط باشد حیات و تسکین ... کوشش و چیزی ملاقی و شعبه
امعیه و مجاری که از حس کوشش رفته و اضلاع صدر ثانی آنکه واسطه باشند ما بین حرکات عظم تا آنکه در
حین حرکت اصطکاک در دست ندهد و هم چنین ما بین اعضاء فقار و جز مخصوص و فاصله‌تین و رحم
غضروف خلق شده است بواسطه آنکه در مواضع مذکوره هم استقامت و هم حرکت لازم بود ثالث
آنکه در مواضعی که اوتار قریب عظام عبور می‌نمایند هم تو ... کشف است غضروف چون تا در آن خلق شده است
اصطکاک در دست ندهد اوتار و در حین حرکت رابع آنکه بعضی عظام در حین تکوین از غضروف هم چنین بعد
از تکثیر ماده ارضیه از عظام ساقط گردد و نیز غضروف باقی ماند چنانکه سابق بیان نمودیم و در هیچ بدن انسان چهار
جنس از غضروف است اول آنها غضروف حقیقی است از جنس غضروف رقیقه هم چون ... که از جمله ادریه
قبل بیان نمودیم و غضروف رقیقه در مفاصل واقعند و به جهت لغزش آنها حاصل نموده‌اند ثانی غضروف رقیقه ... دوم
قوه انقباض و انبساط آنها از غضروف رقیقه بیشتر است و چون آنها با هم هم یکی ... لطیفه برخته کرده‌اند نسبت

(غضروف)

باب سیم در بیان مفاصل و رباطات بدن

غضروف فقرات و فاصله‌تین ثالث غضروف رقیقه باشند و بعد از چندی ... غضروف حقیقی بطبیعت مبدل شوند پس غالب
مفاصل عظام را شکل آنکه در جنین بعد از تولد بعضی از اعضا‌شان غضروف حقیقی و به تدریج با سخوان می‌شوند رابع غضروف
است و در جرم عظام است یعنی که چون ارضیه از عظام ساقط گردد غضروف باقی ماند باب سیم در مفاصل
و رباطات بدن مشتمل است بر دو فصل فصل اول در بیان رباطات و توضیح عموم مفاصل چون
اعراض مفاصل یا خروج عضو از مکان خود عمومیت دارد و اطبا اکثر اوقات مبتلا به آنها اشتغال دارند
لهذا معرفت احوال مفاصل و رباطات واجب است و چون که مفاصل بواسطه رباط بیکدیگر مربوط
اند لهذا لازم است که اطلاع از طبیعت و ماهیت نسج رباط کنیم تا یم و چون که نسج رباط از جنس لیفه است
تا معلوم او را نسیج الیاف بیان نمود نسج الیاف ... لاتین ... مانند سمی است صلب و متین و محکم
و سطوح ... دو تحت و سخت و منعطف توانند شد و در اجسام اعصاب قلیل‌اند و بجز از ... شباهت دیده‌اند
بنوعیکه در حالت طبیعی بسیار قلیل الحس‌اند اگر چه در حالت مرض زیاد الحس می‌گردند و چون عروق در آنها
قلیل‌اند لهذا تغذیه و نمو آنها بطی و مدور است و بعضی از آنها چون لفافه و بعضی دیگر ایض‌ها می‌نصرفت
می‌باشند و در قسم آخیر قوه انقباضیه و انبساطیه بیشتر است از قسم اول و به آنکه این نسج در بعضی از اعضا
باسم وسته از الیاف مجتمعه با یکدیگر بوده و بعضی از رباطات و اوتار و عضلات است و یا اسم
غشا کرده باشند بعضی از آلات پوشش ضریع و سمحاق و طبقه صلبیه چشم و غشا محیط بقلب و کلیتین و نیز
و بعضه و بجهت آن غشا محیط بمفاصل و اوتار و حرفی عضلات و جنس ثانی در ایض‌ها می‌نصرفند
و قوه انقباضیه و انبساطیه آن بیشتر است مثل طبقه اوسط شرایین و بعضی از رباطات که در ارکان فقار
می‌باشند و رباطات حلق و قصبه ارید اما توضیح عموم مفاصل به آنکه هر یکی از مفاصل باید چند

عمومی موقع مفاصل

شرط باشد اول آنکه دو استخوان متفصل یکی صاحب حفره و دیگری راس متحانس شده ثانی آنکه موضع ملاقات هر دو با یکی از
غضروف پوشیده باشد و در وسط بعضی از مفاصل غضروف رقیقه است که اصل ... بهتر و رعایت‌تر در گردش آن ... انضمام
ثالث آنکه باید کل مفاصل به هم و به هم ساکنه ... کیسه احاطه نموده باشد و رباطات لیفیه میان انداز
طرفین مذکور مفاصل را ... رابع آنکه در جوف کیسه محیط مفاصل غشاء دقیق و شفافی هم کیسه تمام موضع مفصل
بسته شده و غشا مذکور بو به لاتین ... نامند یعنی غشا مائیه بواسطه آنکه از خونیکه در او است رطوبت
مائیه ... در رطوبت او بو ... مشروب ... درجه ... که حاکس در جوف کیسه مذکور
رطوبت باشد غلیظ مثل ... بلاتین ... تا از رطوبت مذکور حرکت مفاصل سهل
گردد و شروط مذکوره در هر یکی از مفاصل باید جمع باشد فصل ثانی در تفصیل مفاصل و مشتمل است بر چهار
حصه حصه اول در مفاصل اعلی اعضا از راس و گردن به آنکه ما بین سر و عضو علی یکمفصل است مسمی
بمعضد مثل اسفل و حمره او در قلمو طلمو و ... اسفل و ... در عظم مجرا است و این از جمله مفاصل
سطارع است بلکه از حرکت هیچ جهة محرف ندارد و در این مفصل رباط محیط است از اطراف متاکث
آنکه تحت راس مهره مذکور ملتصق یافته و بعد دو رباط مذکور رباط دیگر از زائده ابریه
در عظم مجلیت ... قریب بزاویه کنف الحق بوسته رباط دیگر از طرف داخل عظم مجرا ... و
بمهره پوسته و شرط ... در کل مفاصل باید باشد در این مفصل است بعد و مهره چون در این مفصل حرکات
کثیره و قوی می‌باشد لهذا در وسط هم غضروف ... گشته و دیگر مفصل است ما بین راس و مهره اول
از فقار عنق و این مفصل ما بین مهره عظم محدبه و قریب به ثقبه عظیم بهم ... و متغایر در مهره اول
از فقار عنق است و از حیات ... حرکت از قدام بخلف راس از این مفصل است و سایر

فصل ثانی در تفصیل مفاصل و مشتمل بر چهار حصه

حصه اول مفاصل اعالی

مفصل راس و مهره اول از فقار عنق

حرکات

حرکات راس است بواسطه مفاصل سایر فقار عنق است و حرکت دوری راس بواسطه مهره اول و ثانی از فقار
عنق است و ما بین مهره اول و راس رباطات قمیطیات و غشائیات ما بین کمان مقدم مهره اول و محدبه و کمان
موخر مهره مذکور با محدبه می‌باشد بواسطه رباط عریض ... که در پس ... در رباطات ما بین راس
و مهره ثانی هم چنین مفصل است که از بو ... مهره ثانی و رباط محکم بطور ... با ... و هر یکی ...
مهره از محدبه ملتصق یافته‌اند و این رباط ... در راس ... از قاعده ... تا ... و از ... شده
رباط ... گشته و ... مفاظه ... مذکور ... و از ... رباط ... دیگر ... نموده
و ... مذکور ملتصق گردیده و از همین موضع رباط ... نزول نموده و با ... مهره ثانی پیوسته است
و رباطات مذکوره با یکدیگر ... اند و اگر در ... دلالت ... هرگز ... خواهد نمود
و از ... رباط مذکور رباط ... از جوف واقع ... نزول نموده ... ثقبه ... از داخل ... قدام
پوشیده است حصه ثانی در مفاصل و رباطات اوسط بدن است به آنکه حرکت ما بین فقرات با یکدیگر
محدود است ... فقرات حرکت است ... حرکت ...
و محدود است و اما چون چند فقره با یکدیگر حرکت کردند حرکت ... خواهد بود و اجزاء کل فقار
بیکدیگر مربوط و پیوسته است بواسطه غضروف لیفیه ... ما بین راس و فقره اول
و ثانی از فقار عنق و این غضروف ... تا ... فقرات ... با غضروف ... می‌باشند
و هر یکی از فقرات ... از غضروف ... و ... باشند و ... طولی
محکم از جانب قدام فقره اول ابتدا نموده و تا ... آخر پیوسته است و هم چنین با طول دیگر در جانب
خلف واقع است بنوعیکه اجزاء فقار را با یکدیگر ملحق ساخته و هم چنین ... فقرات ... بیکدیگر

حصه ثانی در بیان مفاصل و رباطات اوسط بدن است

و منه نیز از الحکت کمان هر فقره [illegible] بفوق کمان فقره [illegible] رباط زردی کشیده شده و این رباط [illegible] است بجهة
عبور عصب و مابین زوائد شوکی [illegible] زوائد شوکی [illegible] دیگر منفصل میباشند و جمع شده [illegible] مفاصل [illegible] جمع است و هم چنین
زوائد شوکیه را بجهة تا با یکدیگر بواسطه رباط [illegible] رباطات در فقرات [illegible] زوائد [illegible] رباطات
[illegible] از حرکت [illegible] فقرات [illegible] با حرکت [illegible] اما [illegible] رباطات

اضلاع اضلاع از جانب خلف بفقرات و از قدام بعظم القص پیوسته [illegible] با دام فقرات
[illegible] بجهة انها پیوسته و شرائط [illegible] در مفاصل بیان نمودیم در این مواضع نیز میباشد [illegible] رباط
محیط بمفصل شان [illegible] از اطراف [illegible] فقرات باضلاع پیوسته تا استحکام شان بیشتر گردد
و چون وضع [illegible] اضلاع [illegible] با جمیع فقرات [illegible] حرکت شان بیش [illegible] است چنانچه قبل
در تشریح عظام بیان نمودیم و از جانب قدام اضلاع با غضاریف التصاق یافته [illegible] است
از خارج و داخل [illegible] انفصال غضروف [illegible] در موضع اتصال [illegible] مفصل شان [illegible]
است محیط [illegible] مفاصل [illegible] مذکور [illegible] و اما رباطات [illegible] از قدام و خلف عظم
قص الیاف [illegible] از رباط اضلاع پیوسته و رباط دیگر غضروف خنجری [illegible] مفصل شان محکم باشد و اما رباطات
خاصه [illegible] غضروف [illegible] رباطات محکم با یکدیگر پیوسته اند بجهة
حرکت [illegible] اما عظم عانه از جانب قدام [illegible] بواسطه غضروف [illegible] با زوج
[illegible] در قدام و خلف [illegible] رباط [illegible] محکم باشد اما عظم خاصره از خلف
[illegible] از غضروف با عظم عجز پیوسته و بجهة استحکام [illegible] از قدام و خلف خاصره با [illegible]
[illegible] از فقار [illegible] در حالت [illegible] غضروف عانه [illegible] منفصل
میگردد

رباطات اضلاع

رباطات قص

عظم عانه

عظم خاصره

[illegible] در [illegible] در حالت وضع [illegible] و وسیع [illegible] و مابین [illegible] از فقار
[illegible] غضروف [illegible] پیوسته اند و [illegible] غضروف [illegible]
[illegible] از قدام و خلف [illegible] رباط کشیده است [illegible] بیشتر باشد و [illegible]
[illegible] بواسطه رباط [illegible] از جانب خلف کشیده شده [illegible] مذکور [illegible] ثقبه [illegible]
ثقبه [illegible] بثقبه [illegible] نموده اند [illegible] ثقبه [illegible]
[illegible] از نقطه [illegible] یکی از انها [illegible] دیگری [illegible]
[illegible] ثقبه عظیم [illegible] خاص است [illegible] رباط [illegible]
[illegible] و چون این سه ثقبه [illegible] عضلات و عروق و اعصاب کثیر میباشند [illegible]
[illegible] از مکان خارج [illegible] از قدام [illegible] خلف [illegible] بطرف [illegible]

جمله ثالثه در بیان رباطات اطراف عالیه

[illegible] بدانکه [illegible] ترقوه [illegible]
در سطح [illegible] عظم قص میباشد [illegible] است [illegible] جمیع جهات [illegible] حرکت [illegible] عضلات و رباطات
حرکتش [illegible] محدود است و این مفصل [illegible] در سایر مفاصل بیان نمودیم [illegible]
[illegible] در وسط [illegible] غضروف [illegible] است و در حین حرکت [illegible] باشد و هم چنین در [illegible]
[illegible] ترقوه [illegible] رباط [illegible] پیوسته [illegible]
[illegible] ترقوه [illegible] الکتف پیوسته و چون از اطراف رباطات محکم [illegible]
[illegible] حرکت [illegible] است و هم رباط محیط است [illegible]
[illegible] ترقوه پیوسته و [illegible] رباط دیگر [illegible] ترقوه و هم چنین [illegible]

جمله ثالثه در بیان رباطات اطراف عالیه

رباط [illegible] کمتر [illegible] است [illegible] عضد [illegible] و چون [illegible] حرکت [illegible] ظاهر است [illegible]
با [illegible] حفظ نمودن مفصل [illegible] عضد [illegible] اما رباط عضد با کتف بدانکه مابین [illegible] عضد و کتف مفصل است
[illegible] از جمیع مفاصل [illegible] از جمیع جهات متحرک است و [illegible] عظیم [illegible]
[illegible] بواسطه [illegible] بجهة حرکت [illegible] و از این باب است [illegible]
[illegible] الکتف [illegible] از خروج او [illegible] در اطراف عضلات [illegible]
[illegible] از خروج مفصل عضد [illegible] محیط [illegible] مفصل [illegible]
[illegible] غضروف در اطراف [illegible] بجهة عمیق نمودن او [illegible]
این [illegible] عضد [illegible] و اما رباطات مرفق بدانکه مابین مفصل ساعد و
مرفق [illegible] حرکت انقباض و [illegible] بواسطه [illegible] و حرکت [illegible]
ممنوع است [illegible] محیط [illegible] از جانب [illegible] عضد [illegible] زندین [illegible]
ساعد را حرکت به اطراف [illegible] ممنوع باشد [illegible] عضد [illegible] زند اعلی [illegible]
با [illegible] زند اسفل پیوسته [illegible] بواسطه [illegible] رباط ساعد را حرکت باطراف ممنوع است و [illegible] زندین
از طرفین خارج [illegible] رباط [illegible] زندین خارج شده اند و اما رباط مابین زندین
چون زند اعلی [illegible] زند اسفل [illegible] از [illegible] مفصل [illegible]
[illegible] زند اسفل [illegible] است [illegible] واقع [illegible]
[illegible] مابین [illegible] زندین [illegible] در اطراف زند اعلی [illegible]
است [illegible] زند مذکور [illegible] رباط [illegible] دارد [illegible] رباط دیگر [illegible] مابین زندین
واقع است

رباط عضد با کتف

رباطات مرفق

رباط مابین زندین است

واقع است و بواسطه [illegible] زندین [illegible] اتصال یافته [illegible] از رباط مذکور [illegible]
[illegible] زند اعلی [illegible] مفصل [illegible] پیوسته است [illegible]
[illegible] اما مفاصل رسغ [illegible] مابین [illegible] زندین [illegible] رسغ [illegible]
مفاصل [illegible] ممکن است [illegible] حرکة قبض و بسط و حرکة [illegible]
و از این مفاصل [illegible] محیط چون سایر مفاصل [illegible] زند اعلی [illegible] رسغ از جانب
[illegible] غضروف [illegible] اما رباطات مابین عظام
رسغ [illegible] با [illegible] بواسطه رباط محیط [illegible] اتصال یافته اند و حرکت [illegible]
[illegible] از هر جانب [illegible] رباطات [illegible] حرکت [illegible]
رباطات [illegible] بدانکه رسغ [illegible] بواسطه رباط محیط [illegible] رسغ [illegible] پیوسته [illegible]
[illegible] حرکتش [illegible] اما اصابع [illegible] سلامیات [illegible]
[illegible] رسغ پیوسته [illegible] سلامیات [illegible] اصابع [illegible]
[illegible] حرکة [illegible] از قبض و بسط [illegible] سلامیات [illegible]
حرکت [illegible] از قبض و بسط ممکن است [illegible] رباط [illegible] است [illegible]
حرکة [illegible] حرکة [illegible] حرکت انقباض و انبساط است حرکة [illegible]

جمله رابع در بیان رباطات اطراف سافله

بدانکه [illegible] است و در
[illegible] ممکن [illegible] مذکور [illegible] مفصل [illegible] رباطات [illegible]
مفصل [illegible] حرکت بجهات مختلفه ممکن است [illegible] از غضروف [illegible]

مفاصل رسغ

رباطات مابین عظام رسغ

اصابع [illegible]

جمله رابعه در بیان رباطات اطراف سافله

یافته و بواسطهٔ او حفرهٔ مذکور عمیق‌تر گردیده تا این فقره خوب حافظه نماید و در این مفصل نیز چون
سر مفاصل رباط محکم محیط است و بواسطهٔ [illegible] مقعر فاصل رباط بجهة [illegible] فقره بوسته
و محکمترین جمیع رباطات او است [illegible] در حفرهٔ فقره است با طرف بین [illegible] نموده به [illegible] در عاج
الحمد است بوسته و به رباط [illegible] در موضع [illegible] اند بعضهٔ محیط در این مفصل نیز این است در راس
فقره خارج نگردد اما مفصل بکهٔ دوم مفصل و حرکت [illegible] جانب است بنوعی که هر فقره [illegible] که قصبه گیر
حرکت انقباض و انبساط دارد رباط محیط در این مفصل وسیع [illegible] از جوف او وسیع است بعضی که
از اطراف عضوها بهم [illegible] و چون در مفصل حرکت [illegible] عظیم [illegible] در جوف او حرکت
هر یک جهت عضو [illegible] واسطه است و در این حرکت [illegible] دارد [illegible]
قصبه [illegible] رباط چون [illegible] خارج شده با یکدیگر تقاطع نموده اند و هر یک از او مهر
از فقره بوسته اند و فضائیکه ما بین عضوها است [illegible] در رباطات باقی است از [illegible]
و [illegible] کشته و اما مفصل رباط حقوق [illegible] بواسطه او تا عضلات قرار گرفته و قصبیان
با یکدیگر بواسطهٔ رباط محکم بوسته اند بنوعی که [illegible] و هم چنین فضای ما بین قصبیان
از رباطی موسوم به [illegible] محدود گردیده و از [illegible] از رباط بوسته
از تحت [illegible] و رباط مذکور [illegible] است [illegible] خارج شوند و اما
مفاصل قدم [illegible] ما بین قصبیان و کعب حرکت [illegible] ما بین کعب و عقب
حرکت [illegible] ممکن است [illegible] با همه جهة حرکت است و علاوه بر رباط
محیط از هر یک [illegible] رباط [illegible] که [illegible] باشند و اما رباطات

مفصل کعب

(رصفه)

رباطات [illegible]

[illegible]

[illegible] بواسطه [illegible] که از پشت و کتف طرفین با [illegible] بوسته اند حرکت [illegible]
این کعب و عقب حرکت [illegible] وسیع‌تر است و چون رباط [illegible] تشبه [illegible]
دگر [illegible] **مقالهٔ ثانی در بیان عضلات بدن انسان و فایدهٔ آنها**
و مشتمل است بر چهار فصل فصل اول [illegible] در تعریف و کیفیت و طرق
حرکت عضلات بدانکه عضلات [illegible] باشند متحرک بالذات و جوش [illegible] و چون [illegible]
از [illegible] و دقیق [illegible] بواسطه [illegible] بسته شده اند و اینها تارها را [illegible] که اینها از
[illegible] و چون چند از این تارها با یکدیگر متصل و مجتمع گردند تارها [illegible]
هر یک از عضلات [illegible] از [illegible] احاطه نموده بنوعیکه اگر در [illegible]
[illegible] قطع نمایند [illegible] از [illegible] خارج گردد و در [illegible]
و تارها را [illegible] از عروق [illegible] و چون در عضلات اعصاب حرکت [illegible] اعصاب حس [illegible]
[illegible] بیشتر [illegible] است [illegible] در رنگ و کیفیت [illegible] قریب است
[illegible] در خون [illegible] بیان خواهیم نمود [illegible] و اما کیفیت عضلات
بدانکه عضلات [illegible] باشند [illegible] در حال حیوة [illegible] نمودن شان [illegible] بواسطه
قوهٔ انقباضیه و انبساطیه [illegible] دارند [illegible] و [illegible]
و عضلات [illegible] در حال [illegible] کیفیت [illegible] است [illegible] بواسطه حرکت نمودن [illegible]
و یا بواسطه [illegible] عضلات [illegible]
یا [illegible] و چون [illegible] اعصاب [illegible]

مقالهٔ ثانی در بیان عضلات بدن انسان وفایدهٔ آنها

[illegible] ساکن باشند چه [illegible] و چه [illegible] آلات [illegible] عضلات [illegible]
باشند و [illegible] از عضلات بجهة آلات [illegible] بدن [illegible] گردیده اند و موسوم بعضلات [illegible]
[illegible] دارد [illegible] و چون عضلات در هیأت [illegible] هر یک از [illegible]
[illegible] اند و جمیع عضلات یا [illegible] اند و بعضی از آنها صاحب [illegible] و بعضی [illegible]
دیگر صاحب [illegible] باشند و یا [illegible] اند بر چند بوده عضلات [illegible]
هم [illegible] است و یا [illegible] تارهای [illegible] حلقه [illegible] فضاهای [illegible] اند [illegible] عضله
[illegible] در اطراف [illegible] واقع است و اما طریق حرکت [illegible] است [illegible] بعضی از [illegible]
چند عضله با شراکت حرکت نمایند آنها را عضلات مشترک الحرکه نامند و بعضی از عضلات [illegible]
دیگر حرکت نمایند آنها را عضلات مخالف الحرکه نامند [illegible] عضلات [illegible] عضلات [illegible]
[illegible] حرکت آنها یا انقباض یا انبساط و یا [illegible] است و هر یک از عضلات [illegible] بیان خواهیم نمود
فصل ثانی در بیان [illegible] اند بر عضلات و بدانکه از جملهٔ آلات [illegible] عضلات [illegible]
[illegible] است [illegible] از [illegible] و [illegible]
[illegible] عضلات [illegible] عضلات [illegible]
[illegible] باشند و لکن بعضی از عضلات [illegible] است و بعضی از عضلات دیگر [illegible]
باید چون عضلات [illegible] و [illegible] بعضی از عضلات دیگر [illegible]
وسط [illegible] واقع است دیگر آنکه از جملهٔ آلات [illegible] عضلات [illegible] است [illegible]
[illegible] است [illegible] تارهای عضله [illegible] و دیگر از جملهٔ آلات [illegible]

(بر عضلات)

بر عضلات [illegible] واقع است و فایدهٔ او است [illegible]
[illegible] عظام [illegible] و واسطه است [illegible] حرکت [illegible]
هم چنین [illegible] و [illegible] است [illegible]
الات [illegible] عضلات [illegible] است [illegible] عضلات [illegible]
[illegible] عضلات مذکور [illegible]
[illegible] **فصل ثانی** در بیان عضلات [illegible]
اما [illegible] عضله [illegible] frontal [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] عضله [illegible] occipital [illegible]
عضو مذکور [illegible] عضله [illegible] از قوس [illegible]
و [illegible] و چون [illegible] خطوط
[illegible] تمام [illegible] sourcilier [illegible] عضله [illegible]
[illegible] و [illegible] و در حین [illegible]
[illegible] و در حین [illegible] خطوط [illegible]
[illegible] و [illegible] واقع است [illegible]
[illegible] که [illegible] است

در [illegible] عضلات [illegible]

عضله [illegible]

عضله [illegible]

[illegible]

سمحاق است بنوعیکه در حین تمزج از جبهه الشعر ... و از سمحاق ... است و اما عضلات حرکت جفن
اما جفن را دو عضله است یکی عضله ممتده و دیگر عضله ... مرتفع نماینده است جفن بالا و دو جفن
السفلی ... عضله مذکوره عضله لازم نبود ... جفن السفلی ... پایین ... و اما عضله
مد در جفن ... عضله ایست مؤلف از تارهای ... که در اطراف حدقه واقع
اند و مبدأ آن از ... کوچک زاویه ... و جفن احاطه نموده و ... مبدأ
در زاویه اکبر است و از ... انطباق نمودن جفن و اما عضله مرتفعه جفن اعلی ...
... عضله ایست دقیق و طویل ... بقعه باصره ابتدا نموده و از جانب فوق به قدام آمده
و بواسطه عضروف جفن اعلی منتهی گردیده و از ... در حین تشنج جفن اعلی را مرتفع نماید
اما عضلات حرکت مقله ... شش عدد چهار از آنها ... جانب حدقه ...
... از آنها را عضلات مستقیمه چشم نامند و دو دیگر را که از فوق و دیگری از تحت ... مبدأ
جمیع آنها ... قریب بثقبه باصره ... از همه جانب ... چشم را احاطه نموده اند
و بوتر ... در طبقه صلبیه قرب بقرنیه ... منتهی گردیده اند و چون هر یک از آنها
متشنج گردند چشم را بجانب خود منجذب سازند و چون همه باتفاق متشنج گردند ... چشم ...
... بواسطه ... در ... گردد ... و اما عضله مورب فوقانی
... از موضع مزبوره ابتدا نموده ... تا فوق
... از فوق ... عبور نموده ... عضله
مستقیم ... چشم منتهی گردد و چون متشنج گردد ... بفوق ... ایت در

(...)

چین دعا ... عضله ... و اما عضله مورب ... چشم
... M. ... از ... ابتدا نموده ... گردیده
... عضله ... چشم منتهی گردیده و چون متشنج گردد ... عضله مورب فوقانی ...
... چشم ... عضلات پرده گوش ... M. ... auriculares ...
گوش از سه جانب تارهای عضله دارد و در ... عضلات ... و در ... بعض ... شند
و در حیوانات این عضلات عظیم اند ... عضله ایست که از فوق ... مرتفع نمودن گوش
و دیگری ... بقدام و دیگری ... و هر یک ... جذب ... عضلات انف
... M. ... مرتفع ... و ... که ... عضله ... اطراف
الف واقع است ... حرکت ... ابتدا نموده ... منتهی گشته و چون
متشنج گردد ... را جذب بفوق نماید ثانی عضله ایست M. triangularis
... بثقبه ... است ... جانب ... ابتدا نموده و بواسطه ...
در پشت ... و چون متشنج گردد ... ثالث عضله ایست
... M. ... از ... فوق دندان ثنایا ابتدا نموده و ... پیوسته و چون
متشنج گردد ... بجانب ... منجذب سازد و رابع عضله ایست بجهة پایین کشیدن ...
غضروف ... ابتدا نموده و ... منتهی گردیده
و چون متشنج گردد غضروف مذکور را ... منجذب سازد و اما عضلات دهان
... M. ... یک عضله مدوره ... حلقه در اطراف دهان ...

... و از ... تارهای ... از خارج و ... دهان و چون مدور است مبدأ
و منتهی ندارد و حین تشنج ... منطبق ... لب بالا ... عضله است یا عضله
... لب ... عضله ایست ... و
... M. ... از ... وجه ... عضله ایست ... عضله
مذکوره ابتدا نموده ... و چون این ... عضله متشنج گردند لب ... بفوق منجذب سازند
... عضله ... لب ... M. ... از ... وجه ... منتهی
... لب پیوسته ... و در هنگام تشنج ... بفوق ... سازند و بجهة
پایین کشیدن ... لب ... عضله ... M. triangularis ... از جانب
... و ... لب پیوسته و چون متشنج گردند لب را بجانب ... منجذب و بجهة
پایین کشیدن لب ... عضله ایست مربع ... M. ... از ... ابتدا نموده و ...
پیوسته و چون متشنج گردد لب ... را ... منجذب سازد و ... عضله ایست ...
M. buccinator ... و ... واقع ... پوشیده است
و از ... دندان ... ابتدا نموده ... پیوسته و چون متشنج گردد ... دهان ...
... و اگر ... از غذا ... و ... بواسطه این عضله داخل جوف دهان
میگردد و اما عضلات فک اسفل ... فک اسفل ... حرکت است ... عضله
مخصوص ... و ... عضلات ... حرکت ... بواسطه عضله ایست ... از عظم ...
... عضله ... M. temporal ... عضله ایست
(...)

... از ... و ... است ... از ... جبهه ...
... فک اسفل پیوسته ... عضله ... بحرکت ... لطیف ... بنماید ...
... بزرگست ... غلظت ... عضله ایست ... ماضغه
... از تارهای خارجی این عضله ... ابتدا نموده ... قریب بزاویه فک اسفل
و بعض از تارهای دیگر ... ابتدا ... تارهای خارجی ...
... فک اسفل پیوسته ... موضع ... تارهای سابق و چون متشنج گردد فک اسفل ...
منجذب سازد ... و اما عضلات ... عضله اند مبدأ شان از ...
... M. pterygoideus ... فک اسفل پیوسته اند و چون متشنج
گردند فک اسفل ... نگاه دارند ... و چون ... متشنج گردند ... رسد و چون
... فک اسفل در عنق واقع است ... عنقریب در بیان عضلات عنق ... خواهیم نمود ان شاء الله
فصل سیم در بیان عضلات عنق و اوساط بدن چون در عنق ... شریفه ... واقع
... بیان نمائیم ... از عنق ... عضله
دقیق ... جلد ... است ... عضله ... نموده اند و چون
... عضله ... عظم ... از عظم ... ابتدا نموده و ...
پیوسته ... عضله ... فقار ... فقار ... که ... عظم
است ... واقع ... فقار ... فوق ... فقار ... در تحت عظم
مذکور ... فقار ... عضلات ... فک اسفل ... و در وسط فقار ... ان

اش حجره و مری دهند در انها دعروق عظیم راس با عضلات موکد اند مذکوره واقعند در طرفین ای بخت
از خارج مثلث دیگر هم پیدا با فقار شت فوق ترقوه موسوش نموده اند هر قاعده اش در ترقوه و ضلع
انعضله تقی و جمع و ضلع دیگر از عضله موسوم ترا پیس میباشد و جوف در این سه فقار شت عروق
شریفه واقعند مهمترا ما را المعروف انها دایت میبایند اما تفصیل عضلات عنق یک عضله ایست
سوای و اسم عضله تحت جلد عنق نامندش M. peaucier عریض و دقیق با الیاف
و تارهای منکشف از ترقوه جانب اعلای صدر و نواحی او ابتدا نموده و تارهایش منشعب و [illegible]
منتشر کردیده و چون منقبض کردد جلد عنق مخصوص بهر سو پیدا دیدار فک خود بکردد دیگر عضله قص حلمه
M. sterno. masoïdien عضله ایست با دو ساق یکی از قص و دیگری از ترقوه ما بین این
دو ساق فقار شت هم پیدا جراح موقش لازم است و ساق داخلی او دقیق و از جانب اعلای
قص ابتدا نموده و چون قدری بر آمد عریض و با ساق خارجی مخلوط میکردد و اما ساق خارجی
عریض او از طرف انسی ترقوه ابتدا نموده و قدری بر آمده با ساق دیگر بیجه و بطور رو به بالا
رفته و در خلف اذن بزائده حلمه پیوسته و هر دو اینده عضله منقبض کردند راس را الی الخلف و یکی
میکرداند اگر یکی از انها منقبض کردد راس را بجانب خود منجذب سازد دیگر عضله قص و عظم لامی
M. sterno. hyoïdien عضله ایست قدری عریض ابتدایش از قص و با تقاصت
از خلف عضله زائده صعود نموده و بوسط عظم لامی پیوسته و چون منقبض کردد عظم لامی را الی
منقبض بجهد و را بجانب اسفل منجذب سازد دیگر عضله موسوم بعضله قص و درقی عضله ایست که از
M. sterno thyroïdien خارج ما دون عضله سابق صعود نموده
(لمن)

لکن قدری از آن او قصیر تر است و بغضروف درقی پیوسته و چون منقبض کردد غضروف درقی را منجذب بسفل سازد و
دیگر عضله ایست موسوم بعضله کتف و لامی M. omoplat hyoïdien عضله ایست دقیق
و از جانب اعلای کتف ابتدا بطور رو به بالا صعود نموده و با عضله حلمه تقاطع نموده و بوسط عظم لامی
پیوسته و چون منقبض کردد عظم لامی را بجانب خود منجذب نماید اگرچه این عضله جزئی است لکن جراحا
دیده و ملاحظه است برای بستن شریان سبات و اما عضله یکه در فوق عظم لامی واقعند یکی عضله ایست
موسوم بعضله ذو البطنین M. digastrique از شکاف تحت حلمه ابتدا نموده و او را وتری است
پیوسته بعظم لامی و او را با صعود نموده بفک پیوسته بنوعیکه ذو البطن بهم رسانیده و چون منقبض کردد عظم لامی را
متصاعد و فک را بجانب اسفل منجذب سازد و دیگر عضله ایست موسوم بعضله فک و لامی عضله ایست
فرد و مربع M. mylo hyoïdien . از کنار انسی فک اسفل ابتدا نموده و بعظم لامی
پیوسته و معاون است عضله سابق را دیگر عضله ایست موسوم بعضله ذقنی و لامی عضله ایست دراز
فوق M. genio hyoïdien عضله مذکوره واقعست از وسط جانب انسی ذقن ابتدا
نموده و مجاور بار زوج خود بعظم لامی پیوسته و هم معاون است عضله سابق را و دیگر
عضله ایست دقیق موسوم بعضله سهمی و لامی M. stylo hyoïdien از زائده
سهمی بطور رو به پائین نزول نموده قریب بعظم لامی و تارهایش منشعب به دو شعبه بنوعیکه ما بین
انها ثقبه ای هم پیدا که از ثقبه مذکوره عضله ذو البطنین عبور نموده و چون منقبض کردد عظم لامی را
بفوق منجذب سازد و اما عضلات محرک لسان یکی عضله لامی و لسان عضله ایست دقیق
که از وسط صفحتین عظم لامی ابتدا نموده و با جدار لسان پیوسته و چون منقبض کردد لسان را بکنف اسفل منجذب

سازد دیگر عضله ایست موسوم بذقنی و لسان عضله ایست M. genio glosse
و از جانب انسی ذقن ابتدا نموده و با زوج خود در اجدار لسان پیوسته و معاون است عضله سابق را دیگر
عضله سهمی و لسان عضله ایست که از شوک سهمی ابتدا نموده و بطرفین لسان پیوسته و چون منقبض
کردد لسان را بجانب خود و طرفین حرکت سازد دیگر عضله ایست مخصوص بکام عضله ایست که جرم ارکان
M. dela langue از ادات ما تارهای کثیر مخلوط با یکدیگر و ما بین ایشان عروق
و اعصاب واقعند و چون منقبض کردد تارها بهر جهت حرکت سازد و اما عضلات حلق حلق عبارتست از فضای
خلف دهان M. du pharynx که او را پوشش ماطراحاطه نموده و مراد از عضلات
دقیق و عریض که از عظام اطراف و جدار ش آن کاهیده از عظم وتدی و زائده عمود او و از فک اسفل
و عظم لامی و حنجره و تارهایشان بوراب نزول نموده و با تارهای زوج خود ملحقه و کلیتا حاطه نموده اند
حلق نموده حلق از انها بوجود آمده است و چون منقبض کردند فضای حلق را تنگ نمایند و اقف راه شانست تعیین
نموده غذا و کیجه کام دو خود نهاده چند تار از عضله ایست که محکم است از تقوه زائد عریض و دقیق
میزند و اما عضله الهیه کجیه مرتفع نموده اولست از قطعه عظم مجرای اذن و بورابنا نزول کرده
و بکیجه پیوسته و عضله الهیه کجیه عریض نموده اولست از قرب بعید عضله ساقی ابتدا منشعب
کردیده و بکیجه پیوسته لکن تارهای او از خلف رحلین عظم وتدی منحرف کردیده بکیجه پیوسته
در وقت تشنج بواسطه رحلین عظم وتدی بطرفین باکیجه شده و فضای مذکور عریض کرده و
عضله الهیه کجیه ضیق نموده اولست از اطراف اصدرکان آنکه و چون منقبض کردد فضای حلق
تنگ نماید عضله الهیه نزول دهنده اولست از حلق ابتدا و صعود نموده و در خلف پیوسته

عضلات خارج عنق
چون منقبض کردد حلق را بطرف منجذب سازد و اما عضلات خارج عنق بدانکه چون عضلات و الات ظاهر عنق را برداریم
تا قریب بفقرات پنج عضو ظاهر میکردد اول عضله موسوم بعضله طویل عنق M. long du cou
که از پنج ساق از بهرت قدامی فقره هفتم تا پنجم ابتدا نموده تارهایش بطور بالا صعود نموده بسطح مقدم
فقره اول و دوم و سیم و چهارم از فقار عنق پیوسته ثانی عضله ایست طولانی و تقصیرات او با چهار تار از اجنحه فقره
سیم M. droit du cou سیم تا ششم ابتدا نموده و بسطح تحتانی جمجمه که قریب ثقبه عظمیه مع
نخاع است پیوسته و چون منقبض کردد راس را منکس و کیون نماید و سه عضله دیگر را به جانبین الکا یکی نامند
سه فرد نده با هم جمع نموده در پشت فوق ترقوه واقعند و فرد اول و دوم او از ضلع اعلی و فرد سیم او از ضلع ثانی
ابتدا نموده و بر اعالی و منکشف کردیده با اجنحه فقار عنق پیوسته و چون اشریان سا عد از ما بین الکا لیکی
مقدم در وسط عبور مینماید بهذا بجراح موقش لازم است و اما عضلات صدر بدانکه در
صدر دو قسم عضله واقعند یکی کجیه بر حقس و دیگری عضلات که باشند مربید پیوسته از کجیه حرکه
او و اما عضله عظیمه صدریه M. grand pectoral عضله ایست که از سطح ظاهر حق
و از غضروف ضلع دوم تا ششم از ملتقی صدر ابتدا نموده و قطعه صغیر از او و صدر طرف داخلی ترقوه
تارهایش هم در هم نموده و با وتر عریض جست بکتف پیوسته و چون منقبض کردد دست ما لقدام را
حرکت دهد و چون این عضله را بردارند در تحتش عضله صغیر ظاهر کردد موسوم به عضله صغیر
او عضله صدریه M. petit pectoral که با سه شعبه از سطح ظاهر ضلع سیم تا پنجم ابتدا نموده
و با وتر عریض منضم بمنقار غراب پیوسته و چون منقبض کردد ید و کتف را ما بین تقدم سازد و دیگر
عضو مربع به عضله تحت ترقوه که ما بین ترقوه و ضلع اول از اضلاع واقع است چون منقبض کردد

M. sous clavier ترقوه زیر الضلع بضلع اول و ترقوه نزدیک سازد در عضله ایست مربوطه
شده ان کثیرش عضله شانه M. grand dentele عضله عظیم دندانی در طرف صدر
واقع است و بایستی شبه از صلع هشتم ابتدا نموده رشته هایش در تحت کتف متصل رکدیگر بزاویه
کنار حاشیه کتف پیوسته رحوه متشنج گردد کتف وا دست را دکتف بجلو کشد اقدام را بنماید و دیگر
عضلات بین ضلعی و اضلاع ملکه ها بین الضلوع M. intercostaux
دو قسم عضله واقع اند هورب عرضی دو برین مخفی ای را یک از جزو عکس درج ها بین اضلاع در جوی حرکت و
ساختمانی از یکی از طاهر و دیگری از باطن. طبقه ظاهر عضله تا بیتین و حاشیه زیرین هر ضلع
کنار ضلع علوی ضلع دیگر پیوسته و طبقه باطن هم از کنار زیرین کنار اعلی ضلع دیگر پیوسته
و با طبقه ظاهر تقاطع صلیب نموده بین یکدیگر واقعند و چون لبه ظاهر متشنج گردد ضلع را به
اقدام سازد و عکس چون طبقه باطن متشنج گردد ضلع را بخلف سازد و چون هر دو طبقه باتفاق
متشنج گردند ضلع را بین جذب نمایند و اما عضلات که بعضی در ظهر استقرار دارند و کتف به اطراف
رکن و عنق و کتف جذب نمودن به ستون گردیده اند عضلاتی باشند کثیر و عظیم مؤلف از پنج طبقه
لکن چون عروقات عظیم حرکت و اعصاب در اینجا کمتر عبور نموده و اعمال جراحی در اینجا هم نوع
بندرت یافت شود با آنکه بمعرفت آنها بتفصیل ضرورت نیست لکن مجملاً بیان مینمائیم ما این عضلات
پنج طبقه اند که بر روی یکدیگر استقرار دارند و بعد از برداشتن طبقه طبقه دیگر ظاهر شود در طبقه اول یک عضله
عظیم و عمده یک عضله موسوم بتراپزیس یعنی ذوزنقه (مکرر تراپز) M. trapeze
و این عضله ایست عریض از عقب و در جای اتصال با ردجه محرب نمایان در باو در تقسیم از کتف
(خلف)

خلف قمحدوه از قوس فوقانی او و از زواید شوکی جمیع فقرات ابتدا نموده و تارهای سرانه اش قرقره اخت
و ترقوه پیوسته و حرکت اتصالش مقابل است با عضله موسوم بعضله M. [illegible] (مکرر گو [illegible])
و عقب و وزنش بینهایت و چون متشنج گردد کتف را بالا و بجلو سازد و هر یک از رشته های این عضلات عمود متجذب سازند
و چون بالاتفاق متشنج گردند سر را متطرف نماید و بر عضله عریض ظهر در عضله ایست بجلو زیادی از جمیع
عضلات بدن طولش میثاقات از زوائد شوکیه شش فقره ظهر و قطنی و کتف بجز و از سطح مؤخر عظم خاصره
و از سطح ظاهر ضلع هشتم تا یازدهم هم ابتدا نموده رشته هایش با یکدیگر عضله ایل پخته داده وصول نمود از
زاویه کتف تحت کتف گذشته و دیوار عضلات مؤخر ابط از او بنا شده و عقب را این عضله پیوسته و
موضع اتصالش موضعیست بموضع اتصال عضله عظیم صدر و چون متشنج گردد بعکس عضله مذکور بازو را
بجانب مؤخر منجذب سازد و در طبقه ثانیه هم عضو واقع در فقرات با صدو کتف شانگاه اند و از
شانه است صدر و بفوق میدهند و در طبقه ثالث و رابع و خامس عضلاتی باشند و از
اضلاع و فقرات ابتدا و بجانب فوق رکت ها قمحدوه و فقرات عنق پیوسته و چون متشنج گردند را سرا و عنق
و فقرات را منعطف سازند و بواسطه این عضلات کمال حرکت ظهر و فقرات هم کتبه عضله های مختص
مخصوص بهم نام متن المفصل بیان اند و اما عضلات بطن چون فقرات بطن از سر ایمن تا خاصره
از جانب قدام گشوده است محدوده چند طبقه عضله بجوف شکم نگاه داشته چو جهه پیشانی و همه کتبه ضخیم
نموده بطن را و در میان فضائی یه یقیم ما چون در مایین تشریح نمودن احاد و دو رشته شیر و جهه و فقرات
مذکور واقعند برداشته ترتیب عریف با ضخامت و پهنای در وسط بطن منضم و متقاطع گردیده واو
خط ابیض موسوم نموده اند و در وسط او ناف واقع است و در طرفین خط مذکور هر عضله منعطف ی لیش

عضلات مستبطن اضلاع
عضلات ظهر
عضلات بطن

و در وسط عضله طریر و اقعند و قریب بمیان فضای شکم شکل هم بیکدیگر عروق بسینه از راه عبور
مینماید و کالیقین انها اول عضله ها از اول هورب خارجی عضله ایست M. grand oblique
که از سطح ظاهر هشت ضلع اسفل ابتدا نموده و با رشته در رشته عریف تند زیر گردیده و چون او تارش
با اوتار زوج خود در وسط بطن تقاطع نماید خط ابیض بوجود آید و تارهای اسفل و ترهای مذکور بخاصره
پیوسته مخصوص او تار را از یکدیگر انفصال نموده تا رکتانیش از شوک علوی خاصره عجز که ما بین پیکره
و اوتو بر باطه عانه با اسم حلیمی موسوم نموده اند و ما بین این اوتار تقبه شکل ثبت بهر بیکا موسوم بحلقه خارجی
منافذ از ثقبه مذکور عروق منیه عبور مینماید تا عضله مورب صاعد هم ملاصق است باین عضله
M. petit oblique سابق از کنار فوقانی خاصره و رباط غلاظ و بادوتر عریض از فقرات
قطن ابتدا نموده و الیاف صعود و منشعب به شعبه شکاو به ضلع اخیر متصل گردیده و وتر عریض او منضم
طبقه مقدم او محدقه است با و تر عضله سابق و طبقه مؤخر او در خلف عضله مستقیم بطن واقع است
چنانچه این عضله را عقب ذکر دیده اند ثالث عضله لطن بطن M. transverse
عضله ایست مخلوط با دو عضله مذکور و از سطح باطن ضلع هفتم تا دوازدهم هم و از فقرات قطنی و از فوق
خاصره ابتدا نموده و بیا فتی بطرف رفته و بوتر عریض با طبقه مؤخر عضله ثانی منضم گردیده متصل
گردیده و بدانکه در منافذ حلقه که در بوم این سه عضله بیکا بجوار منافذ موسوم شوده اند
و این مجرا را از خارج ثقبه ایست موسوم بحلقه خارجی منافذ بوده که قبلاً ذکر نمودیم و این مجرا
قریب بیک انجاع و به طرف مورب بیا طن رفته و داخل تجویف بطن گردیده منتهی بحلقه داخلی
منافذ و از مجرای مذکور رشته عروق منی در رجال و در نسا رباط مدور قرار دارند خارج میگردند
(۱۲۱)

اعمال جراحی کثیره تری و فتق و قیود سایر امراض سینه در این مواضع کثیر است قهقرا مورش و عجب و در
بخیه های در سینه از بطن نزول مینماید مایین پرده تش عضله ستقیم از الیاف او بهمراه خود داده از یکجانب عضله
که در زمان و الیاف مذکور بجاتین پرمانه کرده مستقیم اند رابع عضله مستقیم زوجند طویل
M. droit de l'abdomen که از یک طرفین خط مذکور در جوف تر عمق خلف عضله
ثانی و ثالث واقعند و از سطح پنجم و ششم تا هفتم ابتدا و با زوج خود نزول نموده بواسطه و تری حلیم و قصیر بعانه پیوسته
و بوضع هر یک از این دو عضله سه و تر واقع در مقطع متقاطع آن نموده و اما عضله مربع صلب هم در مؤخر ناحیه
واقع است عضله ایست M. carré des lombes از کنار فوقانی مؤخر خاصره و از جنبه
فقرات قطنی ابتدا نموده و بضلع اخیر پیوسته و چون متشنج گردد اضلاع را بپایین منجذب سازد و اما
حجاب حاجز M. diaphragme عضله ایست در فضای صدر و فضای بطن
منفصل نموده سطح فوقانیش محدب و ملاصق به ریه و قلب و سطح تحتانیش مقعر و ملتصق با احشاء
بطن است عضله ایست عریض که از چند موضع ابتدا نموده مبدأ اول از سطح باطن غضروف
اخیر و عضروف خنجری و مبدأ دیگر از فقرات قطنی بواسطه تارهای از وسط و دو از طرفین تا رکه طو
او اطول از دو تار دیگر و از فقره سیم و چهارم قطنی ابتدا صعود با زوج خود ملاقات نموده
و ما بین ایندو تار فضای بالا سینه نزولی او رفته و چون قدری پیمایند باز از یکدیگر انفصال
نموده و فضای دیگر را از انها بجهت نزولی مری و اتصال با یکدیگر ملاقات نموده و بوتر عریض منتهی
گردد و دو تار طرفین یکی قصیر و از فقره دوم قطنی ابتدا نموده و تار خارجی هر یک از تار
طرفین باشد از فقره اول قطنی ابتدا و صعود نموده و بوتر عریض منتهی گردیده و وتر این عضله

مانند شبه رسه برگ داره یکی از قدام و دو دیگر از طرفین و در راه ثقبه ایست موضوع کجبه صعود ملفوف
و ریدا جوف صاعد و حاجز عضله ایست مخصوص که به [illegible] دور ماین [illegible] میکرد
فقار صدر را وسیع نماید تا هوا در او داخل شود و چون منقبض گردد سطح [illegible] فوق کجذب
میرساند در فقار صدر ضیق و هوا از او خارج میگردد و چون عضلات بطن و حاجز بالاتفاق
منقبض گردند فقار بطن بغور ضیق گردد و هر آنچه در او باشد از بول و براز و جنین دفع کردند و اینها
عضلات معصره بطن نامیده اند در بیان عضلات عجان [illegible] دبر مقعد در قفار دبر عضلات عجان
ذکر و مقعد واقعه اند اولی عضله مستدیره محیط مقعد [illegible] Sphincter [illegible]
در اطراف شرج چو حلقه واقع است و با جدا آنچه از خلف عصعص پیوسته و از قدام بالعضله ذکر
متصل است ثانی عضله ایست Sphincter anal [illegible] الفاشیه کحلقه لقدر
بر فوق عضله مذکور در اطراف متیقم واقع است و اینده عضله مانند [illegible] از ابطال
دیگر عضله [illegible] transverse du périnée از عضلات
در بیان عضلات قضیب [illegible] عضله [illegible]
Ischio caverneux و از کتب [illegible] اتبا و بطور دراب
صعود با زوج [illegible] و ترشان با صدر ذکر [illegible] و چون این عضله منقبض
گردد [illegible] نقب [illegible] دیگر عضله
دافع منی و ادرار Bulbo caverneux و او نیز عضله ایست محیط با صدر ذکر و از [illegible]
قرب مقعد ابتدا نموده با صدر ذکر و مجرای بول پیوسته و چون منقبض گردد [illegible]

(بوله)

عضلات عجان

عضلات قضیب

عضله دافع منی و ادرار

بول منی دفع گردد و اینه عضو اگرچه در زنان نیز [illegible] در موضع [illegible] محیط عضله دقیق چون متصل است [illegible]
[illegible] میسازد فصل رابع در بیان عضلات اطراف و مشترکات به دو جا جمله
اول در ذکر عضلات یدین از انکه عضلات کتف است و کجبه عضد لازمند کجبه مرتفع نمودن عضد و [illegible]
بجانب وحشی و انسی و لاعضله مربع نامیده عضد عضله ایست m. coraco brachial
شکل شبیه دال یونانی و از این جهت است او را عضله دالی مرسوم نموده اند [illegible] عضد [illegible]
فوق است [illegible] عضله [illegible] از جانب وحشی ترقوه و [illegible]
مخرف گردیده [illegible] در وسط عضد [illegible] وحشی او پیوسته و چون منقبض گردد عضد را مرتفع
سازد و در فوق [illegible] عضله عظیم صدر [illegible]
فرو رفته دیگر عضله [illegible] عضله ایست طویل و میان است عضله و از جهت [illegible]
بجانب وحشی [illegible] از تقعیر [illegible] تحت [illegible] ابتدا نموده و ترشان [illegible]
تحت منکب و فوق [illegible] عضله عظیم عضد پیوسته و چون منقبض گردند عضد
بجانب وحشی [illegible] و [illegible] ابتدای عضله بجانب انسی [illegible] عضله ایست [illegible] از سطح باطن کتف
روییده و مخصوص تحت [illegible] موسوم [illegible] تا رسانیش بقدام مخرف گردیده و سطح داخل [illegible] عضد
[illegible] صغیر [illegible] پیوسته و چون منقبض گردد عضد را بجانب انسی [illegible] ثانی عضله ایست [illegible]
[illegible] عضله عظیم ظهر ابتدا نموده و با [illegible] عضله سابق [illegible]
و میان است [illegible] و اما عضلات محرک ساعد و ساعد را دو حرکت است یکی حرکه انقباض و
دیگر انبساط و هر یکی عضلات است مخصوص و از جمله عضلات محرکه که قبض او بود یکی عضله [illegible]

در بیان عضلات اطراف ١

است و در این طرف [illegible] مقعد عضله [illegible] ابتدا نموده و از [illegible] سوی [illegible]
[illegible] از ابتدا نموده [illegible] و نزول نماید در این عضله در سطح مقدم عضد واقع است و وترش [illegible]
[illegible] پیوسته و چون منقبض گردد ساعد را منقبض سازد و چون از سطح [illegible] این عضله [illegible] عظیم [illegible]
جانب وحشی [illegible] دیگر عضله [illegible] عضله ایست [illegible] عضله
[illegible] عضله [illegible] از وسط سطح مقدم عضد [illegible] پیوسته و میان است عضله
ساعد و کجبه منبسط نمودن ساعد عضله ایست [illegible] در سطح مؤخر عضد واقع است [illegible]
او از تحت [illegible] از جانب وحشی [illegible] از جانب انسی [illegible] عضد
ابتدا [illegible] با یکدیگر ملاقات نموده و [illegible] پیوسته و چون منقبض گردد ساعد را منبسط نماید و [illegible]
عضلات منقبضه [illegible] اصابع و عضلات مدیره [illegible] از [illegible] عضد در قدام و [illegible]
واحد و عکس عضلات منبسطه و مدیره [illegible] از [illegible] وحشی عضد و عضلاتیکه در سطح مقدم ساعد [illegible]
[illegible] حرکه کنند [illegible] در یک سطح واقع نیستند بلکه چهار طبقه اند بر روی یکدیگر [illegible] و در طبقه
اول [illegible] از داخل [illegible] عضله اند یکی مدیره بقدام ثانی [illegible]
[illegible] ثالث عضله طویل کف رابع عضله قابض [illegible] و طبقه دوم عضله [illegible] اصابع و در طبقه
سیم عضله قابض [illegible] و چون این سه طبقه را بردارند عضله طبقه رابع عضله مربع مدیر
[illegible] ظاهر میگردد و در تحت این طبقه ما بین [illegible] رباط است و [illegible] عضلات [illegible]
و اما عضلات محرک ساعد [illegible] حرکه مدیره بقدام و خلف
دارد و [illegible] عضلات [illegible] و کجبه حرکه مدیره بقدام دو عضله اند یکی از [illegible] عضد ابتدا

(الطور دراب)

لطور دراب نزول نموده [illegible] پیوسته و چون منقبض گردد [illegible] مدیره بقدام ثانی عضله [illegible]
Carré pronateur چهارم طبقه واقع است از قرب [illegible] ابتدا نموده [illegible]
[illegible] پیوسته و میان است عضله [illegible] و کجبه حرکه مدیره بخارج او نیز دو عضله اند یکی عضله عظیم و دیگری عضله
صغیر مدیره بخارج مانند عضله [illegible] grand supinateur از [illegible]
ابتدا نموده [illegible] پیوسته و چون منقبض گردد [illegible] حرکت مدیره بخارج [illegible] عضله
صغیر [illegible] petit supinateur از [illegible] ابتدا نموده [illegible]
و میان است عضله [illegible] و اما عضلات محرکه [illegible]
و چون [illegible] ساعد و رسغ [illegible] است [illegible] حرکه انقباض و انبساط [illegible]
[illegible] حرکه انقباض رسغ دو عضله ایست یکی از [illegible] و دیگری از [illegible] عضله [illegible]
[illegible] عضد ابتدا نموده [illegible] پیوسته و چون منقبض گردد [illegible]
[illegible] و عضله دیگر از [illegible] ابتدا نموده و [illegible] پیوسته و چون منقبض گردد [illegible]
بجانب [illegible] و [illegible] از طبقه اول عضله طویل واقع است [illegible]
عضله ابتدا نموده و نزول کرده [illegible] پیوسته [illegible] عضله [illegible] و اگر [illegible]
عضله [illegible] و [illegible] عضلات [illegible] اند یکی از [illegible]
[illegible] از [illegible] وحشی عضد ابتدا نموده و از [illegible] نزول کرده و [illegible] پیوسته
چون منقبض گردد [illegible] منبسط سازد و عضله [illegible] یکی طویل و از [illegible] وحشی عضد ابتدا
و [illegible] پیوسته و چون منقبض گردد [illegible] منبسط سازد و دیگری قصیر [illegible] از [illegible]

عضلات محرکه

عضله ابتدا از کنف عظم مشط و اما عضلات محرکه اصابع از آنجمله یکی عضله قابض اصابع و بطن هر دو در طبقه ثالثه
واقع است از جهة این عضله ابتدا نموده و قریب بمفصل منشعب بچهار تار گردیده و هر یک از ایشان بوتر
منشق گردیده و این اوتار چون کشف شد هر یک باصبعی امده و چون بسلامیات وسطی رسیدند وتر آخر منشعب
شده و بطرفین سلامیات وسطی اتصال یابند و کلمه انشقاق اصابع اسم عضله [illegible] و در طبقه ثالث واقعه
و از مید عضلات [illegible] ابتدا نزول نموده و منشعب بچهار شعبه وتر گردیده و بچهار اصابع آنها در ابتدای سلامیات
[illegible] از کنف [illegible] اوتار عضله [illegible] بسلامیات سیم پیوسته و اما عضله قابض ابهام عضله ایست
[illegible] ابتدا نموده و نزول کرده تا رسیدنش به سلامیات اول ابهام پیوسته و جمیع
اوتار که باصابع رسیده اند [illegible] باطل دقیق [illegible] آنها تواتر نموده
و برای آنها کشیده [illegible] از مواضع خود خارج و تباه [illegible] نمایند و اما عضلات باسطه اصابع یکی عضله
باسطه چهار اصابع [illegible] عضله ابتدا نموده و نزول کرده چون [illegible] بچهار وتر
منشعب گردیده و هر یک از اوتارش چون بسلامیات [illegible] رسید [illegible] منشعب بسه شعبه گردیده
وتر وسطی [illegible] بکنف سلامیات [illegible] و وترین طرفین بطرفین سلامیات سیم میرسد و اصبع سبابه
و خنصر بجهة بسط [illegible] عضله مخصوصه دارند [illegible] عضله باسط [illegible] و بجهة بسط
ابهام [illegible] عضله [illegible] بکنف سلامیات سیم [illegible]
کنف سلامیات [illegible] ابهام پیوسته و بجهة ابعاد ابهام عضله ایست [illegible] ابتدا
و در طبقه [illegible] واقع است [illegible] سلامیات اول ابهام پیوسته و در حین تشنج ابهام را از سایر
اصابع دور مینماید و [illegible] این عضله [illegible] ابهام تقریبا [illegible] موسوم

(با عضله ای)

با عضله دانی [illegible] موسوم است و [illegible] عضله [illegible] در پنجه [illegible] چون [illegible]
[illegible] در عضلات واقع است [illegible]
[illegible] اصابع [illegible] ابهام [illegible] عضله
چهار [illegible] رسیده اند [illegible] و چهار دیگر [illegible]
[illegible] ابهام [illegible] واقع است [illegible] سلامیات [illegible] ابهام پیوسته ثالث
عضله قابض [illegible] ابهام [illegible] از عظم [illegible] ابتدا نموده و [illegible] پیوسته ثالث عضله ایست [illegible]
اصابع [illegible] از کف ابتدا و [illegible] اول ابهام پیوسته و چون متشنج گردد ابهام را بجانب خنصر سایر
اصابع میبرد [illegible] رابع عضله ایست [illegible] ابهام را از عظم [illegible] ابتدا نموده و [illegible] پیوسته
و چون متشنج گردد ابهام را بجانب خود [illegible] و اصبع خنصر [illegible] عضله است یکی بجهة [illegible] و دیگر بجهة
قبض نمودن [illegible] و دیگر بجهة [illegible] و رسانیدن او را با بهام و در فرج [illegible] عظام [illegible] عضله
[illegible] عضلات [illegible] طبقه خارجیشان [illegible]
تقاطع نموده اند و چون متشنج گردند عظام [illegible] بجانب خود [illegible] سازند و بواسطه [illegible]
تقارب [illegible] عظام [illegible] جمله ثانی در بیان عضلات اطراف سافله بدانکه چون
[illegible] ظاهر [illegible] عضلات [illegible] از خارج
بجهة [illegible] عضله ایست [illegible] موسوم [illegible] نموده اند و این [illegible]
[illegible] بوجود آید [illegible] نقبه مذکور [illegible] عظم
[illegible] داخل بطن میگردد و این نقبه [illegible]

است [illegible] و از جانب [illegible] داخل بطن میگردد و چون این [illegible] است [illegible]
[illegible] عروق عظیم [illegible] و [illegible] رباط
[illegible] نامند [illegible] باشد [illegible] باشد [illegible]
در [illegible] احتمال [illegible] دقیق [illegible] ادراک [illegible]
[illegible] حرکت [illegible] و [illegible]
[illegible] نامند و چون در حین [illegible] باید از جانب [illegible] رباط
[illegible] و چون [illegible] حرکت [illegible]
او [illegible] عضله است از قابض و باسطه [illegible] بجانب [illegible] اما بجهة قبض
او [illegible] عضله است [illegible] موسوم [illegible] خاصره [illegible] ابتدا و وترش [illegible] از حرکت
[illegible] تا رسیدنش بجانب [illegible] موسوم [illegible] پیوسته و ثانی
عضله ایست موسوم [illegible] از سطح خارجی [illegible] ابتدا [illegible]
[illegible] و وترش [illegible] عضله سابق [illegible] در همین موضع پیوسته و
چون از تحت [illegible] عروق [illegible] عبور نموده اند [illegible] عضلات و ظروف [illegible]
از موضع مذکور [illegible] عضلات [illegible] این
[illegible] حرکت [illegible] عضلات [illegible] طبقه اند [illegible]
[illegible] آن طبقه اول عظیم و طبقه ثانی وسطی و طبقه ثالث را طبقه صغیر [illegible] نامند [illegible]
عضلات عظیم [illegible] خاصره و از عظام [illegible] ابتدا نموده و [illegible]

(موسوم)

[illegible]

موسوم [illegible] عظیم پیوسته اند و چون در حین تشریح نمودن طبقه مذکور [illegible] عضلات [illegible] ظاهر میشود
[illegible] از سطح خارجی خاصره ابتدا نموده و [illegible] مذکور پیوسته و چون این طبقه را [illegible] طبقه اخری
[illegible] طبقه ثالثه ابتدا نموده و [illegible] مذکور پیوسته این سه طبقه در حین تشنج [illegible] و کنف
منجذب سازند و [illegible] چون [illegible] متشنج گردند [illegible] حرکت [illegible] عضلات [illegible]
شش عضله [illegible] از عظم خاصره [illegible] در حرکت [illegible] عظیم [illegible]
ملحق گردیده و چون متشنج گردند [illegible] بجانب [illegible] رسیده [illegible] از این شش عضله [illegible]
دیگر را [illegible] نامند و از خارج [illegible] عضلات [illegible] بجهة حرکة [illegible]
و عظیمترین آنها را عضله مربع نامند و بجهة حرکة مقربه [illegible] عضله اند [illegible] عضله [illegible] نامند [illegible]
[illegible] ابتدا [illegible] grand adductor عضله ایست [illegible]
سطح خلفی [illegible] پیوسته ثانی عضله ایست [illegible] مقربه عظیم و دیگری مقربه وسطی و دیگری
مقربه صغیر نامند و این [illegible] از قطعه [illegible] عظم عانه ابتدا نموده و بوسط سطح خلفی [illegible] پیوسته
و چون متشنج گردد [illegible] بیکدیگر [illegible] نزدیک سازد و [illegible]
[illegible] و اما عضلات ساق بدانکه بجهة [illegible] ساق [illegible]
[illegible] عضله ایست [illegible] اطول از سایر عضلات بدن muscle couturier
[illegible] از [illegible] مقدم خاصره ابتدا نموده و چون [illegible] نازل [illegible] تا رسیدنش
بجانب انسی [illegible] و وترش [illegible] واقع است پیوسته و چون بواسطه
این عضله [illegible] بر [illegible] است [illegible] موسوم [illegible]

تا نه عضله ایست که از قطعهٔ نازل عانه ابتدا و با استقامت نزول نموده و به منتهی الیه عضلهٔ خیاطی پیوسته
[illegible] و چون عضلهٔ خیاطی مرتب در این عضله با استقامت نزول
نموده و بهذا ما بین انها مثلثی هم رسیده و ضلع وحشی از عضلهٔ خیاط و ضلع انسی از عضلهٔ ... چسبیده شده در
سطح انسی عضلهٔ عانه واقع است و کلیه پیدا نموده شریان فخذ ... مثلث مذکور ... است
و کلیه اسفل طرف ساق عضله ایست ذو ثلاثه راس راس اول از ... کتاف خاصه فوق حق
اوراک ابتدا نموده و راس دیگرش ... راس دل ... از قفا ما بین ... موصول
... کرده و صغیر ابتدا نموده و راس دیگرش ... و از سطح وحشی فخذ ابتدا و راس مذکور
فخذ ... از قدام و طرفین احاطه نموده و چون ... رسد بوتری ... گردیده و ... عظم
محیط و از او تا زانو ... که در راس قصبهٔ کبری واقع است پیوسته و این عضله عظیم در ...
قشنوش ساق را ... میسازد و چون ما بین مبدا و منتهای این عضله ... دارد بهذا ... همچو
کره ... را اعانه نماید و کلیه انقباض ساق سه عضله اند در سطح ... فخذ ... پیوسته
... و در جانب ... دیگر در جانب انسی چسبیده اما عضلهٔ ... راس ... از ... زانو
تمتا نموده [illegible] و راس دیگر از کتف راس فخذ ابتدا و نزول
نموده از خلف و وحشی فخذ و به راس فخذ و به راس قصبهٔ کبری صغری پیوسته و دو عضلهٔ دیگرش ... و ...
جانب انسی چسبیده ... عضلهٔ نصف وتری موسوم نموده اند ... حفظ عضله ... ساق
[illegible] و چون بوسط فخذ رسید بوتری ... گشته وارد ... تحت
به تحت این قصبهٔ کبری پیوسته و تا نه عضله ایست هم چسبیده ... با وتری ... از سر ضلع گرد

(ابتدا نموده)

ابتدا نموده و او ... عضلهٔ ... موسوم نموده اند ... در عظم عقب این قصبهٔ کبری پیوسته و چون منتشنج
کرده ... ساق را ... میسازند و چون این سه عضله از یک موضع ابتدا نموده و بمواضع مختلف منتهی گشته لهذا ما بین
انها فضا مثلثی در فوق ... بهم رسیده ... مثلث ... است و اما ساق را در سطح داخل و خارج عضله ایست
... از ... که در جانب وحشی سه عضله و ... یک ... عضلهٔ قدام ساق گویند تا نه عضله
ایست کلیه اسفل طرف اصابع ثالث عضله ایست کلیه اسفل طرف ابهام اما عضلهٔ اول از سطح
[illegible] وحشی ... قدام قصبهٔ کبری ابتدا نموده و نزول کرده
تا رسیدنش بقدام و ... عظم و ... اول پیوسته و چون منتشنج گردد ... داخل معقف سازد
و عضلهٔ باسط عظیم اصابع از سطح وحشی قصبهٔ کبری ابتدا و نزول نموده تا رسیدنش بقدم و منشعب
بچهار وتر گردیده و هر یک ... چون باصابع رسیده ... منشعب بسه تار گردیده و تا ...
کتف سلامیات ... و طرفین ... سلامیات ... منتهی گردد و اما عضلهٔ باسط ابهام
عضله ایست که از سطح مقدم قصبهٔ صغری نزول و با عضلهٔ باسط اصابع ... نموده تا رسیدنش
با بهام و سلامیات اول او پیوسته و عضله ... در خلف ساق واقعند ... طبقه ... شده و طبقه
ظاهر ... باطن سه عضله اند و اما عضلهٔ طبقهٔ ظاهر یکی عضله ایست ... با ... عظیم
و عظیم ... از ... وحشی فخذ و راس دیگرش ... انسی او ابتدا نموده و تا ... رسانیش
... منتهی گردیده بوتری ... اعظم از سایر ... او تا ... بوتر ... و چون ... و
... منتهی ... اسم ... است ... با آنکه ... نموده و
... لهذا او ... بوتر ... موسوم نموده اند و ... که از عظم عقب ... پیکن

پیوسته و چون منتشنج گردد قدم را بکف ... سازد تا نه عضله موسوم ... عظیم ... از قصبتین ابتدا ... عضله
ساق را ... وتر ... با تار ... ممزوج گردیده ... است ... و چون ... این ... عضله ... و
سه عضله طبقهٔ تا نه ظاهر شود یکی قابض عظیم اصابع ... از جانب ... قصبهٔ کبری را ابتدا نموده و ... و ترش ... از
انسی ... نموده تا رسیدنش ... کف ... منشعب ... وتر گردیده و ... سلامیات چهار ... پیوسته تا نه عضلهٔ خلف قصبه
ما بین عضلهٔ قابض اصابع و عضلهٔ قابض ابهام واقع است و از ... ما بین قصبتین ابتدا نموده و وترش از
... انسی ... باب ... پیوسته و چون منتشنج گردد قدم را ... داخل معقف سازد
و اما عضلهٔ قابض ابهام ... از سطح وحشی قصبهٔ صغری ابتدا نموده و از سطح ... کعب ... با بهام ... و به تحت
سلامیات اول ابهام پیوسته ما بین عضله ... در سطح وحشی و خلف ... قصبهٔ صغری واقع شده سه عضله ... شده
... عضلهٔ اول و تا نه و ثالث قصبهٔ صغری ... نموده اند و این سه عضله از سطح وحشی قصبهٔ صغری
ابتدا نموده و وترشان ... کف ... عظام ... پیوسته و چون منتشنج گردد قدم را ... جذب
سازند و قدم را ... عضلات ... در خلف ... فوق ... قدم ... کلیه اسفل ... اصابع را از سطح وحشی عقب
ابتدا نموده و ... منشعب ... گردیده و سلامیات اول چهار اصبع پیوسته تا نه عضلهٔ
صغیر باسط ابهام را از مبدا عضلهٔ مذکوره ابتدا نموده و سلامیات ... ابهام پیوسته و ... قدم را
چون ... منتشنج ... مانند ... گردیده ... عضلهٔ ... و چون او ... هم
... چند عضله ظاهر میگردند اول عضلهٔ صغیر قابض اصابع را از سطح تحتانی عظم عقب ابتدا نموده
و ... سلامیات ... چهار اصبع پیوسته تا نه عضلهٔ قابض صغیر ابهام را ... جانب انسی عضله
ساقی واقع است و هم از مبدا او ابتدا نموده و بعظم ... پیوسته ثالث عضلهٔ ... ابهام

(را از سطح)

که از سطح انسی عقب ابتدا و در جانب انسی ... واقع و بعظم ... پیوسته رابع عضلهٔ قابض ... را از سطح
... قدام ابتدا و سلامیات اول ... پیوسته خامس عضلهٔ مربع ... را از سطح تحتانی عقب ابتدا و منشعب بچهار وتر
گردیده و ... وتر ... با عضلهٔ کبیر ممزوج و متحد گردیده و هم ... است ... و چون ما بین عظام ... قدم ...
... عضله و ... مانند عظام ... با ... لازم نبود

مقالهٔ ثالث در تشریح عروق بدن انسان

و مشتمل است بر چهار فصل فصل اول در تقسیم و تعریف و ... انها بدانکه ... عروق بدن بر دو گونه اند یا عروق
باشند ... و یا عروق جدا به و عروق ... نیز بر دو گونه اند یا ضوارب اند یعنی شرایین و یا غیر ضوارب اند
یعنی اوردة و ما بین این دو قسم عروق عروق دقاق و ... واسطه اند ... انها را عروق شعریه نامند
عروق جدا به هم بر دو گونه اند قسمی از انها عروقی باشند ... لطیف ... و ... عقدا ... جذب
بدل ما یتحلل خون میسازند انها را موسوم ... نموده اند و قسم دیگر ... جذب ... غذائی در حالی
... این اعضا ... و انها را عروق جدا به ... و ... لمفاتیک نامند و بدانکه عروق ... باشند ... در
... مرکز و مبدا شان قلب است ... از او ... خارج و هم ... داخل ... و ... از چند طبقه اما شرایین
را مبدا او مرکز قلب ... متمیز ... و ... جمیع ... بدن ... او است و جرم شان ... محیط
... سایر عروق و کیفیت قبض و بسط دارند تا از حرکت انقباض ... قلب ... گردند و
چون از حرکت انقباض ... خون ... و ... شان ... لهذا عروق ... شان ... ند و ... کنند
از سه طبقه ... خوش ... و طبقهٔ ... شان ... است با قبض و بسط کثیر و طبقهٔ خارجی
شان ... غذای ... شریان و ... این طبقه ... باشند ... انها

غیر صافی و متین تقلب بر احجت و معاودت مینماید دوم از سه طبقه مؤلفند مانند شرائین الا آنکه طبقهٔ خارجه
اطلاقشان ادق و طبقهٔ داخلهٔ شان را کیفیت خاص است که در بعض از مواضعش پارگاه ها چه بر پوشش وارد
بر انها را بقدر اوردیه موسوم نمودند تا آنکه مانع باشند رجوع دم را بعد از عبور کردن در عروق اعالی اعضا و دم بکیفیت
دائماً بسوی قلب بر احجت میکند و بهمین جهت انها را اوردهٔ عروق شعریه عروقند باشند بر زخ و واسطهٔ ما بین شرائین
و اوردهٔ بر تقسیم بر کجکه شده بر هر یک از اعضا دم بواسطهٔ شرائین میرسد از انها بکیاد و دقایق غیر مرئی در تنفس
عضو پراکنده انکه را یافته اند و چون حیاه مذکور بوجوم دقیق و لطیف است مهذا فقط لایق غذای هر عضو
از او نشر و بدل ما یتحلل میکند و مرا لعضو را و بعد از او فقط غذای هر عضو رو انه عند صالح و متینش بواسطهٔ این
عروق با ورده داخل شده و چون عروق مذکوره بواسطهٔ دقیق بودنشان مرئی نشده مهذا حکما قدیم موفقه بر
اعمال انها نرسانیده اند اکر قدری پیاب از قلب شرائین بریزند و بیچه را از شرائین متوسطا بجدا را باورده
داخل میکند و این عروق منافذ و قائق با یکدیگر مشبک و فوهاتشان بیکدیگر متصل است و دم در انها سیر نموده
و باورده داخل میگردد و اما عروق جذابه اوق از سایر عروق و از دو طبقه مؤلفند مانند سایر عروق
طبقهٔ اوسط ندارند لکن بچون اوردهٔ ایشان را قشر است و آن عروق مخدد را با یکدیگر مجتمع و بدو شعبه کرده کیلوس
صعود لمنفا در حرکت ترقوه بورید و دواج ایسر داخل میکرداند و مجرایشان نیز بادم وریدی آمیخته و بقلب میرسد
این عروق را طریقه دوش چنانکه در بعض از مواضع منشعب و منشعب کیش و مجمع رکه دیگر را ایجاد مجمع کرده از اتفاق اینها
مغرب بوجود آید موسوم لعوله ماشبه غذایه هم چونسان و الطباعی اما تعریف عموم عروق
شرائین | اورده | جذابه

صنو اوب	غیر صنو اوب	غیر صنو اوب یا بوادب
(جوش)		

صنو اوب	غیر صنو اوب	غیر صنو اوب بر اوب
جوهرشان محکم طبقاتشان غلیظ وعائشان ارق و عدوشان اقل از اورده اکثر عامر شند	جوهرشان ادقیق بعدیه مؤلف و حجم تو امند شد و صاحب قشر اند عائشان اجمع و عددشان اکثر اکثر ظاهر شد	دو طبقه اند ادق از سایر عروق و عائشان ادقیق و عددشان کثیر تا حد اوردهٔ سو
فوهاتشان تقیید	فوهاتشان کثیر	
هم چه ویدان واقع اند حامل دم صافی و متین داحمر و بواسطهٔ دم را از قلب خارج و بابعض و اعضا میرسانند	با بتفات عبور نمودن حامل دم غیر صافی واسود و بواسطهٔ دم او تقلب رجوع دهند	صاحب هفتاد و در بعض از مواضع مجمع است که لوله شده از مخلوقات حامل تنبع و شاهد غذا یا زواند و لطیف شیعه اعضا و ابیض مخصوص است بر بوقتم جذابه و بواسطهٔ و رید و دواج داخل قلب میشوند

اما دم رطوبتی است احمر با غلظت و قرنجه رنائی مخصوص و طعم شور بامزه در جمیع اجزا بدن
حرکت ازاو تغذیه مینمایند و او از کیلوس تولید میگردد و وزنش مثقل از آب و ورنش شباب کثیفا بوزن شرم
و نیم در بدن میباشد و جمیع اجسام مرکب اند از پانزده عنصر مهذا باید در دم هم پانزده عنصر جمع باشد واگر قطره
از او بشود زیر میکروسکوپ ملاحظه نمایند در او حبابهای مدور سرخ ظاهر باشد و موسوم بکلوبه الدم نموده اند با نهایت
صغر که یک و رقطره از خون قریب بهزار کلوبه میباشد و هر یک از این حبابها بوده است و چون ادم قدری
باند نمند و منجمد جدا خود میکرد از مائیت و غلظت غلظه او مرکب است از سه جز اولی از حبابهای مذکوره
از جزء دوم که ادم بواسطهٔ اوست ثالث از ابنا که در صافی الیش شبیه است بماده لعضلات و مائیت
او رطوبتی است امور مایل بخضرت و رسم مساوی غلظه اوست و اکر طرخش دهند مجذوب ان مائل ابیض میکردد

و هم بعض املاح در او یافت میشود اگر دم را تقاطیر بتجزیه نمایند مرکب از این اجزا خواهد بود مشهد

۱۰۰۰	جز و دم مرکب است از
۷۸۲	اب
۳	الیاف
۱۲۶	رنگ
۶۷	مادهٔ ابیض
۵	دهنیت
۲۲	ملح اهن
۲۱۵	املاح
	از نطرون و قلیات کوگرد و آهک و غیره و غیره

و فرقی ما بین دم شریانی و وریدی است که دم شریانی احمر و بیشتر و وزن
کمتر و مملو از هوای ماسدیت مانند فان ز غال و کاکبون سانیج
و صافهٔ غذایی است که او هسته تولید کرده و بواسطهٔ عروق ماساریق
که در تحمیم و عضون منفذ داخله محذب میگردد و چون این ماتیر
لعفونت و قرب بقلب حرارت بر ساند داده و چون تجزیه نمایند
اجزایش هم چه اجزا گرم است و مایتش کلمه است شفاف بشیه
رطوبتی است شفاف مایل بصفوت که در حین تجزیه بی مانند خون
است و حاصل میکرد از کثیف غذای اعضا و داخل در ورد
خون گرد شده و بقلب میرسد بواسطهٔ غدد نار کیمه از خون
جدا و با بول دفع میکردد اما قلب که مرکز دم و مبدا جمیع اوعیه د
موقع است عضو است عضله مجوف صنوبری شکل و بادغاشا است محیط در جانب ایسر بقدام صدر
واقع است و او بدو بطن است از ایمن و ایسر بطن ایمن او جمع دم وریدی و بطن ایسر دم شریانی
و چون صنوبری شکل است او را قاعده و نقطه است سطح مقدمش محدب و سطح موخرش مسطح و قاعده
او و رکنارایمن عظم قص از جانب خلف واقع و نقطه اش محاذ است مفضد و ضلع ششم و بطن
اتیش بالصف ما یک بقدام و بطن ایسر بالنصف ما یک خلف است و سطح خارجش در محل و ماطات
از خلف از جانب قدام و خلف دو شیار وارد یکی بطولی و یکی بعرضی که باهم تقاطع نموده که جهت عبور شریان

و ورید

ورید و سیاط داخلی او ادق و شفافند و موسوم شده اند قلب با پشتیبانی و جوف او بواسطهٔ حجاب بدو قسمت کرده یکی ایمن و دیگری
ایسر و هر یک بواسطهٔ حجاب دیگر دو جوف واقع است مقسم بطن در دو جزء که دیگر او و در جیز او در فوق تقسیم او و اهل مذم
دقیق در جوف در هر یک اوست که بجهت تسمیه مکان موسوم بازن قلب و در حین ما بین دو جیز قلب حجاب است
که مجرا که او در دو او مسدود است جیز ایمن با بر تراند عبور نموده و اما بطن را سو جرم غلیظ و بافتش ضخیم است
و در جوف قعر انها تارها حصه برآمده از انها و تار و دقیق نقش بر بیش پوشهار قلب موسوم اند و اما تقسیم حیز این
و در قاعده قلب واقع و منفذ متر از سایر اجزا اوست بورید مجوف بین داخل کرده و اجوف صاعد را در موضع
دخول به جیز قشر و مر پوش است موسوم بقشر است بابسم حکیم و سه لا منفذ صغیره دیگر وارد که به ورود دم در بدو کلیه
قلب و چون منقبض کردد و میکند و داخل است وارد بطن ایمن میکردد و بطن ایمن دو نقطهٔ قلب واقع است که ثقبه
وار دقیقه ازاد در منفذ جیز ایمن است در خلف جوف قلب و ثقبهٔ مذکور تجاوز نموده و سه قشر از ادرسه متا موسوم
بقشر سه گوشه تا در هنگام انقباض بطن مانع باشد از رجوع منوسیلان دم را بجیز و ثقبهٔ دیگر منفذ است که از بطن
ایمن شریان وریدی را داخل میکرد و در سر آنجا نیز سه قشر است که بشکل تامانع باشد معاودت دم را در
امتلا بطن ایمن و اما جیز ایسر هر یک جانب خلف کامل است و ما بین دو قطعه از ریه پنهان است و هر یک از طرفین ماد
دو ورید شریانی داخل میشود و در حین انقباضش خون که در اوست بطن ایسر وارد میکردد و اما بطن ایسر حجم
از دیگر تجویفات قلب و بقدر سه بار پوشش محکم تر از جرم بطن ایمن است و او سوراخ هم دو مجواب یکی
در منفذ ما بین بطن و جیز و او سو هم قشر است دو گوشه مرتفع است بر احجت خون را به جیز ایسر در حین انقباض بطن
ثانی هوا است ما بین بطن ایسر و اورته و او سو هم قشر است سه گوشه دو در حین انبساط بطن ایسر مانند مراسعت
نمودن دم را باید و قلب در جوف مسخ مانند کیسه موسوم بغشاء محیط قلب واقع است و این غشاء هم صنوبری

لکن ریاست کلی بکلی تعلق بجمیع قلب دارد و به نقطه قلب مماس است سطح فوقانی حجاب حاجز بود و نقطه اش در فوق قلب
واقع و محیط است بعروق او و غشای مذکور مضاعف طبقه خارجش لیفی است منخم و طبقه داخلش کرمیه است
از سمت خارج از مسطح خارج مماس لیف آمیخ و سطح داخلش مماس است سطح خارج قلب
و بودن که ورم رطوبة از او ترشح نماید تا بواسطه او حرکت قلب سهل باشد و طریق دوران دم در بدن
دو دم احمر نقیه متین صالح از بطن ایسر قلب دائم در حین انقباض او باورطه وارد او بشرایین و از شرایین بعروق
شعریه داخل میگردد در هر عضو و حمیه بدن از آنها است و آنچه باقی ماند از خون بورید داخل و در حین
انبساط دهلیز ایمن بواسطه اجوفین بدو وارد شود و چون آینده صلاحیت تغذیه اعضا ندارد
و جهة تصفیه و تنقیه باید بهوا مجاور گردد لهذا از دهلیز ایمن ببطن ایمن وارد و از او بواسطه شریان
وریدی بریه رسیده و در جرم او انتشار یافته و بواسطه مجاورة بنفس کسب صفا نماید هوائیکه اکثر آن
بجوهر و دخان یافته هوا را فاسد نماید و کرمیش باشد شبیه است بدخان زغال و بعد از این دم صلاحیت
تغذیه بهم رساند و بتوسط چهار شعبه ورید شریانی داخل دهلیز ایسر قلب و از او به بطن ایسر و بواسطه
اورطه باعضا میرسد و چون مبدأ و منتهای او از یک موضع است و مانند کره حرکت نماید
منتهای اورش حرکت نامیده اند و بواسطه بطن ایسر تا دهلیز ایمن دوره اورش کبیر و از بطن ایمن تا ریه
و از او به دهلیز ایسر دوره اورش صغیر موسوم نموده اند و لیکن در جنین معنی ممکن نیست باید و اورش
دم او بطریق دیگر باشد و عنقریب درباب خود بیان خواهیم نمود انشاء الله و قلب را دو حرکت است یکی حرکة
انقباض و دیگری انبساط و لیکن در دهلیز او حرکة بخلاف بطون است یعنی در حین انقباض بطون دهلیز منبسط
گردد و بعکس و در حین آینده حرکه و علامت بطون میرسد و از قوت آن نبض و لدمه ادراک میشوند

(یکی آنکه)

یکی آنکه چون گوش را بنهند به نقطه او صدا مسموع میگردد ثانی آنکه چون مابین ضلع خمس و ششم راس انگشت نهند ضربان
قلب احساس میگردد و حرکت دم در بدن بدو وجه است یکی بواسطه انقباض و انضغاط بطن ایسر مانند تلمبه
و انبساط و جذب دهلیز ایمن مانند اسفنج ثانی بواسطه انبساط و انقباض جرم عروق و هم حرکة تنفس او بوجود
آید

فصل ثالث در بیان شرایین

بدانکه از قلب دو عروق روئید یکی از بطن ایسر باورطه موسوم نموده و دیگری از بطن ایمن و شریان وریدی
و چون این دو عرق منبع شریانها و اصل عامل است دم در بدن و لهذا موسوم بشریان و ورید نموده اند
و بواسطه آنکه این عرق از قلب روئیده اکثر جوهر و عروق جسد در حین حرکت قلب کشیده میگردد لهذا جوهرش
مانند شریان خلق شده و با وجود بدانکه این عرق از جانب ایمن روئیده لکن در جرم قلب او رطة تقاطع نموده
به میمنه و بعد از خروج از قلب در جانب ایسر او رطه واقع است و هم در مبدأ او سه قشر جدا است
و چون انقباض و ابهام جدا و حرکت او را متشعب و شعبه میگردد شعبه ایمن او مابین قطعه ایمن قصبه
اجوف نازل و حین ملاقاتش با صدر ریه منشعب بدو شعبه گردیدا و شعبه در قطعات ریه پراکنده و شعبه ایسر
او در قدام اورطه نازل واقع است هم قریب بریه منشعب بدو شعبه گردیده و در قطعه ریه پراکنده
و در جنین مابین اورطه و شریان وریدی مجرائی است موسوم به مجرای بوتال با هم متصل و بعد از تولد
مجرای مذکور مسدود میگردد و تفصیل او در ذکر احوال جنین بیان خواهیم نمود انشاء الله و عرق دیگر
از بطن ایسر قلب است موسوم باورطه و این عرق اساس جمیع عروق است و در مبدأ سه قشر جدا گشته دارد
و در ابتدا با شریان وریدی تقاطع و از جانب ایمن او صعود و محاذی قبضه ثانیه صدر قوسی نموده موسوم
بقوس اورطه و از جانب ایسر اجوف صاعد و بسطح فوقانی حجاب حاجز و از ثقبه حجاب مذکور عبور

دو بطن داردیگر و در قطعه فوق حجاب را اورطه صدر تحت حجاب اورطه بطن موسوم نموده و حین رسیدنش
بمفصل رابع قطنی در خاصرتین بدو شعبه منقسم گردیده و اما از اورطه صاعده قلب دو شعبه خارج گردید که جهت تغذیه
او و بشریان اکلیلی قلب موسوم نموده اند شعبه قدامی او از قدام قلب نازل و با شعبه خلفی قلب متصل گردیده و شعبه اکلیلی موخر قلب از یسار خلف او نازل و هر دو شعبه که جهة تغذیه قلب است در مقعر فخرستان وارد
تحدب قوس اورطه سه شریان یکی بجانب ایسر و دیگری بجانب ایمن رسته اما شعبه ایسر او یکی جهة ساعد ایسر و دیگر
سبات ایسر است و شعبه ایمن او بود که شریان لا اسم موسوم نموده اند چون مسافت کمی ابهام برآمده
و در جانب ایمن خلف عظم قص واقع است و در همین موضع منشعب بدو شعبه گردیده یکی شریان ساعد
ایمن و ثانی سبات ایمن است و اما سباتین را مبدأ از عضله قص و بریه پوشیده است از طرفین
قصبه الریه و مری صعود نموده که جهة تغذیه عنق و کفین و دماغ منشعب گردیده به هیئت از جانب
داخل ورید و داج و عصب معده و ریه بر امتداد محاذی حلقوم و در اینجا منشعب بدو شعبه گردیده
یکی سبات ظاهر و دیگر سبات باطن یا غائر موسوم نموده اند و قبل از انشعابش چون
هیچ شعبه از او خارج نگردیده لهذا سبات عام موسوم نموده اند و اما سبات ظاهر و مبدأ
از سبات عام است از خلف عضله ترقوه و عضله ثدی و حلمی صعود نموده تا مفصل مابین
قطعه عمودی فک اسفل و اذن بجانب عظم مذکور موسوم بتثنیس نفوذ و از او خارج و بشریان
صدغ مسمی و منتهی گردیده و در حین عبور از محل خود سه شعبه از قدام و چند شعبه از خلف و چند دیگر
در طرفین خارج و متفرق گردیده اند اما شعب قدامی او اول شریان غلت موسوم بشریان فوقانی غده
درقیه و از قرب بموضع انشعاب سبات ابتدا و بجانب اسفل متوجه و در غده درقیه پراکنده است

(و از این)

و از این شعبه فرعی خارج گردیده موسوم بشریان فوقانی حلقوم و در عضلات خاص و عضلات حلقوم متفرق گردیده
ثانی شریان لسان و از خلف عضله لسان بطنین متوجه تا ضلع عظیم عظم لامی و حین رسیدنش با عضلات
در جرم او پراکنده تا نقطه او و از همان شریان چند فرع بجهة عضوش خارج گردیده یکی جهة عظم
ثالث جهة حنک و کثیر لسان و منتهای این شریان هم حنجرة لسان آمده و با زوج خود متصل گردیده او سوم شریان
متعدد ضریح زیر موسوم نموده اند ثالث شریان ظاهر فک است از قدام زاویه فک اسفل صعود
نموده بجانب موضع مذکور رسید چهار رشته حس میگردد تا رسیدنش بگوشه لب و از او هم تا گوشه زاویه و باقی اکبر
متهی با شریان مقابل خود متصل گردیده و در حین عبور چند فرع جهة عضلات واقعه در کف
فک اسفل خارج میگردد و هم فرعی از او کلی آمده و فرع دیگر شریان فرسان و در گوشه لب
منشعب و از فوق و تحت او و فرعات آن با زوج خود متصل گردیده اند بجوریکه در اطراف شفه الکبیر
از انها هر یکی در هم چند فرع با نفرستان و در آن پراکنده اند و اما چند شعبه از سبات ظاهر
بعقب رفته یکی شریان صاعد حلقی در عضلات و غشای مخاطی او متفرق گردیده تا شعبه است
و از ترکه حنجره قاعده جمجمه عبور نموده تا رسیدنش بغشای رقیق دماغ و در عضلات قفا پراکنده
و در حین عبور شعبه جهة عضله مذکور و فرعی جهة عضلات این و دماغ داده و فرع دیگر او منتهای
شریان مذکور است ستقاعد بعروق گردیده و با شریان صدغ و یا فرع اتصال یافته ثالث
شریان خلف اذنی و مبدأ آن فوق مبدأ شریان سابق و محاذی زاویه حرکت و در اذن و
عضلات محدوده پراکنده و در حین عبور شعبه جدید را از ثقبه ثلثه واریه داخل اذن شده
بجهة تغذیه اندرونی اذن راه داده و در حین عبور از عقد وکنت اذن شعبه عظیم شعبه باطن فک

منوزش نموده اند و از شاخه عظیم باطن کفین با پس رسک انف و شحم اذن فرو رفته و در جوف آنها داخل
می گشته اند و در حین عبور شعبه که بجهت غشاء این دماغ فرستاده شده اوسط این است و این شعبه از نقطه بدو
صنبریکه در عظم وتد میت بر آمده و در این پراکنده بجهت شده [illegible] فروع دیگر بجهت نشان کتفها نیکه در یک بعض
از الغاز یافته اند فرستاده و این نوع از جوار بکف اسفل عبور نموده و بعد یک از نشان صد و ده از او رفته
و از نقطه مقدم الکف اسفل خارج گردیده و در زنخ با زوج خود و فوقانش ان اتصال یافته و فرع دیگر
بجهت وجنه و لثه و لبان است جزئ از او منقاعد و از جوار حنک بجهت شده [illegible] دار و لثه و هم
جزء دیگر او از جوار کتف [illegible] عبور و از تحت سقف اعلی خارج و در وجنه و جفن اعلی منوزش
گردیده و فرعی نیز فرستاده بمین عضلات صدغین و شریان مذکور در جوف انف منوزش گردیده
ذعرا از او از نقطه خلف ثنایا بجوف آن داخل [illegible] و در حالت او و حنک [illegible] پراکنده و ما بقی شریان
سباتی بزعکیه [illegible] عبد از خروج از عمل [illegible] از جانب مقدم او صعود نموده
در ضربانش محسوس میگردد و موسوم است بشریان صدغ [illegible] و فرعی بجهت
عضله صدغ فرستاده و از او شعبه بقدام و شعبه دیگر بخلف فرستاده و [illegible] شعبه از قدام و خلف
با یکدیگر اتصال یافته و هم [illegible] باشند [illegible] فرعی [illegible] و بقدام وجنه [illegible] آنکه
بجهت غده عضلات واقعه [illegible] سباتی خارجه هم سباتی [illegible] نامند از نزدیکی
حلق صعود نموده تا جوار واقعه در عظم حجری رسیده و در این مسافت هیچ شعبه از او جدا نشده
و در آنجا چند نوبه انحنا یافته تا رسیدنش بزین [illegible] در قاعده [illegible] واقع است و در این
موضع چند شعبه از او جدا شده اولین شعبه او شریان حدقه چشم موسوم نموده اند از نقطه [illegible]

(از فوق)

از موق حصب جوف کف چشم داخل گردیده و باقی اکبر رسیده و از آنجا بجبهه آمده و فوقانش با فوقانی
شریان اطراف حفره چشم اتصال یافته و در حین عبور فرعی فرستاده بجهت غدد دمعیه و فرعی دیگر
از جوف عصب بصر با طی منعقد آمده و در جنین این شریان موسوم محسوس است و چهار فرع ضعیف
طبقه عنکبوتیه محیط اند هم داده فرو رفته در طبقه مذکور منوزش گردیده اند و چند جزء از آنها چنینه
آمده و چند شعبه قدام طبقه عنکبوتیه و عنبیه منوزش گردیده و در طبقه عنبیه بعض از جداول صغار با یکدیگر
متصل گردیده بزعکیه [illegible] از آنها بوجود آمده دائره کبیر او از خارج و دائره صغیرش در اطراف
حدقه واقع است و شعبه دیگر [illegible] بجهت عضلات [illegible] جزئی از او از ثقب عظم مصفاة بانف
امده اند [illegible] در قاعده دماغ شریان سباتی [illegible] شریانیکه از قفار عنق آمده متصل گردیده اند
بزعکیه در دماغ دائره از شریان [illegible] موسوم [illegible] هم بعضی شعب از شرائین
[illegible] شریان [illegible] مذکور نموده
و شریان [illegible] موسوم نموده اند [illegible] این شعبه [illegible] شریان [illegible] و دیگر بجهت
[illegible] مقدم دماغ است از [illegible] با زوج خود [illegible] مقدم [illegible] فوقانی مقدم
دماغ پراکنده شده و در حین عبور شعبه فرستاده [illegible] با شعبه زوج خود اتصال یافته و جانب مقدم دائره
مذکور [illegible] از [illegible] شعبه شریان اوسط دماغ
[illegible] خارج [illegible] و در بطن اوسط دماغ منوزش گردیده و شریان [illegible] از قوس اورطی
خارج گردیده شریان ساعد است [illegible] و عنق [illegible] گردیده در جانب [illegible]
شریان [illegible] از جانب [illegible] از شریان [illegible] با عصب [illegible]

و زوج دهم از اعصاب دماغی تقاطع نموده و چون از قفا [illegible] قوس ترقوه [illegible] خارج [illegible] تا رسیدنش ان
عضلات الکالینوس [illegible] قدام و وسط عبور [illegible] و رید [illegible]
قدام عضله الکالینوس مقدم عبور نموده تا رسیدنش بقفا [illegible] ضلع اول و ترقوه و از تحت عضله صغیر [illegible] صدر
با [illegible] قبل از رسیدنش بعضله الکالینوس چهار شعبه از او خارج گردیده اول شعبه باطن [illegible] از خلف
عظم قص [illegible] عصب حجاب حاجز نزول نموده تا خلف غضروف [illegible] منوزش گردیده و [illegible] این
شعبه با شریان فوق البطن اتصال یافته و در حین عبور فرعی بجهت قصبة الریه و غده [illegible] محیط بقلب
فرستاده دوم فرعی بجهت عضلات [illegible] و فرعی چند از او در [illegible] منوزش گردیده و فرع
دیگر از او بقدام حجاب حاجز [illegible] است [illegible] سیوم [illegible] قوس [illegible] اعلی صعود
نموده [illegible] فرعی از او [illegible] در قصبة الریه و [illegible] منوزش گردیده و فرع دیگر از او صعود
نموده از طرف عنق بجهت شده [illegible] فوق [illegible] شعبه است بجهت
عضلات [illegible] بجانب اعلی قوس [illegible] در عضلات [illegible]
رابع شعبه است عظیم [illegible] شعبه [illegible] عنق [illegible] صعود نموده تا [illegible] داخل
بجوف [illegible] قاعده دماغ با زوج خود [illegible] و بعد از آن [illegible] موسوم [illegible] شریان قاعده دماغ
نموده اند و [illegible] با زوج خود [illegible] بقدام [illegible] منوزش [illegible]
شعبه باطراف [illegible] محیط اند و فرعی [illegible] از [illegible]
او منوزش گردیده و از شریان قاعده دماغ شعبه از نقطه [illegible] سمع [illegible] گردیده و فرع عظیم
[illegible] منوزش [illegible] چند جزء از او [illegible] شریان

(سباتی)

سباتی اتصال یافته بزعکیه [illegible] و چون شریان [illegible] از عضلات
[illegible] شعبه [illegible] از خلف [illegible] در عضلات واقع [illegible] منوزش گردیده اند و چون شریان
ساعد [illegible] بشریان ابطی موسوم نموده اند [illegible] شعبه [illegible] از [illegible]
از شریان ابطی [illegible] اول چهار فرع [illegible] خارج [illegible] و چند جزء از او
[illegible] عضلات [illegible] منوزش گردیده ثانی شریانی است موسوم بشریان تحت الکتف [illegible] عظم
[illegible] خارج [illegible] تا رسیدنش [illegible]
[illegible] جزء از او [illegible] تحت [illegible] بجهت [illegible] نزول نموده و در عضلات تحت
الکتف منوزش گردیده ثالث شریانی است محیط بقدام عضد [illegible] عظم عضد [illegible] محیط
[illegible] رابع شریانی است محیط خلفی [illegible] عضد [illegible] از جانب خلف
عضد محیط [illegible] عضلات [illegible] شریان [illegible] متصل گردیده [illegible]
[illegible] عضد [illegible] و چون شریان ابطی خارج گردیده [illegible] بشریان عضد موسوم نموده اند
[illegible] در طرف عضد [illegible] و عصب [illegible]
[illegible] از عضد مذکور [illegible] شعبه از او خارج گردیده اول شریان
[illegible] عضد [illegible] عظم عضد و عضله [illegible] از جانب
[illegible] عضد [illegible] و این شریانیست [illegible] عظم عضد
[illegible] شریان فوق مرفق [illegible] از جانب [illegible] خلف عضد [illegible]
ثالث موسوم بشریان تحت [illegible] مرفق [illegible] از مفصل مرفق

و چون شریان عضد از تقعیر کتف در زیر گذشت به عضله منقسم به دو شعبه گردد یک شعبه موسوم شریان زند اعلی و دیگر موسوم شریان زند اسفل اما شعبه زند اعلی در میان عضلات از عضله که از مرفق آید عضله مستقیم اند و مجاور با عضو تا نصف ساعد نزول نموده تاید و در حالی عبور فروع از او خارج گردد که از طرفی به سوی قبه و بارخ‌های کرده اتصال یافته و هم فرعی دیگر داده از خارج بالای زند عبور نموده است و چون شعبه مذکوره قریب به کرده از باطن واقع و در حلقه که گذشته در کف رسیده و با شریان واقع در کف اسفله و بعد از رسیدن عظم حمص فرعی داده و در کف منقسم گردیده و هم اتصال این شعبه از طرفی از عظم حمص کف دارد و به دو شعبه منشعب گردید یکی غائر و دیگری ظاهر وا شعبه از جانب انسی کف کتاب به وحشی از هیچ نموده جز که در کف او قوس از شریان بوجود آمده یکی غائر و دیگری ظاهر و اما شریان زند اسفل که شعبه ثانی شریان عضد است هم نزول نموده تاید و چون طبقه اخیر زند اسفل رسید از تو عضلات خارج و جهت جلد بیاید و در حالی عبور فروع از او در حلقه مرفق نموده و با شریان آنی او اتصال و چون این شعبه با انتهای زند اسفل رسید هم منشعب به دو شعبه گردید یکی کلف یده و دیگری کف آمده و شعبه کف همان است و ال‌تشکیل قوس ظاهر که از شریان سابق او رو شعبه دیگرش عظیم و کلف یده آمده و با شریان سابق امجمه و چند فرع از او خارج گردید که جهت عضلات یده و تا نیابار اصحب نموده واز ماین اول ابهام و عظم شط سبابه کف رسید و فروع چند عضلات ابهام داده و چون قوسین کف بر عکس دیگر منفرج مجاور یکدیگر را جمع کرده اند از هر قوس چند شعبات ابهام داده و چون قوسین کف جز آنکه و منفرج چهار شعبه رویند و هر یک از شعب اوان داده اند تا ابتدای اصابع و به دو شعبه منقسم و از طرفین اصبع سائره اند تا سر انامل و با یکدیگر اتصال یافته اند و هم چنین قوس خلفی کف هم

(بطرق)

بطرق قوس مذکور منشعب و در سر انامل متصل گردیده اند چنانکه هر یک اصبع را که از چهار شعبه شریان جدا شده هم از مقر کف او تا چند فرع رویند که جهت قصبه الریه و قاسم الصدر رو عند و تموس و غشا محیط قلب در بیان او تا نازل می‌باشد که چون از ته قوس نموده و بعضی چهارم رسید از جانب ایسر حفره مذکور نزول نموده تا فقره دوازدهم ظهر و در فوق قاسم الصدر واقع است و در ورود از جانب ایمن او ته وجه قدری نزول نموده در قدام او واقع است و بعد از وجود او ته بعضی و از دهم ظهر از ثقبه ماین دو مار حجاب حاجز بطن وارد و دیگر دو واز او ته صدر چند شعبه شریان رویند اول شعب قصبه الریه که جهت تغذیه و ممشیه او جا شوند نباید چنان تصور کرد که شریان لعاب را از قلب به ریه رفته که جهت تغذیه او بوده بلکه بار تصفیه و تنقیه رفته است و تغذیه از این شعب می‌باید ثانی شعب مرئی ثالث غشاء محیط قلب رابع نه شعبه شریان که جدا از طرفین او ته رویند در فرج اضلاع ماین اضلاع سیم و ده از دهم که جهت تغذیه عبور نموده اند و فروع ما بین ضلع اول و ثانی از شریان که سابق ذکر نموده‌ایم تغذیه نموده اند و هر یکی از شعب مذکوره در بعد از فرع مختلف فرستاده از ماین فقرات که از فقار رفته و با یکدیگر اکثر جهت تغذیه نخاع و غشا ایمن او بارها اند و از این شعب چند فرع ها جهت تغذیه عضلات ظهر و هر یکی از شعب مذکوره چون قدری به قدام آمد از فروع ماین اضلاع منشعب به دو شعبه گردید شعبه از کنار اسفل ضلع و شعبه دیگر در کنار اعلی ضلع تحت او عبور نموده و عضلات منتطبق اضلاع منشر گردید و فوقانی ها با فوقانی سه شعب شده و از خلف عظم قص عبور نموده اتصال یافته اند خامس شریان فوقانی حجاب حاجز هم قبل از ورود او ته به حجاب شعبه داده که در سطح فوقانی او منفرش گردیده در بیان او ته بطن بدانکه چون او ته از شکاف حجاب حاجز به بطن وارد گردید از قدام فقار

و طبقه فقرات را ماصبه وار که به طور قوسی نزول نموده و از این شریان قریب به تر شعبه خارج گردیده جهت احشاء و هر یکی شعبه او قبل از ورود با مثانه بعد تنتقسم و با یکدیگر عقدات و منحنی گردیده و قوس انها بوجود آید و مرتبه اخری منقسم گردیده و با یکدیگر عقدات نموده اند به طوریکه قبل از ورود با مثانه بعد مانند شبکه از انتهای شبکه شش و در ته مثانه منفرش گردیده اند و هم از این شریان فرعی جهت شش جدا و نیز جدا ولی دیگر شبکه از شش و در قولون صاعد و سطح مشرق گردیده رابع شعبه که از او ته بطن رویند شریان کلیتین هم موسوم به طالعین نموده اند از طرفین او ته از تحت شریان قبل رویند و بر طرفین به‌اند از خلف و رید کلیه و با حصیر داخل و سطح ظاهر او منفرش شد خامس شعبه که از او ته رویند دو شریانند دقیق و طویل نزول نموده در جوار شیارین با عروق و اعصاب منویه مجاور و در یک غشا بسته اند و بعد از ورود به منیه در او منفرش گردیده اند و در نسوان این شعبه اشریان مجدان و عرق رحم منفرق گردید سادس شعبه که از او ته بطن رویند به شریان ماساریقا سفلی موسوم نموده اند و از قرب منبع انشعاب او ته رویند و به سرعت به دو شعبه منشعب گردید یکی صعود و بطور جداول و قوس نموده که قبل بیان نمودیم در قولون نازل منفرش و دیگری نزول و در معاء مستقیم پراکنده او سوشریان فوقانی بواسیر موسوم نموده اند سابع شعب او ته بطن شعب باشند دو مانند او ته صدر و از طرفین شعب داده که جهت اضلاع بهتاشتم او ته بطن را چهار شعبه از طرفین خارج گردید و که جهت تغذیه نخاع و عضلات ظهر و مراق

در بیان شریان عام حرقفی

چون او ته بعض خاص قطن رسید به دو شعبه منقسم گردید و شعبه عظیم طرفین را موسوم شریان عام خاص نموده و شعبه دیگر صغیر که از وسط مجوف و عصعص نزول و با ملاصقت مجاور عجز منفرش گردیده و شعبه طرفین یکی از جانب ایمن و دیگری ایسر و بطور مورب نزول نموده و قریب با تقاطف هر یک شعبه مرتا فرض منشعب به دو شعبه

بعکس ماده بر این جاور با موف ساعد نزول نماید و فرع سعد و لوز الیسرى و قطعه اخیر سطح اثنا عشر و در جانب مقدم او واقعه و چون به فضا ماین حفره چهارم و پنجم قطنی رسید منقسم به دو شعبه عظیم گردید یکی ایمن دیگر ایسر و هم شعبه صغیری از وسط او خارج گردید که جهت تغذیه احشاء جهت و مرای و حجاب حاجز و در حالی عبور چند شعبه از او خارج گردید اول شعبه شریانات که جهت سطح تحتانی حجاب حاجز و در حالی عبور از شریان مذکور خارج و در سطح اعلی حاجز منفرش گردید و بعض از فروع او تا سطح قدامی حجاب مذکور را احاطه اند ثانی شریان نحاسی است تقسیم موسوم به شریان الانی الصبا و قرب و ملاصقت بکف معده و چون قدری به پایین آمد به سه شعبه انقسام یافته اول آن شعبه اکلیلی الیسری معده تا جوف فوقانی معده و باب اثنا عشر آمده و در فم معده دو مراد منفرش گردیده و در این جوف ملاقات نموده با شعبه یکی از کبد امکان است عبر که به اکلیلی فوقی معده از انها موجود گردیده ثانی شعبه که بکبد رفته و از خلف معده عبور و با باب الکبد رسیده و در حالی عبور باور رید باب و مجاور صفرا و رسید غشاء اند و قبل از ورود به کبد فرعی داده که جهت تغذیه اثنا عشر و محیط است کنار تحتانی معده رود و از ملاقات او با فرع شریان طحالی اکلیلی تحتانی معده بوجود آید چنانکه قبل ذکر یافت و بعد از اداء شعب مذکوره چون با باب الکبد رسید به دو شعبه انقسام یافته یکی در فص ایمن و دیگری در فص ایسر کبد منفرش شده و هم فرعی از او جدا است آنکه ثالث شریان طحالی است از دیگر مفوق تا نزول اسفل عبور نموده و چون رسیدن طحال در او منفرش گردید و در حالی عبور فرعی چند به لوز المعده و هم فرعی قوس تحتانی معده فرستاده و چند فرع صغیر از او در فم معده منفرش گردید ثالث شعبه که از او ته بطن رویند موسوم است به شریان ماساریقا علیا که از تحت شریان اول ابتدا و از ماین

(و طبقه)

و شعبه میکردد و دیگر یا شعبه خارج و دیگر با شعبه ظاهر خاص موسوم شده اند اما شریان خارج جنس شریانی است که در

فضای خاص موسوم بوده که نزول نموده و در حین عبور فرعی چند از او خارج گردیده بجهت تغذیه عضله بدو

و عضلات خاصرتین و هم در فضا مذکور منتشر گردیده و از او چند فرع خارج شده اول شریان بحکم دارد

و در حق شانه پر الحسی و در حین این شعبه بسره آن و از او به شیمه رفته در او پر الحسی و کیفیه او در ابواب

عروق ... حین حنظرت و ذکر خواهیم نمود انشاء الله و هم فرعی از او به مستقیم آن موسوم است بشریان اوسط

بواسطه ... فرعی ... رفته است ثالث فرعی است موسوم بشریان ... از نقبه ... رفته

و غذا میدهد ... و هم در سطح انسی او منتشر و غذا میدهد ... ثالث فرع فوقانی

سرین و او نقبه ... بجانب خلف رفته و در عضلات سرین منتشر ... رابع فرع

شریان تحتانی سرین است ... از نقبه مذکور فرو رفته و در همین عضلات منتشر گردیده و

فرع ... عضله ... خاص شریان ... ثالث است که

هم از نقبه مذکور ... خارج گردیده و ایضا از نقبه ... راجعت و از ...

حلقه ... تا ... گردیده بجهت امعای ...

خلف ... آلت ... و در حین ... شریان ... از او ...

و ... منتشر ... در تشریح و توقیف ... واما شریان ...

خاص ... است ... و از تحت رباط ... ونقبه ... عبور ... تا فخذ و

در او شریان فخذ موسوم گردیده و در حین عبور ... فرعی از او خارج شده اول شریان ... است

از شریان فوق ... و این فرع از شریان ... از خلف ... داخل

(دور خلف)

و در خلف عضله مستقیم بطن ... منتشر ... اتصال ... شریان ... این شعبه را ...

و ... خارج ... ثانی شریان ... خاص ...

فوقانی ... گردیده و غذا میدهد ... عضلات ... شریان ... این شریان در

وسط ... از عضله ... عضله ... نزول ... اوسط ... از عضله ... جانب

وحشی ... در عضله ... شریان ... چهار شعبه ...

اول شعبه ... و او شعبه ایست صغیره ... ثانی ... شعبه ایست صغیر

بجهت تغذیه ... ثالث شعبه ... رابع

شعبه ... در بعضی ... شریان ... عمیق ...

... فرعی ... رابع شعبه ... در بعضی ...

... و این شعبه ... شعبه ... وحشی ... و فروع ...

... عضلات ... منتشر ... فرعی ... شریان ...

... گردیده ... شریان ... شریان عمیق ...

... ساق ... فرو رفته ... شعبه ... بجهت قدام

و دیگر بجهت خلف ساق و از شریان ... فرعی چند ... از جانب وحشی و دیگر از جانب

انسی آن و در قدام ... فرع دیگر از خلف نزول نموده ... عضله ...

و اما شریان قدام ... شریانی است ... قدام ... عضله قدام ساق ...

با ... نزول نموده و در ... فرعی از او ... وحشی و فرع دیگر ...

انسی آمده و هم چه ... منتشر و چون بکف قدم ... از قرب ... بقدام گردیده ... و او ...

... عظم ... منتشر گردیده و در حین عبور شعبه بجانب وحشی و شعبه دیگر بجانب ...

موسوم ... فوقانی قدم ... شعبه ... خارج ... اصابع منتشر گردیده و فرعی از او بکف پا آمده و با شعبه ...

یافته و اما شعبه خلف ساق ... نزول نموده ... شعبه گردیده بجانب وحشی و دیگر بجانب انسی ساق ...

... نزول ... و فروعی چند از او خارج گردیده بجهت عضلات ... وحشی و چون ...

... عظیم ... فرو رفته و ... عضله خلف ساق ... عضله ... اصابع نزول ... انسی عبور ...

... بجهت ... وحشی ... و چون بکف قدم ... شعبه ...

از ... قدم ... شعبه ... قوس ... کف ... چند از او خارج گردیده ... بجهت ... اصابع

فصل ثالث از مقاله ثالث در بیان ... عروق غیر ضارب نامند ... مشترک ...

... عروق ... منتشر ...

... مستقیم ... جمیع ... از قسم ... منتشر ... سوسوم ...

... قسم ثالث ... قسم ثالث ...

باشند که از ... اوردۀ ... است ...

مانند ... است ... عروق ... انقباض ...

... از تقیه ... ورید ...

ورید ... بواسطه ...

... اوردۀ ...

جدا ... شریانها ... ورید ... اوردۀ جمیع ... اوردۀ جمیع ... داخل ...

... عروق ... داخل ... از ... شریان ...

... شریانها ... اوردۀ ... بشریان ... جمع ...

... اطراف ... اوردۀ ... شریانهای ... عضلات ... حرکت ...

... عضلات ... اوردۀ ...

... اوردۀ ... خاطر ... چنانکه ظاهر است ... اوردۀ او

... اوردۀ خاطر ... ورید ... قلب ...

او با شریان ... ورید ... اجوف ...

... اجوف ... ورید ...

اما ورید ... با شریان او ... ورید ...

... عروق ... قدام ... ورید ... ورید ...

... اوردۀ ... اوداج ... جانب وحشی ...

... اوداج ... اوداج ... شریان ... اوداج ...

... شریانها ... ورید ... با شریان ...

... ورید ... اوداج ...

... اوداج ...

... ورید ... واقع ... ورید ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فصل رابع از مقاله ثالث در ساختن [illegible]

در بدن انسان [illegible]

[illegible]

[illegible]

مقاله رابع در تعریف و تشریح دماغ و نخاع

[illegible] مقدمه در تعریف عموم اعصاب [illegible]

[illegible]

مقاله رابع در تعریف و تشریح دماغ و نخاع

حکم بیاد همین ... خواهند شد و ... جعاب ... است ... [illegible]

... [illegible] ... باب اول در تعریف دماغ و غشیه و اعصاب ... و مشتمل است بر سه فصل

فصل اول در تعریف جرم و هیئت دماغ

[illegible]

(تا همه انفصال)

[illegible]

باسم ... [illegible]

فصل ثانی از باب اول

در بیان غشیه محیط بر دماغ ... [illegible]

(انجام فصل)

فصل ثالث از باب اول

[illegible]

تحریک عضو [illegible] مقعده موسوم است عصب [illegible] از خلف مبدأ نخاع قریب [illegible] و مقدار [illegible]

زوج ثالث از [illegible] عضو مذکور منقسم گردید زوج خامس از اعصاب [illegible] موسوم است

[illegible]

[illegible]

در [illegible] بیرون [illegible] زوج [illegible] از اعصاب [illegible] عصب است [illegible]

[illegible]

[illegible]

موسوم است شعبه نازل [illegible] باب ثالث از مقاله رابع در تعریف نخاع و اعصاب نابته از او و مشتمل است

بر [illegible] فصل فصل اول در تعریف جرم نخاع [illegible]

باب ثالث از مقاله رابع فصل اول

(طی)

[illegible] فصل ثانی از باب ثالث [illegible] زوج [illegible] اعصاب [illegible]

[illegible]

در طرفین بجهة فقرات واقع شده از این عظم چند شعبه روئیده شعبه در ... و شعبه دیگر ... شعبه دیگر در ...
منقسم گردیده و شعبه عظیم از او نزول نموده از قدام قاسم الصدر با این ... و اعصاب ... منفرش گردیده و شعبه ...
جاذب ... اشرف ... است ... بنابراین ... متعدد ... بر فوق ... داده و آید ... از مجرا ... حرکت ...
و زوج خامس و سادس و سابع و ثامن و زوج اول ظهر در جانب وحشی ... الکابیوس با یکدیگر اختلاط یافته رابط
به موسوم گردیده ... از این اختلاط ... ولفقه دیگر حرکت ... واقع است و از فوق ... اعصاب ... که
ظاهر و باطن کتف ... از او نزول نموده در عضلات صدر و جلد ... پراکنده ... اختلاط ...
هفت عصب عظیم دیده ... چهارم عظیم از او در فار ... دیگر در حرکت جلد واقع ... و افقا در حرکت جلد ...
عدهم از او شعبه از عصب ظاهر از حرکت جلد ... عضد نزول ... وحشی ... عضد ... منفرش گردیده
و شعبه دیگر از اعصاب ظاهر جانب وحشی عضد ... عضد ... پراکنده و چون
سابق بیان نمودیم اعصاب ظاهر ... تقاطع نموده ... در مکان ... مذکور ...
جانفادار و آنچه ... شدید عارض گردد و اما اعصاب غائره ... عصب ... عصب ...
عضد ... شریان ... عضد از جانب انسی و وحشی ... در عضلات ...
بر عضد منفرش گردیده ثانی عصب است عظیم از سایر اعصاب ... موسوم است بعصب متوسط ...
ساعد نازل و در وسط عضد در قدام شریان مذکور واقع است و با او تقاطع نموده ... در تقعیر مرفق از وسط
سطح مقدم ساعد ما بین عضلات ظاهره ... واقع ... نازل است و در ... کف ...
شعبه از ... ابهام ... نموده ... و شعبه دیگر ... ما بین ... ابهام و سبابه ... منقسم گردیده
شعبه از ابهام ... و با شعبه مذکور ... ابهام ... و شعبه دیگر از ... سبابه ... است

(ورقه ۱)

و شعبه دیگر ... شعبه مذکور ... باطن ... و ... شعبه گردیده و هر شعبه از یک جانب
... تا ... و چنین است ... خنصر و ... سبابه ... شعبه ... و انگشتان
... شعبه ... عصب ... عظیم ... عصب ... جانب انسی
عضد ... تا ... موضع ... آید ...
... حنصر و بنصر ... شریان ... نزول ... ابهام ... شعبه ...
... دو شعبه از سطح خارج و شعبه دیگر از سطح داخل کف ... شعبه خارج ... منقسم گردیده شعبه از او با مع
خنصر ... بنصر ... شعبه ... دو شعبه دیگر ... عصب ...
شریان ... از ما بین ... خارج گردیده
و چند فرع از او در ... مذکور ... نزول ... و چون ...
کف ... و چند شعبه از او خارج ... طرفین اصابع ابهام و سبابه و وسطی و شعبه نیز ... خنصر
فرستاده و اما اعصاب نابته از نخاع واقع در فقار ظهر ... اول و ثانی و یازدهم و دوازدهم
خارج گردیده اند ... شعبه ... شعبه مقدم و شعبه دیگر ... مؤخر ...
اعصاب فرع مذکور ... منقسم ... شعبه از ... عظم ...
و شعبه دیگر او از عضلات ... در عضلات فوق صدر و جلد ...
گردیده و اما شعب مؤخر او در عضلات ظهر ... منفرش گردیده ... شعبه ... اعصاب ...
یافته اند و اما اعصاب نابته از نخاع واقع در قطن پنج زوجند زوج اول از ما بین فقره اول و دوم قطن
و زوج اخیرش از ما بین قطنه اخیر قطن و قطعه اول ... خارج و هر یک از آنها به دو شعبه منقسم گردیده

شعبه مقدم و شعبه مؤخر و اما شعب مقدم ... حرکت ... است ... پنج ... اختلاط ...
یافته از او چند شعبه خارج گردیده یک عصب فوق ... از ما بین عضلات ... در قدام ... در جانب
... منفرش گردیده دیگر عصب ... عصب ... عصب ... تا ...
پراکنده دیگر عصب ... عصب ... نامند ... نزول ... منفرش گردیده
و ... عصب ... ما بین صلب ... دیگر عصب ... جلد ...
... قرب ... منفرق گردیده دیگر عصب است ... که در ...
... واقع است خارج ... عضلات ... دیگر عصب ... عظم ... عضله
... از سطح داخل ... حرکت ... نزول نموده و بعد از خروج از ثقبه مذکور چند فرع از او در ...
و در عضلات ... منفرق گردیده و شعبه عظیم از او ... است و اما اعصاب
نابته از نخاع واقع در قطن عظم عجز پنج زوجند ... نخاع ... شباهت ... دارند
... شعبه گردیده یک مقدم و دیگری مؤخر و شعب مقدم ... از ثقب ... عجز خارج گردیده با یکدیگر اختلاط
یافته ... عجز ... موسوم ... و شعب مؤخر ... از ثقب مؤخر عجز ... نخاع خارج
و در جلد ... منفرش گردیده و اما از ... شبکه عصب خارج ... اول عصب ... سرین ...
شریان از ثقبه ... خارج ... عضلات سرین ... ثانی عصب ... سرین ... از ثقبه مذکور
از حرکت عصب ... خارج ... عضلات ... ثالث عصب است ... از ثقبه مذکور خارج
... نزول نموده ... رابع عصب است عظیم جمیع اعصاب بدن
و موسوم است ... از ثقبه عظیم ... خارج ... از وسط سطح خلف ... نزول نموده ...
از ...

از رسیدنش به کعب منقسم به دو شعبه گردیده شعبه ... قصبه کبری و دیگری ... قصبه صغری اما شعبه قصبه کبری از حرکت ... عضلات
... نزول ... شریان ... از ... کف پا ... منقسم ... شعبه گردیده ... اصابع ... فرستاده
... در اصابع ... بیان کردیم و اما شعبه قصبه صغری از حرکت ... جانب وحشی ... گردیده و از حرکت ... قصبه صغری ... قدام آمده
و به دو شعبه انقسام یافته شعبه غائره ... ظاهر ... غائره در عضلات ... منفرش و شعبه ظاهر ... نازل است ... قدم
و چند شعبه با اصابع فرستاده ... اصابع ... و از ... خارج گردیده ... شریان ...
عضلات ... پراکنده ... عارض گردد ... از نخاع واقع ...
... عصب دقیق ... از ... نخاع خارج ... و در عضلات ... منفرش گردیده اند . .

باب ثالث از مقاله رابع در بیان کنگلیان

... اعصاب نامند ...
نابته از آنها و کنگلیان عبارت است از اجسام ... در طرفین فقار ... اجنحیه ... و در ...
واقع و مرکز ... اند اعصاب ... شعبه ... و چون ... است
خواه ... و ... اعصاب ... در محکوم ... دماغ نباشند چنانچه این اعصاب
محکوم ... دماغ ... محکوم ... کنگلیا ... و چون ... قسم اعصاب ... دماغ و این اعصاب
... چنانچه ... دماغ ... این اعصاب ...
و ... چون ... دماغ ... شده ... چون ... ما بین ... اعضا ...
بواسطه این اعصاب است ... اعصاب ... اعصاب ... اعصاب ...
... اختلاط یافته و در طرفین فقار ... کنگلیان ... اعصاب نابته از آنها ...
اعصاب نابته از کنگلیان واقع در طرفین فقار ... شریان ... باو پیوسته ...

اعصاب نابته از نخاع واقع در عضد

اعصاب نابته از نخاع واقع در قطن

اعصاب نابته از نخاع واقع در عجز

کنگلیان ...

وعینین و مانند قصب مفروش گردیده و از کنگیان واقع در طرفین فقار ظهر اعصاب رو به یمین بجهت [illegible]
حاجز و سهم از جانب مذکور فرو رفته و در جمیع احشا متفرق گردیده و از کنگیان واقع در طرفین قطن و عجز اعصاب رو به یمین
[illegible] در بطن و در جلین مفروش گردیده و از کنگیان [illegible] واحده اعصاب رو به یمین و با یکدیگر [illegible] یافته
از آنکه [illegible] شمس موسوم [illegible] در [illegible] شریان [illegible] واقع و از او شعب چندی [illegible] و گنبد و [illegible] پراکنده
دیگر [illegible] است [illegible] در اطراف او متفرق گردیده [illegible] فضا خاص واقع است چند شعبه از او [illegible] الات
توالد و تناسل [illegible] **مقالهٔ خامس در تشریح و غرایب عمل احشاء** [illegible] است
بر مقدمه و سه باب **اما مقدمه** در تعریف [illegible] احشا [illegible] از اعضائیکه از عروق و الات [illegible]
مشتمل و بواسطهٔ [illegible] با یکدیگر متصل گردیده اند و از آنکه است [illegible] ظاهر و باطن اعضا و الات حواس خمس ظاهره و الات
هضم و الات غذا و الات بول و الات تناسل و چون الات مختلفهٔ احشا بواسطهٔ [illegible] با یکدیگر التصاق یافته
اند [illegible] اولا از نسج لحم [illegible] و نسج [illegible] نسج [illegible] عبارت از جسم است دقیق
[illegible] انقباض و انبساط [illegible] و نرم [illegible] مرکب است از الیاف و تارها [illegible] یا [illegible]
[illegible] رطوبت و هوا در [illegible] او [illegible] حرکت [illegible] و چون این [illegible]
[illegible] در [illegible] او [illegible] ممکن است [illegible] از [illegible] خارج [illegible]
[illegible] چیز است [illegible] متفرق [illegible] الات مختلفه [illegible] از این نسج [illegible]
[illegible] مانند [illegible] واقع باشد [illegible]
این نسج از جمیع الات [illegible] بلکه [illegible] ممکن است
[illegible] الات [illegible] ممکن [illegible] شد **باب اول**

مقالهٔ خامس در تشریح و غرایب عمل احشاء [illegible]

باب اول [illegible]

در بیان [illegible] مشتمل است بر [illegible] **فصل اول از باب اول** در بیان جلد ظاهر اعضا و جلد عبارت از [illegible]
ظاهر اعضا را پوشیده و منسوج است از لحم و عروق [illegible] عصبانی و غدد [illegible] در جوف بعضی [illegible] و بعضی دیگر [illegible] واقع است و چون
الیاف عصبانی از [illegible] اند [illegible] در جلد ظاهر است [illegible] و در بعضی مواضع بدن جلد
را [illegible] و بعضی [illegible] است از آنکه جلد [illegible] در تمام بدن و جانب انسی اطراف و [illegible] مواضع
جلد [illegible] است [illegible] باطن موسوم [illegible] متصل [illegible] مانند [illegible] و [illegible] مسامات کثیر است
[illegible] عرق [illegible] صغیر [illegible] اند و از اطراف [illegible] و [illegible] این [illegible] است [illegible]
[illegible] عرق [illegible] بعضی [illegible] منفذ [illegible] نهایهٔ [illegible] اوقات [illegible]
[illegible] اطراف [illegible] گردند و چون [illegible] خارج گردد و جلد [illegible] است
[illegible] دیگر [illegible] بواسطه [illegible] مانند [illegible] دقیق [illegible] موسوم [illegible] و چون [illegible]
[illegible] مانند [illegible] است [illegible] مانند [illegible] تبدیل [illegible] میگردد
[illegible] جلد [illegible] آنکه [illegible] چنانچه [illegible] بواسطه [illegible] اند
از [illegible] و [illegible] گردیده [illegible] واقع است [illegible] گردیده [illegible] بطن [illegible] سینه [illegible]
[illegible] است [illegible] از [illegible] اند [illegible] است [illegible]
[illegible] بواسطه [illegible] است [illegible] اصل و فرع است اصل [illegible]
[illegible] موسوم [illegible] اند در تغییرات جلد واقع [illegible] تغییر [illegible] شریان [illegible] و قرار یافته
و [illegible] سبب حیات [illegible] است [illegible] چون [illegible] تبدیل [illegible] است و فرع او [illegible]
[illegible] است [illegible] رقیق [illegible] بواسطه [illegible] واقع در جوف است

مثل [illegible] و [illegible] است و جوف او از [illegible] ظاهر است [illegible] او [illegible]
و [illegible] است [illegible] و [illegible] و ابتدای [illegible] و [illegible]
[illegible] در بعضی مواضع [illegible] مانند [illegible] و [illegible] و [illegible] است [illegible] قایم [illegible]
و آن [illegible] عبارت از [illegible] طبقه است و [illegible] است [illegible] در [illegible] قرار گرفته
و قریب [illegible] و اعصاب کثیری واقع است [illegible] اعصاب مفروش [illegible] و چون از [illegible]
[illegible] قطع [illegible] **فصل ثانی از باب اول**
در بیان جلد باطن اعضا [illegible] عبارت [illegible] است [illegible] میشود [illegible] عروق کثیری از
[illegible] و اعصاب [illegible] واقع و جوف اعضا را مانند [illegible] و الات [illegible] بول [illegible] را پوشیده و نسج او مانند جلد
ظاهر است [illegible] در [illegible] است [illegible] بوجود [illegible] مسمی [illegible]
از جوف [illegible] را پوشیده و از [illegible] بواسطه [illegible] جلد [illegible] بواسطه
[illegible] او [illegible] و [illegible] را پوشیده [illegible] است
که [illegible] عروق بول واقع [illegible] ابتدا [illegible] گردیده و این [illegible] پوشیده و از اصل این [illegible] آنچه
و جوف [illegible] پوشیده [illegible] است [illegible] واقع است پوشیده [illegible]
بیان خواهیم نمود [illegible] **فصل ثالث از باب اول** در بیان [illegible] عبارت از [illegible]
[illegible] از جمیع [illegible] مانند [illegible] باشد غیر مثقوب [illegible]
[illegible] در جوف او واقع [illegible] در جوف [illegible] است [illegible]
[illegible] حرکت [illegible] در جوف این [illegible] رطوبت مترشح است [illegible] رقیق [illegible]

[illegible] مانند [illegible] بواسطه رطوبت واقع در جوف [illegible] قسم [illegible] رطوبت [illegible] است
مانند [illegible] واقع [illegible] مانند [illegible] است [illegible] احاطه نموده است [illegible]
[illegible] است [illegible] رطوبت [illegible] واقع است
مانند [illegible] و [illegible] مانند [illegible] بواسطه [illegible] حرکت [illegible]
باشد و چون رطوبت در جوف [illegible] **باب ثانی از مقالهٔ [illegible]** در [illegible] حواس
خمس ظاهره و الات [illegible] است بر پنج فصل **فصل اول** در بیان قوهٔ سامعه و سمع عبارت از قوهٔ [illegible] بواسطه
[illegible] اصوات [illegible] بواسطهٔ عصب و اذن آله [illegible] عصب [illegible] سالم باشد
[illegible] قوهٔ سامعه ناقص یا فاسد خواهد شد [illegible] در تشریح اذن [illegible] مقدم و [illegible] اوسط [illegible]
اما [illegible] مقدم [illegible] بواسطه [illegible] از [illegible] اوسط [illegible] واقع است [illegible]
[illegible] است [illegible] چنانچه [illegible]
[illegible] اصوات [illegible]
[illegible] واقع است و [illegible] است [illegible]
واقع در عظم [illegible] است [illegible]
[illegible] جوف [illegible] عظم [illegible]
[illegible] است [illegible] مقدم و اوسط [illegible]
[illegible] عضو [illegible] است [illegible] و التصاق یافته [illegible] گردد [illegible]

باب ثانی [illegible] حواس [illegible]

صماخ منتهی می‌شود و مرسوم است بقنات صماخ و بطن اول اذن و در خلف صماخ در جوف عظم حجری واقع است فضای اتفاقیه
بسیار است در عمق و فرج قطعهٔ عمده دیده میشود و در این بطن بواسطهٔ هوای اتصالی همیشه هوا جاریست چنانکه اگر هوا را گرم
سرد و گرد دو مثل آنکه در دوم حلق واقع میشود هوای دیگر خواهد شد و بواسطهٔ و ثقبه‌ها در دو دوزیست بطن موسوم
نیز هم نمودار و چهار پاره استخوانها بالکل مختلف و در مقابل این بطن در کیسه سعه واقع اند اول استخوانی است شبیه بکفش
دو رشته اتصال استه بش موسوم بمطرقه اذن و دیگر استخوانی است شبیه بسندان دیگر استخوانی است شبیه برکاب و در کیسه
ثقبه لوزی شکل راسده و ساحهٔ دیگر استخوانی است شبیه بعدس و ثقبهٔ ده در واقع این بطن اوسط و مسمّی باذن
از غشا نازک شفاف سدود گردیده و در حلق بابتدای مجرای استاکی متصله از عضروف قرار گرفته بنوعی که اگر از دهان
یا از بینی گشته تر چند از عضروف مذکور بر این اشباط نموده و هوا داخل خواهد گردید و بطن سوم گوش در دوم
عظم حجری واقع و عصب سمع دراو منتشر گردیده او را چند حجره و غرفه‌ها است با شکال مختلفه و هم از غشاء رقیق
پوشیده شده و در او طرق چند مرکب از انواع مختلف منحنی مانند حلقه که ر تجاری جهاة الاذن نامیده اند
و در میان این بطن فضائی است موسوم به دهلیز بطن الیه موسوم باذن و هم او را منفرجی است با بطن اوسط بواسطه
ثقبه‌ها در و لوز الشکل و چون این بطن را بعضی جوانب پیچیده می‌باشد بنا صمیه او را سوبطن پیچیده نیز نامند
مانند آنکه هر جوار به آن شکل و درکه را مایی به قوق و درکوی باریک تحت و درکوی کثیف ماتی است و
بعد از جوار دیگر یکیست را در آوردی پیچ پیچیده مشابهت بحلزون مسمی بحلزون الاذن نامیده اند و بود و طرق
علم سمع و شنیدن صوت بواسطهٔ احساس حرکت هوا است چونکه اگر در یک مکان صدا از هوا زنگ بزنند مهیج هوا از آن اجتماع
نکرده و چون هوا تحریک کرده بواسطهٔ تموج به پرده گوش برخورده و تحریک کرده به بطن متقدم گوش داخل
و از برخوردش حاصل متحرک ساخته و از حرکت او صوت حاصل و عظام واقع در بطن اوسط که رسیده او را به بطن
(سوم گوش بود)

ونه سوم گوش خواهد شد و بواسطهٔ ثقبه‌ها در دو در دوزیست بطن سوم گوش نیز نمودار دو چهار پاره استخوان که هیئت بالکل مختلف
~~و مقابل این بطن در کیسه سعه واقع اند اول استخوان است~~
سوم و چون در بطن اوسط هوا جاریست بواسطه او صوت قوت بهم رسانیده منتشر شد اینکه صاحب شنوائی صدا را شنیده
تا به ملتفت گردیده و اصوات را نامیده عصب مخصوص سمع مربوط بطن سوم گوش از آن معروف است صوت را به دماغ رسانیده
دماغ به حرکت صوت را... فصل ثالث از باب ثانی از مقاله خامس در تشریح عین و آلات بصر است
در ابتدا است به وجود و بافت چشم مرکب است از آلات مختلفه که در جوف خانه چشم است و اطراف او واقع است بعضی
از آنها قصه‌ور می‌شوند مانند عضله و دیگر از طبقات و رطوبات ترکیب یافته و بعضی حافظ اند مانند استخوان و مانند خانه
چشم و حاجبین و جفنین و در مسه و آلات مولده او و ما قبل و غیره که اولی در بیان است حافظ مقعر است از او
عبارت است از خانه چشم که در تشریح عظام بیان نموده ایم دیگر حاجب است بالای عظم جبهه واقع و از موی پوشیده شده تا چشم را
سایه حیدار و هم او را از غبارات محفوظ دارد و شمار او مقعر است عضله است که در باب جفنین
بیان نموده ایم دیگر جفنین است مانند سرپوش است متحرک بفوق و تحت چشم واقع و ظاهر آنها از جلد و بطن باطن
آنها از طبقه ملتحمه پوشیده شده و در وسط آنها غضروف قرار گرفته و غضروفی موسوم به الکل اهداب واقع در جفن فوق
و تا رها عضله معقیقه و عضله بفوق استوار یافته و کنار ریبه پر مژگان را در هنگام بستن چشم بکدیگر
اباع اینها از ورود غبارات بچشم و قرب پلک در مژگان غدد واقع است صفراوی تولید میشوند دیگر ماقی
مراد غدد مذکوره و عبارت از عصفور شکلی است که از طبقه ملتحمه پوشیده اند و از غدد دمعی است دیگر
آلات مولده دمعی است سیکی غدد دمعیه در جانب وحشی چشم در تقعیر که قبل در باب عظام بیان نموده قرار گرفته
و مرکب است از جسم غدد بادام شکل که از اجزاء شریانیه تولید دمعی و سترشح و بواسطهٔ مجرا ریخته داده

مشتمل تشریح عین

مو او دقیق از ماق اکبر خارج و از حرکت عضله بماق اکبر وارد میگردد تا در مجرای چشم برگشت و رشوه موی و باعث غباره
شفافه از کره در دو ماق اکبر در جفن اسفل و اعلی دو ثقبه دقیقه موسوم به نقطهٔ دمعیه دهر یک از آنها ابتدای مجرائی
جدا شده و آمده و مجرا را از فوق و تحت مخفی کرده در جانب انفی و تمه را جذب و بکیسهٔ موسوم بکیسه دمعیه که در انف
واقع و از او بطرق ابخرة الانف میرسد با چشم و بینی زیاده از غبارات پاک نگاه دارند چنانکه ظاهر است که در
یا حقیقت در کیسه دمعیه هم بسته شده جاری از ماق اکبر جاری و بواسطه او انف متصل و مخنوقه عبر رسانند جفن واقع مقدم
مقعد از غشا ملتحم موسوم به ملتحمه پوشیده شده به مقدم رخ الذکر در دو کنار جفن کما ظاهر... در سطح باطن
جفن را پوشیده و ملتحمه صلابه و ملتحمه جفن موسوم اند و بسبب شدن التهاب غشا عروق کثیر ازدیاد واقع اند
لهذا حمرت عروق بهم رسانیده و بعد از جفن عبور و بطن متقدم مقله نموده و چون در این قطعه غشا و اوعیه دم قلیل
بهذا یا قی هم رسانیده و بعد از طبقات طبقه قرنیه شفافه بودن آنکه میباشد حمله ثانی در تشریح مقله
چنانکه مقله مرکب است از سه طبقه و هر یک دیگری را احاطه نموده اند و در باطن آنها غشا جلیدیه واقع و در قدام او
رطوبت بیضیه و در خلف او رطوبت زجاجیه قرار گرفته اما طبقات طبقهٔ خلف او را صلبیه و قدام او را قرنیه
نامند و صلبیه غشا حیث ابیض کرده و دو شکل مخانه و در خلف او ثقبه است که عصب مجوف از او
داخل گردیده و طبقهٔ قرنیه در قدام او واقع که شش میلی است و طبقهٔ صلبیه بهذا شبیه است
در دوره ساعت واقع باشد و این طبقه غشائی است کثیف و شفاف و سطح ظاهر او از حد ملتحمه از غشاء
ملتحمه پوشیده و سطح باطنش مقعر است حاوی تغذیه رطوبت دقیق در رطوبت بیضیه در او واقع و بهم از او حاصل
دیگر و طبقه ثانیه عبارت است از مشیمیه و عنبیه و مشیمیه در باطن طبقه صلبیه محدود است عبارت است از غشاء
دقیق و لیّن رنگ او از عروق و اعصاب است و بواسطهٔ لحم با هم اتصالی یافته و بدین طبقه
(الطبقهٔ لون)

لطبقهٔ لون اسود یا نقوط نموده و قریب بمیلیون این طبقه بطبقهٔ عنبیه متصل گردید و عضو تامرسی سمی ثمار شبکیه
باعنکبوتیه و اوهیئت شرعضو محفوظ در او ساخته گرده لون اسود یا نقوط و نموده و از اشعار سیه غشائیات اتصالات
نزول نموده که ورا طبقه عنبیه گویند و این غشا نیز مرکب است از عروق و اعصاب و لحم و چند تا رعضله و در خلف
او طبقه ارغوانی الوان واقع است و در وسط این غشا ثقبه است موسوم بثقبه عنبیه که دولت و ضیق آن به نظم بسته
و در آن طبقه چند تا ر از عصب کمیله اند هم داخل شده و طبقهٔ ثالث غشائی است عصبانی و عبارت است از
شبکیه و عنکبوتیه و این غشا از متفرش گردیدن عصب مجوف بوجود آمده و ملتصق است با سطح باطن مشیمیه و این
غشائی است بسیار رقیق با لینت و جانی که در جانب نوخرا او کذب کوچک است که موضع دخول عصب است
و موضع ورود این عصب در محور چشم نیست بلکه در اندرون محور است و در محل محور چشم لکه زرد رنگ واقع است
و شبکیه قرب بعنکبوتیه منتهی گردیده و هم در عضوی او واقع است که او را طوق الاتبین دایره و حلقه نامند
حابامه کیرو در خلف طبقه عنبیه جلیدیه که به رنگ برشاکه و هم عدس بلورین نامند واقع است و جلیدیه
جسمی است عدسی شکل شفاف مانند جلیه و مؤلف از چند طبقه است ابر العیا و در خلف عنبیه واقع و محاط
و آویخته شده است از غشائی موسوم بکیسه جلیدیه و در این کیسه رطوبت شفاف قرار دارد و چون جرم جلیدیه
با کیسه او که دارای اسم کانیه به عرض نزول آب داشته باشد و فضا ما بین جلیدیه و قرنیه بواسطه طبقه عنبیه
دو بطن منقسم گردیده که در آنها رطوبت رقیق و شفاف واقع است موسوم برطوبت بیضیه و بطن متقدم او
ما بین قرنیه و عنبیه واقع و بطن مؤخر ما بین عنبیه و جلیدیه واقع است و در خلف جلیدیه رطوبت ثانی الکینه
که جسته ملون و قوام حاصل الهضم قرار گرفته موسوم برطوبت زجاجیه و این رطوبت در جوف غشا خنک بسته است
موسوم بغشر زجاجی و از این غشا مانند پرده ها را رطوبت کثیر مذکوره تا از آنها رطوبت مذکوره منقطع

شد که اگر چه چیزی [illegible] مذکور وارد آید بواسطه حجب و کره رجوع رطوبت خارج نگردد بلکه بعضی از او بیرون آید
در طرق عمل بصر به انکه ابصار نیست مگر رسیدن شعاع از شیء مرئی به طبقه شبکیه و از شبکیه شعاع به دماغ رسیده
و در دماغ ادراک حاصل شود و ارباب علم طبیعی بیان نموده اند که شعاع چون به سطحی صیقلی غیر شفاف رسد بالمره منعکس میگردد
از همان نقطه که وارد شده مانند انکه در آینه یا صفحه پولاد که شعاع به همان نقطه که وارد شده بالمره منعکس میگردد
بنحویکه با این شعاع رسیده و شعاع برگشته زاویه بهم میآید اما شعاع چون به سطحی شفاف رسد مانند آب از
جرم او گذشته لیکن منکسر میگردد مانند انکه اگر چوب در آب بیفکنند شکسته مینماید به همین قسم است چشم که
چون شعاع از شیء مرئی به غشاء شفاف او رسید منکسر [illegible] نقطه از طبقه شبکیه مجتمع گردیده و در
شکل او عکس انداخته و بدماغ میرسد بجهة ادراک لون و شکل و دوری و نزدیکی او [illegible]
طبقه شبکیه میرسد باید شکل او منعکس باشد و حال انکه راست دیده میشود جواب گوئیم که حکما در سبب ابصار
اختلاف نموده اند بنابر مذهب بعضی آن است که بعکس دیده میشود لکن از عادت [illegible] استقامت او مینماید
انکه اطفال را چنانکه چیزی دهند بواسطه حس لمس درک مینماید از ابصار و بعضی دیگر قائلند بر اینکه عکس دیده
میشود لکن در مجمع النورین که محل تقاطع عصبتین مجوفتین است جمع گردیده و شکل او با استقامت در دماغ نقش بسته
لهذا راست دیده میشود [illegible] تحقیق [illegible] نگردیده است و چون دو نقطه شعاع محاذی یکدیگر واقع
گردد چون بسبب مرض از دماغ [illegible] ادراک یک شیء واحد مینماید لکن چون دو نقطه شعاع [illegible]
وارد گردد ادراک دو شیء مینماید مانند انکه اگر بر چشم انگشت [illegible] بواسطه انکه دو نقطه شعاع در دو [illegible]
دماغ نقش میبندد آن شیء واحد دو مینماید

فصل ثالث از باب ثانی در تعریف قوه شامه

اما شم عبارت از قوه ایست که بواسطه او استنشاق میگردد روائح طیبه و کریهه و انف آلت است برای او [illegible]

انف به انکه انف از اعضاء ظاهره است و تشکیل یافته از دو پارچه استخوانی مسمی به عظمین انف که از جانب سفلی
غضروف منضم گردیده و در وسط جوف انف یک پارچه استخوان واقع است که به تازی قصبه نامند که هم با غضروفی منضم
گردیده و در مبدا انف [illegible] دو ثقبه واقع است موسوم به منخرین و فضای انف بواسطه تجاویفیکه در عظام
وجهیه و مصفاة و [illegible] فارقه وسیع گردیده است و جوف انف را غشاء مخاطی پوشیده [illegible]
مرقومه شامه را در اعصاب دماغ بیان نموده ایم که زوج اول از اعصاب دماغی از ثقب مصفاة عبور و در تحت
غشاء مخاطی انف معروش گردیده و بجهة ادراک مشمومات و حس انف بواسطه شعبه عصبی است که از زوج خامس آمده
و چون این عصب را مسافت اقرب است بدماغ که سایر اعصاب [illegible] در ادراک [illegible] انف
بواسطه زود رسانیدن اثر او [illegible] بدماغ میرسد در تعریف [illegible] به انکه استشمام روائح [illegible]
غبار و اجزاء صغیره که از مشموم بهواء آمیخته و بواسطه نفس به غشاء مخاطی انف رسیده رطوبت [illegible]
مذکور مترشح است غبار و اجزاء صغار ممتزج بهوا [illegible] بواسطه عصب معروش در تحت غشاء مخاطی انف به دماغ
رسیده مدرک او دماغ است چنانکه دیده شده اگر بواسطه مرض زکام و غیره غشاء مذکور علیل یا ضعیف گردد
و در انف یبوست و در قوه شامه نقصان بهم رسیده [illegible]

فصل رابع از باب ثانی در بیان قوه ذائقه و آلات او

بدانکه قوه ذائقه عبارت است از قوه ایکه بواسطه او ادراک
طعوم میگردد و دهان و اعضاء واقع در او مانند [illegible] و لسان [illegible] و غدد
[illegible] وغیره آلتند مر قوه مذکور را و هم بجهة قبول نمودن غذا [illegible]
مذکور پوشیده شده از غشاء مخاطی [illegible]
و از جانب سفلی در وسط معبر او [illegible]

و از لثه سفلی عبور [illegible] لسان را [illegible] زبان [illegible]
مخاطی غضروف [illegible] و مذکور که محل [illegible] حرکت را [illegible] نموده
و حرکت لبی [illegible] و عضویکه [illegible] غشاء مخاطی [illegible] حرکت [illegible]
و به انکه فضای دهان بواسطه اسنان منقسم به دو فضا گردیده یکی مقدم و دیگری مؤخر اما شفتین که در خارج
دهان واقع اند بجهة اخذ اطعمه [illegible] خلق گردیده اند مانند پرده
فرش مذکور که فضای مقدم دهان را [illegible] اعلای دهان که در وسط او [illegible] دیگر
از جانب سفلی [illegible] واقع است [illegible] پوشیده [illegible]
[illegible] تکلم و تنفس [illegible] و هم در بعضی اوقات [illegible]
و در جنبین که در طرفین شفتین واقع هم بجهة تکلم [illegible] غذا معین اند [illegible]
علیا ثقبه ایست [illegible] در بیان اسنان و دندان
عبارت است از جسمی [illegible] که در فضای دهان واقع و در سن شباب شانزده عدد در دو فک اعلی و شانزده در
فک سفلی [illegible] و هر یک آنها را نامی مخصوص چنانکه چهار وسطی را که در جانب اعلی و دو
در جانب سفلی قرار دارند به تازی ثنایا نامیده اند و چهار دیگر که در طرفین آنها واقعند به تازی رباعیات نامند
و بعد از آنها چهار دیگر باشند موسوم به انیاب و بعد از آنها بیست دندان دیگر را طواحن یا [illegible] دندانها
[illegible] که در [illegible] عبور عروق [illegible]
[illegible]
[illegible] دندان [illegible]

ازلثه تاج دندان نامند [illegible] اصل و تاج [illegible] نامند
دندانها بدین تفصیل

عدد	ثنایا و رباعیات	انیاب	طواحن
	۸	۴	۲۰
تاج	پهن و تیز	مانند ناب نوک تیز دارد	[illegible]
اصل	واحد طویل	واحد طویل مخروطی	[illegible]

[illegible]
و این دندان [illegible] از جنس عظام شمرده اند لکن [illegible] ماده
[illegible] استخوانات و چون جرم دندان را از وسط بریده [illegible] ماده
که از [illegible] پوشیده مانند انکه [illegible] دندان [illegible]
[illegible] صاحب [illegible] موسوم به ماده [illegible]
[illegible] دندان را پوشیده از جنس ماده استخوانی است [illegible] دندان [illegible]
[illegible] دندان [illegible]
[illegible] دندان [illegible]
موسوم به دندان [illegible]
[illegible]
[illegible] دندان [illegible]
[illegible] دندان [illegible]
[illegible]
دیده شده که دندان اول [illegible] دندان [illegible]

هرگاه آن را منحرف خواهد بود از خارج با طراف دندان لثه قرار گرفته فائده دندان منع دخول غذا و بیرون آمدن کلمات
و لثه هیئت مکرر طری که از غشا مخاطی پوشیده شده در تعریف لسان بدانکه زبان عضوی است عصبانی [illegible]
که در تحت عده فضای دهان واقع هم او را عده نقطه است قاعده او بعلاوه پیوسته بجوئیکه سابق در باب عضلات
بیان او نمودیم و در سطح فوقانی او که بیایی روی زبانی نامند چند گونه است از ثؤلولها که تبارز ثؤلولها
نامند بهم رسیده و این ثؤلولها را که قوه ذائقه در آنها هم از آنها است بسه جنس منقسم میشوند جنس اول که در
لسان مانند مثلث واقع و عدد آنها ده یا چهارده است ثؤلول حصاری نامند و در خلف آنها تعقیر است که
تبارز ثقبه اعور نامیده و جنس دیگر ثؤلولهای باشند دقیق الاصل و عریض الفرع مانند بقاریج و جنس سوم ثؤلولهای
باشند مخروط الشکل با نبات صغیر که در جمیع زبان انتشار دارند و در سطح تحتانی او معبری است که سبعه زبان نامند و هم
در تحت لسان دو عرق ورید بر آمده اند که در بعضی امراض فصد نمودن آنها جایز است و [illegible]
عضلانی است که نیازها را بجمیع جوانب حرکت ده زبان را بجمیع جهات حرکت باشد و جملگی از [illegible]
هم از غشا مخاطی سطح فوقانی او پوشیده شده و اما حنجره [illegible] که از عظام ترکیب و تشکیل یافته بجوئیکه سابق در باب
عظام بیان نمودیم هم از غشا مخاطی پوشیده شده و در انتهای او حنجره [illegible] واقع شده و مانند [illegible]
آویخته شده است که او را شراع الحنک نامند بجوئیکه چنانچه بیان نمودیم حنجره این هیئت مگر دو طبقه غشا [illegible]
و این غشا از طرفین بواسطه دو رکن از او [illegible] و تحت به غشا حلق اتصال یافته و مابین ایشان و این دو رکن
عند دو لوزتین [illegible] شده موازی [illegible] که تبارز لوزتین نامیده اند و در وسط حنجره [illegible] از غشا مخاطی
بهم رسیده و موسوم [illegible] که [illegible] فضای دهان را از بینی بواسطه پرده [illegible]
و هم معین است بلعیدن غذا و تکلم را بجوئیکه دیده شده که چون از مرض آکله کرده از بینی تکلم نماید در بیان حلق

دراز

که بزاق از آنها مترشح است بدانکه عند مواد [illegible] رسته زوج اند و جوار آنها عند [illegible] اعظم از دو زوج دیگر
که در تحت اذن واقع و فضای مابین رأس فک اسفل زائده ابریه را ممتلی ساخته و هر یک از این غده ها کوکب اند
از حبوب و دانه هائیکه لعاب دهان بواسطه آنها [illegible] از ده شریان مترشح گردیده و از مجرا مخصوص [illegible]
و مجرای عظیم موسوم [illegible] که بطور و راب از وسط وجنه [illegible] دهان محاذی [illegible] اول
بیان طواحین علیا [illegible] دهان وارد میگردد و زوج ثانی غده در [illegible] زوج مذکور که در تحت
فک اسفل در فضای [illegible] و بطنین [illegible] آنها هم مانند غده [illegible] و مجاری او را
[illegible] طرفین [illegible] زبان در فضای دهان [illegible] تولید شده از او [illegible] دهان وارد [illegible]
عند [illegible] و زوج [illegible] که در تحت غشا مخاطی تحت لسان واقع و مجاری آنها هم قریب [illegible] زبان
[illegible] رسته [illegible] دهان را [illegible] که زبان [illegible] هوا [illegible] دیگر اکثر غذا را [illegible]
[illegible] در حین بلعیدن [illegible] و چون از حرکت داخلی عضلات دهان [illegible]
بنا علیها [illegible] که عضلات مذکور حرکت [illegible] دهان [illegible]
در بیان قوه لامسه بدانکه قوه لامسه عبارت از قوه ایست که بواسطه او ادراک میکرد و حرارت و برودت و خشونت و ملاست
اشیا و این قوه بواسطه اعصابی که در تحت جلد منتشر و بار [illegible] مخصوص [illegible]
[illegible] زبان و سطح فوقانی او با [illegible] در مقاله خامس در بیان [illegible]
رسته فقط بدانکه علاوه بر [illegible] و دهان [illegible] آنها و عضلات [illegible] حلقوم [illegible]
[illegible] دیده اند فصل اعلا سادس [illegible] در تشریح حلقوم و حلقوم عبارت است از عضوی که
ترکیب یافته از غضاریف و اربطه و عضلات و غشا مخاطی اما غضاریف او دو زوج و دو فرد زوج اول

و بعد الشکل که در جانب مقدم حلقوم واقع و موسوم است بغضروف درقیه از ملاقات دو [illegible] بهم
بهم آورده و این زاویه را در سن بلوغ [illegible] گرد [illegible] خانه [illegible] غضروف [illegible]
الشکل قاعده او در تحت در جانب [illegible] حلقوم واقع و موسوم است بغضروف [illegible] که مابین این [illegible]
و در جانب [illegible] یک غضروف [illegible] غضروف حلقه واقع است که [illegible] دارد [illegible]
و ملکی در خلف باشد و در موضع ملاقات غضروف درقی و حلقه فضای است که از رباط [illegible]
اد غضروفات دقیق [illegible] که در خلف [illegible] زبان در [illegible] حلقوم واقع و [illegible] غضروف [illegible]
و این غضروف را [illegible] مانند سرپوش [illegible] فضا حلقوم [illegible] در بیان رباطات
حلقوم بدانکه مابین غضروف درقی و حلقه رباط [illegible] که فضاء مذکور را [illegible] ساخته و از خارج
[illegible] و جوف در [illegible] حلقوم [illegible] که در [illegible] غضروف [illegible]
بنا [illegible] و جوب حلقوم [illegible] رباط [illegible] پیوسته و مابین [illegible]
غضاریف مذکور رباط [illegible] علاوه بر آنها در سطح داخل غضروف درقی زوج رباط [illegible] قرار گرفته که
از موضع اتصال درقی با زوج [illegible] غضروف [illegible] کرده [illegible]
آنها را صوت [illegible] از این جهت است که رباط صوت [illegible] و مابین این دو رباط فضا [illegible]
آمده که [illegible] صوت نامیده اند [illegible] رباطات حلقوم [illegible] و [illegible] در آنها [illegible]
در بیان عضلات حلقوم بدانکه حلقوم را [illegible] ارتفاع و نزول [illegible] عضلات [illegible] در باب عضلات [illegible]
[illegible] که در [illegible] حلقوم مابین غضاریف [illegible] آنها [illegible]
[illegible] غضروف [illegible] که در [illegible] حلقوم واقع [illegible] غضروف [illegible]

حلقه

حلقه پیوسته دارد [illegible] که [illegible] گردد و غضروف مذکور [illegible] حلقوم را
تقصیر نماید و دیگر عضله غضروف حلقه [illegible] عبارت از دو عضله اند صغیر [illegible] غضروف حلقه
ابتدا او [illegible] غضروف [illegible] پیوسته [illegible] غضروف [illegible] بواسطه
[illegible] غضروف رباط صوت [illegible] عضله [illegible] غضروف [illegible] رباط
صوت ابتدا [illegible] غضروف [illegible] پیوسته [illegible] غضروف [illegible]
و بواسطه رباط صوت [illegible] میگردد و در مابین دو غضروف [illegible] عضله [illegible]
و با یکدیگر [illegible] و [illegible] غضروف مذکور را [illegible]
عضله [illegible] عضله ایست که از سطح داخل [illegible] پیوسته [illegible]
یکی را [illegible] در بیان غشای مخاطی حلقوم بدانکه سطح داخل حلقوم از غشا [illegible]
عند [illegible] پوشیده شده [illegible] زبان [illegible]
[illegible] غضروف [illegible]
که طبیب را معرفت آن لازم [illegible] فضا داخل حلقوم در رباط صوت [illegible]
صوت [illegible] مذکور این [illegible] و این موضع محل [illegible] امراض مختلفه است که تفصیل آنها
در کتاب [illegible] ذکر خواهد شد و حلقوم را فائده [illegible] تنفس و تکلم است چونکه قبل بیان نمودیم [illegible]
و شرب [illegible] که [illegible] از غذا [illegible] خارج و [illegible] هلاک گردد بنا علیها [illegible]
غضروف [illegible] را [illegible] و [illegible] حلقوم [illegible] آید [illegible] حلقوم [illegible]
[illegible] بدانکه در تحت حلقوم [illegible] واقع است [illegible]

رخ یکه دراو دم کثیر میشود و مانند بلد است که رودی او ما بین عروق باشد با اسم از لون و بویش متغیر
و چون این جسم دم کثیر را مستعد است و مراو را مجرای نیست بنا بر اعتلا اعمال دماغ صیقل او امور بر حلقهٔ اعصاب
نگردیده اگرچه انحراف کثیر به او عارض میگردد فصل ثانی از باب ثالث در تعریف و تشریح قصبه و حجاب ریه اما
قصبهٔ الریه که در وسط عنق و قدام مری واقع و کتابهای او ما بین و باد و ملازم است عبارت از لوله است که از
هفده یا بیست عدد حلقهٔ غضروف که در ازیکه تکرار گرفته و ما بین این حلقه غضروفها از رباط سید
و سطح داخلش از غشاء رقیقی که دراو عروق کثیر است پوشیده و قریب بفوه ثالث صدر در خلف و
منقسم به دو شعبه گردیده شعبهٔ ایمن او که در ریهٔ ایمن متفرق است قصیر و ضخیم است و اکثر و شعبهٔ ایسر او که در ریهٔ ایسر
متفرق گردیده ادق و اطول است و لا هر یک از این دو شعبه که معلوم است بمجاری ریه از ابتدا اگر شان تا انتها
و صغرشان همیشه منشعب اند بدو شعبه بنحویکه از نکر او عنقریب مبین خواهد شد ذات اما ریه دو عضو متخلخل
بانی الجنبی که از شعب قصبه و اوعیهٔ دم و اعصاب بوجود آمده و ما بین این دو ریه قلب و اوعیهٔ عظیم قرار گرفته
و لکن مخروطات که نقطهٔ آنها بفوق مایل و از ضلع اول تجاوز ننموده و قاعدهٔ آنها بر حجاب
حاجز قرار گرفته و سطح جنبی آنها محاذی با ضلاع محدب و سطح انسی آنها محاذی قلب مقعر و چون که اوعیهٔ
دم قصبه بدو داخل شده موسوم باصل الریه نموده اند و این عضو را ملولها رکثیر را اربعا یکمی واقعه در ریهٔ
ایسر ادق و بواسطه شکافی که در داخل او است بدو قطعه منقسم گردیده یا از جانب اعلا و دیگری از جانب اسفل
واقع است در ریهٔ ایمن غلظ و عرضش بیشتر است که ریهٔ ایسر و هم بواسطهٔ دو شکاف بسه قطعه انقسام یافته
دلون ریه در طفولیت رنگ گلی سرخ و در سن شباب رنگ مرمریت اما بنحوی که جسد او از فراز جسم آن
متخلخل است بافزودن اتقباض و انبساطیکه از بجوا تاریه او لکن چنانچه بیان خواهد شد در هر یک به جهه منشعب اند بدو شعبه

ا/هکا یکا

تابعایکه جمعی گویند بجنب یسار که مانند هوای در آن جا انبساط نموده اند و بعضی میگویند مانند جیبی امر حافظ نموده دایم و حجابات
سینه شمال است و سطح داخلی مثل اوریش و در فصل راهی نجس باشند و بعد تجاوز نموده و سطح خارج ریه با تامل اصلی او چون است بنحوی که ریه
در خارج ریه است و ما بین که ریه این دو ریه فضائیست و تابع قاسم الصدر نامند و فضا مذکور بواسطه عروق و اوعیه دم
به دو فضا الغشاء یا منقسم فضا مقدم را قاسم الصدر مقدم و فضا مو خر را قاسم الصدر مو خر نامیده اند در قاسم الصدر مقدم
غده تیموس و هم توی منه قرار گرفته با عصبی رابطی به حجاب عابد و در قاسم الصدر مو خر اورته نازل و ابو ب...
و مجاری عظیم غذائی زوج حائط از اعصاب دماغ دوریه فرد و مری واقع است و غده تیموس عبارت از غده
است رکی از دانهای کثیری یون مجرای دور جانبین ایشان و خوب ظاهر و دائم است کمی در سابر نشان هم مبدل میکرد
و بوده آنها سوی آن منیت خاصیه بعهد او بو رنیان گردیدند فصل ثالث از باب ثالث در طریق عمل
تنفس و منفس هم از ریه حجاب الحجابه تو زیع تصفیه و اجب دارد جمله شده است بمرده شده عبارت از دو عمل است
یکی فرو بردن نفس به درون دیگری اخراج او و در حین فرو بردن سطح فوقانی حجاب حاجز فرو نشسته و اضلاع با تدبیر که تفضاد
صدر وسیع گردد تا هوا به ریه داخل شود و در حین خروج نفس حجاب حاجز تحدیدش و فضاهای این اضلاع و هم فضای صدر تنگ
میگردد و عضلات صدر یا عضلهٔ حجاب حاجز و عضلات متصل اضلاع بر معنی حین اند لیکن در مرض تنگی
النفس جمیع عضلات بطن و صدر و حلق بر دو اعانه می‌نمایند مانند آنکه در مرض ذات الریه و غیره حرکت عضلات
مذکور بدین بر اعانه انها است اما هوای مجاور ریکه از منفس به ریه وارد میگردد اکثر هم کمال تقدیمات او را بسیط دانسته اند مرکب
است از دو جوی که اند او را اجداتی اکسیژن نامند یعنی هوای حیات و جزو دیگر را نیتروژن نامند یعنی هوای مولد
و ارتعاش شیما و تجزیه نمودن هوا استنباط نموده اند هر صد جزو از هوا مرکب است از بیست و یک قسمت اکسیژن و هفتاد و نه قسمت
نیتروژن و چون اکسیژن صد تجزیه شده و نیتروژن خفق گردیده و بادی که به تاصعید و آزاد او به ریه از آنجا

اگر هوا را اکسیژن خالص در زیر صفحه قرار دهند و موش زیر آن صفحه بگذارند بواسطه آنکه جمیع اجزایش حیوة را بجود بر تصرف
خواهد برد و اضطراب عظیم بعد میکند و در چند روز خفه میگردد و چون از نیتروژن دو دان جذب هوا نموده مجرد
به و نیت تنفس و تکلم داخل او از قصبه الریه وارد و از دم او هر قصبه متفرق میگردد و از آنجا بگاب ... شعار
شعب قصبهٔ الریه میرسد و چون جرم این حجابها رقیق و با عروق دقاق مملو است در این حیث اند هوا نفوذ ...
انا ... و با دم ... است جذب ... ریه ... که هوا ... است ... ساده ...
هوای حیات باو رسیده هوای زغال از او خارج و هوای زغال که باد او آمیخته جزو که بود الود او مبدل بهجرت
گردیده و صلاحیت غذا اعضا را بهم رسانیده و بواسطهٔ وریدیه شریانیه بجانب ایسر قلب و از او در جمیع بدن متفرق
میگردد و هوای زغالی را نیز سواد رکیبه حیوة با نفس آمیخته و خارج میگردد باب رابع از مقاله
خامس در تعریف و تشریح آلات غذا و متعلقات به مقدمه و سه فصل اما مقدمه
بدانکه چون اعضا ما فانا ... بواسطهٔ بول و بخار و عرق از بدن خارج میگردند مانند آنکه در سن شباب
روز بروز نمو نموده اند از این سبب ... هم لازم است آنکه از بدن کسر گردد ...
گردیده مراد ... است ... چون ... وارد گردیده کیلوس ...
جسم شده و بدل ما یتحلل اعضا میگردد و لیکن تا آنکه غذا تبدیل به کیلوس گردد و چون لازم بود دراز چند
آله حرکت و جذب آلت ... که غذا را ... به صورت ... و صلاحیت تغذیه اعضا بهم رسانند
بنا علیها تبارک و تعالی آلات غذا را خلق نمود و آلات غذا به چهار گونه انقسام یافته قسم اول آنها
الات ... که ... با آنها غذا را اخذ و آنکه هضم میسازند مانند فم و دهان و عضلات مضغ
و غده مولد لعاب و حنک و حلق و مری و قسم دیگر الات ... غذا را ... و ... با یکدیگر مساوی

(۳۴)

و هم چو ما ... ماشین ... کیموس مانند ... معده ... و هم دیگر آلات باشند که کیموس را تغییر داده مستعد
جذب میسازند که بلا تأثیر کیلوس نامیده شده مانند امعاء علیا و کبد و لوز المعده و طحال و قسم چهارم آلات
باشند که فضول و کثیف غذا را ... از الجزء اللطیف او به صورت براز دفع میسازند مانند امعاء سفلی فصل اول
از باب رابع در بیان آلات آخذه غذا و چون تبدیل و بیان وعده مولد اللعاب و حنک را بیان نمودیم ...
شروع در تشریح حلق مینمایم اما حلق عبارت از فضائی است که در خلف جوف دهان و منخر واقع و اینده و جوف
به دو داخل میگردند در جانب اعلا او ادنام حلقوم که به عبور هوا و از خلف که به عبور غذا و اما طول او از
حوصله او تا فوق ثالث عنق و جوف او راغشاء مخاطی پوشیده که از تحت به عضلات که در او عروق ... و عصاب
کثیر است ملاقات ... او ... اعلا ... عضلات که حلق را ...
معصوب ... عضلات حلق محکوم بحکم دماغ نیست بلکه غذا وارد حلق ... بالاراده ... داده امام مری
که ... روده مانند عبارت از عضو ... صاحب سه طبقه راس اعلا او را در حلق ... ... اسفل او در معده ...
و ... او از خلف ... حلقوم و در جانب ... قصبه الریه مایل ... واقع و هم ... تا صدر که
از قاسم الصدر ... سینه ... فوقانی ... از ثقبه ... و در حجاب مذکور رفته و قریب ...
معده داخل میگردد اما طبقه داخلی او غشاء مخاطی است که در سطح او عضون کثیر واقعات تا حلق ... غذا
بتواند وسیع گردد و طبقه اوسط او غشاء الجاذب است و چون در این طبقه عروق و اعصاب کثیر واقعند ... طبقه
عصبیه نیز نامیده شده و طبقهٔ خارجی او غشاء ... است ... که ... عضلات ... به طول ... قرار
قرار گرفته و ثلث اعلا مری بالاراده دماغ محکوم بحکم او است و دو ثلث دیگر او غیر ارادی و محکوم بحکم دماغ نیست
بر محکوم به حکم گنگلیان مانند آنکه عملیات غذا را بالاراده از ایم ... فصل ثانی از باب رابع

در تشریح معده که آله کیموس است فاعله ، عبارت است از عضو لیفیه که کیموس را تولید میکرد و کیسه ایست شبیه بانبیق
منحنی که در قطعه اعلای بطن مابین [illegible] واقع است ، او را فم معده و منتهای او را باب المعده و قطعه [illegible]
ازآن که [illegible] است قعر معده نامیده اند و بجهة تعریف تقسیم نموده اند او را در سطح مقدم و سطح موخر و ضلع مقعر
و ضلع [illegible] سطح مقدم او [illegible] سطح موخر او لوز المعده و قطعه سطح قولون را
وضلع اعلای او [illegible] او را پوشیده ضلع [illegible] او قطعه سطح قولون [illegible]
و فم معده در خلف [illegible] واقع و قعر معده [illegible] و باب او [illegible] شده ، در تشریح معده [illegible]
معده منتسج است از سه غشا طبقه داخلی و غشاء مخاطی و [illegible] و در [illegible] معده عضونی
کثیری در این طبقه غشا ظاهر و [illegible] که در حین [illegible] غذا رطوبتی از آنها ترشح میکرد
[illegible] موسوم بر طوبت [illegible] نامند و [illegible]
و طبقه اوسط غشاء عضلانی که الیاف او [illegible] بجهة [illegible] اند بر دو یکدیگر [illegible]
از فم معده ابتدا [illegible] دیده [illegible] عضلانی [illegible] از دهان معده [illegible]
ضیق نماید لهذا باب معده نامیده اند [illegible]
واقع [illegible] معده را [illegible] که عنقریب ذکر او خواهد شد
و طبقه آخر معده از صفاق [illegible] که صفاق [illegible] سطح مقدم
او را پوشیده و صفاق بطنی در حین عبور عضوی [illegible] که الات بطنی را [illegible]
الات بطنی [illegible] رباط [illegible] که از کبد [illegible] معده آمده رباط
کبد و معده نامیده اند [illegible] معده و طحال است موسوم برباط معده و طحال و [illegible]

معا قولون

معا قولون است . رباط معده و قولون نامیده اند که این [illegible] از صفاق ابتدا [illegible] معده را [illegible]
وصل ثالث [illegible] در بیان تشریح الاتیکه کیموس را مبدل بکیلوس و مستعد جذب [illegible] و او را [illegible]
بر پنج جمله جمله اولی در تعریف و تشریح امعاء ، و امعاء که در قطعه اوسط و جزء بطن واقع و با یکدیگر پیچیده اند
بنحویکه اگر از یکدیگر جدا کنند [illegible] میشوند منقسم کرده اند در امعاء علیا و سفلی و امعاء
علیا عبارت است از اثنی عشر و صائم و دقاق اما اثنی عشر عبارت است از روده [illegible] از [illegible] المعده ابتدا
و [illegible] قطعه [illegible] و قطعه [illegible] واقع از جانب اعلا و [illegible] قطعه
او [illegible] واقع [illegible] در تحت کبد واقع [illegible] پوشیده [illegible] و قطعه [illegible] او نیز
در [illegible] واقع [illegible] لوز المعده [illegible] او قرار گرفته [illegible]
قطعه سطح اعلای او موازی [illegible] اصبع و قطعه [illegible] موازی [illegible] اصبع و قطعه اوسط که [illegible] واقع است موازی [illegible]
بنا بر این اثنی عشر [illegible] لوز المعده [illegible] دیده [illegible]
یکی از [illegible] غشاء مخاطی که در [illegible] عضلانی است با غدد [illegible] از یکدیگر [illegible]
[illegible] و طبقه اوسط او غشاء عضلانی و طبقه [illegible] از صفاق است و لا [illegible] صفاق
[illegible] پوشیده [illegible] از صفاق پوشیده [illegible] اثنی عشر [illegible]
[illegible] و به آنکه [illegible] که قطعه اعلای او [illegible] نامیده [illegible]
[illegible] صفاق او [illegible] از [illegible]
[illegible] مستقیم قرار دارد و هم مؤلف است از سه طبقه که طبقه داخلی او غشاء مخاطی است با غدد کثیر

محسس [illegible] دو [illegible] و در این طبقه عضون کثیری [illegible] نقشه [illegible]
حمل کثیری است [illegible] عروق جذابه کیلوس اند و طبقه اوسط او غشاء عضلانی که الیاف او بطول [illegible]
واقعند و طبقه خارج او از صفاق است که [illegible]
صفاق [illegible] عضلانی [illegible] و در این عضون [illegible] رقیق [illegible]
[illegible] رقیق [illegible] نامیده اند و اما معاء [illegible] از انتهای دقاق ابتدا
[illegible] عبارت است از معاء اعور و قولون و مستقیم اما اعور که هم معده ثانی نامند عبارت از روده ایست
[illegible] که در جانب [illegible] از سطح داخل [illegible] اند و [illegible] در منتهای معاء دقاق
و مبدا اعور [illegible] از غشا مخاطی [illegible]
و [illegible] از اعور [illegible] دقاق [illegible] و ملتف اعور جسمی مجوف [illegible]
[illegible] و اعور [illegible] دیده
در طبقه داخل غشاء مخاطی و طبقه اوسط غشاء عضلانی است که الیاف او بطول [illegible] واقعند
[illegible] در [illegible] معاء الیاف [illegible] مجتمعند [illegible] معاء [illegible]
و طبقه خارج او از صفاق است [illegible] معاء اعور [illegible] صفاق یافته
[illegible] دیده [illegible] قولون [illegible] قطعه [illegible] قطعه او [illegible]
و قطعه دیگر را قولون [illegible] و قطعه آخر را قولون [illegible] نامیده اند اما قطعه [illegible] اثنی عشر [illegible]
[illegible] یافته و [illegible] معده [illegible]
[illegible] طبقه که طبقه داخل او غشاء مخاطی است

با عضون

با عضون بدون [illegible] و طبقه دیگر او غشاء عضلانی است که الیاف او در طول [illegible] واقعند [illegible] آنکه
در اعور و طبقه خارج او نیز [illegible] از صفاق است و لا [illegible] او را پوشیده هم او را [illegible] و معده و [illegible]
ساخته [illegible] قطعه نازل قولون باید معاء مستقیم [illegible] اکنا یا بد [illegible]
که هم [illegible] نامیده شده و چون این معاء [illegible] دوازده اصبع است اثنا عشری نام هم نامیده اند
معاء مستقیم عبارت است از روده ایست که از [illegible] نازل است [illegible]
[illegible] قرار گرفته [illegible] پوشیده شده و از صفاق [illegible] آمده و در حین [illegible]
[illegible] و در [illegible] معاودت [illegible] و این معاء نیز مؤلف است از سه طبقه
طبقه داخل غشاء مخاطی است و عضون کثیری و طبقه اوسط غشاء عضلانی است که الیاف او [illegible]
آنکه در اعور و طبقه خارج او [illegible] صفاق است [illegible] اعلای او را پوشیده و قطعه [illegible] او را صفاق [illegible]
[illegible] لازم است [illegible] مستقیم را [illegible] نامند و از [illegible] معاء [illegible] عضلات ذکر
[illegible] و عضله [illegible] واقعند [illegible] عضو خارج او [illegible] است لهذا عضون [illegible]
[illegible] که [illegible] دیده [illegible] آورند جمله ثانی [illegible]
کبد اما کبد که [illegible] عبارت است از غده ایست عظیم جمیع غدد [illegible] بدن [illegible]
[illegible] و در تحت حجاب حاجز در فوق قطعه [illegible] قولون و معده واقع [illegible]
[illegible] حجاب حاجز [illegible] و از صفاق [illegible]

[illegible] وضع مقعر [illegible] مقعر [illegible]
سخته بطن [illegible] او را از [illegible] اوقار [illegible] دیده [illegible] آمده

اما شبکه بطنی او را که عروق کبدیه در جوف داخل او علیه صفرا از او خارج گردیده اند شبکه باب الکبد نامند و در جانب
اسفل شبکه رطوبی است او که شبیه باشد مراره قرار گرفته و در جانب اعلای شبکه مذکور که هیچ باشد اجوف صعود
قرار گرفته و در جانب اعلای شبکه رطوبی اسیر او که ... باشد در جنین عروق سره او داخل شده و ... شبکه ...
مذکور که ... باشد عروق مذکور در جنین با جوف داخل شده و بواسطه این شبکه بر بطن علم و دو بطن صغیر لقب
یافته بطنی از او که بر شکل ربع جمع کبده است داخل سایه اللون او است در شرایف ایمن واقع و بطن ایسر او که از او کما
قرار لامعه را پوشیده و مربته تا قریب بشرایف ایسر و بطن دیگر او که صغیر است در خوق باشد و دو شبکه
طوبی واقع در اینده و بطن یسی کل مستور کرده بین ما جلکین و بطن جزو او که در تحت باب باین دو شبکه رطوبی واقع است
بواسطه امیال اش بطن مربع نامیده اند در الیخ کبد که خارج او از صفاق پوشیده است از دو اعمار عدد محصوص
که مولد صفرا است و عروق دقاق از شریان ... او در ده که با جوف داخل میشوند وارد در ده باب الکبد و شعبه از
رابع عاشر اعصاب دماغی و اعصاب ... و عروق جذابه و عروق ... صفرا نتیجه یافته و او علیه صفرا که اندکی
انشا از غش احاطه پوشیده شده در عصب ... که دو انهار عدد در کبد باشند و تمیز ... با یکدیگر مجتمع و به مجرای کبدی
میگردند و این مجرا از باب الکبد خارج گردیده و موازی ... ملتوی شعبه از او به مراره رفته
موسوم بمجرای مراری و بعد از ادای شعبه مذکوره ... ثانی عشر داخل گردیده موسوم بمجرای عام
و اما مراره که مخزن صفرا است عبارت از کیسه است که در او صفرا جمع میگردد و جای ... در حیال ... فص الایمن
مقابل ... او ... که در او جمع گردد ... در حیال ... صفرا از دو موضع جاری گردد و مراره
منسج است از سه طبقه که طبقه ... او غشا ... و طبقه اوسط او عضلانی و طبقه خارج او از صفاق است
و عمل کبد و صفرا ... معلوم ... جمله ثالث در بیان لوزالمعده و عمل آن اما لوزالمعده که بنقت

روانی

بهم ... انجام ...

و این حرکت از قم دو قم معده است الالیاب و دو در بیان اینکه معده قدری ... قوس کشتانی او انقدام مایل
گردد و بواسطه حرکت و رطوبت مذکوره اجزا غذا با یکدیگر اختلاط و امتزاج یافته و مساواة ... و چون ... گردد
موسوم بکیلوس و بعد ... بعضی از اشیا مایع مانند آب و شراب از معده ... و بکون واخل ... و ... وقیقه
بعد از شرب شیر ... چند دقیقه بعد ... داخل و مندفع میگردد و چون غذا بخ صورت ... کیموس
کمرد و حرکت از قم معده ... غالب گردیده و بواسطه ضغط جرم معده ... داخل ... رطوبت لوزالمعده
و صفرا ... دیگر ... بواسطه اینده در رطوبت و در طوبت ... جرم ... مذکور ... غذا که کیموس ... به
کیلوس میگردد ... باب عروق کیفیة انها را بتفصیل بیان ... عروق ... در بیان ... منفوق
گردیده و بعد مجمع میگردد ... موسوم ... غذا به ... مذکور ... مجرای ... غذا به ... بوده
صحن داخل میگردد ... گردد و چون ... ابعد از ... غذا ... عروق غذا به ... غذا ...
شد ... ظاهر خواهد بود و ... عبارت از رطوبت است ...
بالزوجه و مرارة و اگر ... مانند صابون ... و بعد اگر ... باب الکبد ... از
اجزا غذا مانند دهنیات و ملویات ... میرسانند و در کبد ... داخل میگردد
و آنچه از او باقی ماند ... مندفع میگردد و صفرا ... کیلوس ... است و رطوبت
لوزالمعده ... دهنیات ... لوزالمعده ...
... داخل میگردد ... مندفع میشود و بعد از ... غذا ...
... داخل ... و بعد بواسطه حرکت ... مذکور
... داخل ... مندفع میگردد ... غذا ... با ...
(و در بیان)

و در بیان ... حجاب ... صفاق ... زاید ... رسند و ... بطن
بطن ... از ... غلاظ ... بخار ... از او حاصل ...
آتش ... و بعد ... است چنانکه ... از حصه ... ما
تا چند روز ... جمله خامس در تعریف صفاق و صفاق عبارت
از غشا ... از ... و ... شفاف است ... با سطح باطن
بطن موسوم ... پوشیده و قریب ... از فوق و خلف ... از ... ضلع
... موسوم ...
... از حجاب ... حجاب ... پوشیده ... سینه
... سطح مقعر ... از ...
تا قریب ... شکم ... ظاهر ... شد ... شرب
... قطعه ... صفاق ...
... باب خامس از مقاله الخامس در تشریح
و تشریح الات بول ... جمیع الات ...
... غذا ... بعد از ... غذا ...
... بواسطه ... الات بول
... حاصل ... الیه بول ...
... فصل اول در تشریح کلیتین ...

جمله رابع در عمل ...
جمله خامس در تعریف صفاق
باب خامس از مقاله الخامس در تشریح الات بول

[illegible]

تشریح کلیتین

و آن عبارت از دو حفره اند بر یک شکل و انبوه لون یکی در جانب ایمن و دیگری در جانب ایسر [illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

عروق شریه بود ... شرایین ... [illegible]

... [illegible]

فصل ثانی ... در بیان ... [illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بساطه نموده موسوم بمشیمه غشاء خارج او را بیونانی خوریان و داخل را امنیان نامیده اند و در جوف این غشاء

[illegible] رطوبتی واقع است موسوم برطوبت مشیمه و به آلفوکه جنین چند روز [illegible] از [illegible] از وعاء

[illegible] موسوم به نخستین خارج میشود [illegible] زمان اوده یا چهار روز است [illegible]

جنین ماده جلیبیه [illegible] موسوم [illegible] و در آلات [illegible]

او [illegible] ظاهر شود موسوم بالان [illegible] باچند عرق اوسیه آکنده [illegible]

[illegible] که عروق [illegible] ظاهر شود و از این بابت

گفته شده که [illegible] اول جنین [illegible] و در این هنگام [illegible]

از مرض [illegible] و از مشیمه [illegible]

[illegible] ظاهر شود این [illegible] از این هنگام [illegible] که جنین [illegible]

دماغ و نخاع [illegible] و اعصاب [illegible]

[illegible] از این هنگام [illegible] که جنین [illegible]

گردیده [illegible] مشیمه [illegible] جنین [illegible]

[illegible] و در این هنگام [illegible] نامیده شده و از [illegible]

این هنگام [illegible] جنین [illegible]

[illegible] و اصول [illegible] ظاهر [illegible] و در این هنگام [illegible]

[illegible] نامیده اند و از [illegible] جنین [illegible]

[illegible] زنده [illegible] و در این هنگام [illegible] جنین که [illegible]

نزول و تکمیل [illegible] گردد و وصد [illegible] چشم او که با شکل [illegible] باشد که غشاء [illegible]

[illegible] گردد و در این هنگام [illegible] نامیده اند و از [illegible] این هنگام [illegible]

[illegible] بدن [illegible] نامیده اند و جنین از [illegible]

در رطوبت واقع در جوف مشیمه [illegible] و موافق قاعده [illegible]

در [illegible] و [illegible] ملکی قرار گیرد [illegible]

و [illegible] جنین [illegible] و چون [illegible] مشیمه از [illegible]

و [illegible] در این ماه در [illegible] و در این هنگام از [illegible]

[illegible] لهذا [illegible] میگردد که [illegible] جنین [illegible]

و [illegible] جنین [illegible]

[illegible] جنین [illegible]

و در [illegible] و در این صورت اگر [illegible]

[illegible] جنین [illegible] و با مشیمه [illegible] جنین [illegible]

و [illegible] میگردد و [illegible] مشیمه [illegible]

[illegible] جنین [illegible]

[illegible] در بعضی اوقات [illegible] دو [illegible] دور

[illegible] بگردن [illegible] و در بعضی اوقات [illegible] بگردن [illegible]

[illegible] جنین [illegible] عظیم [illegible]

خارج گردیده و صعود نموده و از سره جنین عبور به [illegible] رسیده [illegible] دیده [illegible]

[illegible] چون این عروق [illegible] و بعد از [illegible]

[illegible] جنین [illegible] دارا [illegible]

و چون از جنین [illegible] از [illegible]

[illegible] در این هنگام [illegible]

[illegible] جنین [illegible] گردیده [illegible]

[illegible] نامیده اند [illegible] جنین [illegible]

لهذا [illegible] میگردد که در جنین [illegible]

[illegible] جنین [illegible]

[illegible] و [illegible]

که [illegible] حون [illegible]

از [illegible] تمام شد کتاب [illegible] در [illegible] ۲۳ [illegible]
۱۳۰۹

مبادرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

تمام [illegible] تشریح [illegible]

[illegible]

[illegible]

هو

خزائن الشفاء ناصری

بسم الله الرحمن الرحیم
و به نستعین

الحمد لله الذی علّم بالقلم علّم الانسان ما لم یعلم و اوضح برهان اهل العرفان فی خزائن المجید و البیان و [illegible] الشافی الحکیم الکافی والصلوة والسلام علی من کان صدر الاسلام و مکارم [illegible] خاتم الانبیاء و اشرف الخلائق اجمعین تریاق ارواح الانبیاء و طبیب قلوب الاتقیاء محمد المصطفی صلی الله علیه و علی آله المعصومین سیما ابن عمه و خلیفته بلا فصل [illegible] قلوب الاولیاء (علی المرتضی) امیر المؤمنین سلام الله علیه و علیهم اجمعین و لعنة الله علی اعدائهم من الآن الی یوم الدین

و بعد در سنه هزار و سیصد و [illegible] هجری در دار [illegible] [illegible] خدمت جناب [illegible] مرضیه [illegible] محمد خان احتشام السلطنه [illegible] جناب وزیر علوم [illegible] ادام الله [illegible] مسعود [illegible] مأمور [illegible] تألیف این مختصر رساله پرداخته و در اواخر همین سنه [illegible] تحریر و ترجمه آن فراغت حاصل [illegible] کمترین [illegible] محسن ابن عبد [illegible] عفی الله ذنوبهما [illegible] این رساله را بخزائن الشفاء ناصری [illegible] و بتعیین الله [illegible] و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
کتاب خزائن الشفاء ناصریه [illegible] مقاله مشتمل است

(۱) امراض آلات نفس
(۲) امراض آلات [illegible]
(۳) در امراض آلات [illegible]
(۴) در امراض مزاجیه [illegible]
(۵) در امراض [illegible]
(۶) در امراض آلات بول و تناسل
(۷) در امراض دماغ و نخاع
(۸) در امراض [illegible] عصبانی
(۹) در امراض جلدیه
(۱۰) در سموم [illegible]

تلک عشرة کاملة

مقاله اولی در امراض آلات نفس

(۱) در [illegible] — [illegible] از [illegible] از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] قانون [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] این مرض را [illegible] مختلف [illegible] [illegible]

ان نیز با خشاف ورم مختلف شود چون ورم خفیف بود صوت متغیر و خشن و گاه با لمره خاک ماننده خس خس تا درجه در بعضی خس
وقفه شود که کوچک سرفه کند این سرفه صعب با نفس تنگی و ترشح است و در ... و سایر علامات عمومیه بروز دارند و چون ورم
شدید بود ... خارجی و داخلی شود که کودک دفع کند و دخول هوا را با خفا صوت و صعوبت تکلم و چون طول مدت بعضی
عوارض صورت با خطرها کبود و چشمان برآمده گردد و گاه به اختلاط خروج نفس کرده و ترشح ... در علامات عمومیه و در بعضی قبل از آنهم
شفا یابد و یا هلاک شود و چون ورم در حنجره در مقدمه ... حلق و حنجره مری شود و چون ... کنند چیزی شبیه بر اسل
سخن در حالت ... دیده شود و معمول ... گردد و این نیز ... علاج و ... هلاکت است
اما ورم مزمن حنجره باشد که ... و از قسم علامات ... از ابتدا صورت از مادن بوده کند و ... مفوظات
حنجره و صوت است و ... شاید ... باشد و ممکن است که ... بروز کند بدون
هیچ ربطی با اختلال ریه و ... ورم حنجره با ... با سر حنجره ... صوت و سرفه و ضعف
نفس و صورت ... حرارت ... و ... سایر علامات ... بروز داده و غالبا ... است
است و باشد که ... مزمن ... از ... بوده و ... سینه زیاد با نفس ... علامات ... حرارت
مزاج نیز ... و ... مزمن در اطفال ... در ... ذاکر ... و چه ... کسانی
که معتاد به شرب ... شراب علاج ــــــ راحت در هوای معتدل و ... و پرهیز از ...
... در صورت خفیف ... باشد و در صورت شدید ... ملح ... کنند و
چون ... ایضا ... و شمع ... کردن و ... و در ورم ... معالجات
مذکوره ... کنند و چون ... اختناق ... حنجره لازم شود ... مزمن ... سکوت مطلق و
پرهیز ... و ... و نیز ... و ... لوزه ... شیر ...
دیفتری ...

دیفتری ... و ... در ... و ... سینه باشد و ... سرفه و ... اطفال ... اشتمال حرارت
و ... صورت ... و ... صوت ... باشد ... و ... سینه باشد
و ... مزاج ... بیشتر سال ... خروج ... و ... باشد و ... حنجره
مزمن ... شود ... است

(۲) اختناق حنجره خروسک عبارتست از ورم ... که ... حنجره که ... علامات اختناق
که ... ظاهر شوند ... با ... که ... سرفه ... با ... صدای ...
یا خروس با اختناق و عسر التنفس و اضطراب ... صوت گرفته و ... که ... در حلقوم
... و ... صورت ... شود ... علامات ... سرفه مرطوب ...
شود ... علامات خفیف ... و ... علامات ...
و ... صوت ... خفیف ... مرض
... که ... مرکب
باشد با ... مرض ... اطفال ... سال و بعد از ...
نادر است و ... علاج ــــــ شر ...
سال ... و چون در عسر التنفس و علامات اختناق ... مرجو باشد ... نافع
است و ... مرکب ... مبتلا ...
... و چون علامات ... شود ...
... مرکب باختناق باشد ... و چون ... از ...

... اطفال ... و ... که ...
... و ... اطفال ... اطفال ... و ... است
... زیرا که ... دارند

(۳) تشنج و ادم حنجره ... عبارتست
از ... حنجره ... و ... که ... و ... سبب بروز
... حنجره ...
... حنجره ... و ...
... و ... باشد که
... مهلک است علاج ــــــ ...
... و ... باشد ... حنجره
... و ...

(۴) تشنج عضلات حنجره ... حنجره ...
... عضلات حنجره ... و ...
... اطفال ... و ... با اختناق ... و ...
... و ...
... و ...
علاج ... اطفال ... و ... عصبی ...
و ... شیر

... و اطفال ... و ... حنجره و ... در تشنج حنجره اختناق ... معالجات اختناق
... و ... اطفال ... باید ...
... و ... و ...
... حنجره ...

(۵) فلج عضلات حنجره یا فقد صوت ... از ... حنجره ...
... فقد صوت ...
... صوت ... معالجات ...
علاج ــــــ ... فقد صوت ... و چون
... تشنج ... باشد

(۶) ورم لوزتین حاده و ... اسباب ...
عبارتست از ... طفولیت و ... و ...
... از ...
... و ... شدید ...
... و ... و ...
... و در سنه ۱۷۳۲ میسحی ... شرق ...
... و ...

علامات — سرفه است و حیا و درد پهلوها و اطراف و صداع جبهه و ضعف کم قوه و طاقت و
لیمو اکثر مطلق و زکام و احساس چشمان و درد گلو و خشونت صوت و سرفه اکثر و قویه و موج که [illegible]
است با دانه های سرسام و [illegible] و مرکز [illegible] علامات [illegible]
بلغمی — و در نزله حار قصبه الریه وحشت غلیظ آن غالب [illegible]
[illegible] با احساس درد و قویه شدید که غالب در مدت سیر مرض [illegible] و درین [illegible]
[illegible] مریض احساس حرارت [illegible] با صداع شدید و درجه [illegible]
اطراف و [illegible] و دشنام کثیر التهیج [illegible] که [illegible] بدون [illegible]
که [illegible] شود تا [illegible] شاهد کند و [illegible]
زیاد [illegible] باشد [illegible] و [illegible] باشد ضیق النفس [illegible] است
فقط احساس [illegible] و سینه [illegible] مریع [illegible] علامات
[illegible] و [illegible] دقیقه [illegible] و طول [illegible]
[illegible] ضیق النفس [illegible] صوت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] ضیق النفس
در [illegible] ضیق النفس [illegible] باشد
[illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] معالجه گریپ — [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
(۷) [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible] ضیق النفس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
علاج — [illegible]
(۸) [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
(مجواب)

[illegible]
[illegible]
[illegible] علاج — [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] (۹) [illegible] ضیق النفس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علاج — [illegible]
[illegible]
(۱۰) [illegible]
[illegible]

و ما صرعیه با چنین عوارض ضیق نفس است الا که عقب درآید انها را خواهی عضلات تنفس با عسرت و با صدا انجام میدهد
اطفال را مبتلا کند از ابتدا تا ده تا هنگام عقب ... و خواب ظهورش بطور ... با ثابت دائم و زنگ در بیرون
التامیت و سرفه ... که با صدا ... شده و شبها شایع تر است و همچنین در ... و عقب ... یک دفعه
راحت و حرکت ... بعد ... تنفس ... جا ... تا قطع ... سینه موجود ... ضیق
مجرا و سریع بود و حالت خفگی داغ و صورت سرخ ... و کامل ... و ... که اطفال ...
که غالبا ... حرکت و نقرس ... اطفال ... عقب ... باز رو شود
خطر این مرض زیاد باشد و ... است و ... این مرض را ... عصبی ... عصبی ... دادید
این مرض در ... و ... و با ... ظاهر میشود و ... بواسطه معالجه ... پیرا ...
... شفا یابد و ... شده ... شفا ... و ... ضیق ... و ...
ریه ... که انفیزم ریه باشد گردد و به سبب ضیق النفس اطفال ... با ... شده
هامش انفیزم ریه است — علاج — اطفال ... مبتلایان ... و ...
باشد ... و ... و ... سعالات و ... و ...
و مقویات استعمال نمایند ... حرارت ... ملایم ... بیرون ... طفل
... در سینه ... و ... نمایند یا ... باید ...
... نمایند ... طبی ... و ...
... شراب و ... و ... و ... سینه ... که
... و ... و ... از ... و ... طفل ... باشد

(۱۱) انفیزم ریه — عبارت بود از ... که سبب دخول هوا شود در ... سینه و ...
... عضلات ... خروج نفس بواسطه اتساع ریه ... هوا ... ثابت ... و ...
... اسباب انفیزم حقیقی ریه عبارت از ... ریه با ... و ... التهاب
طبقات ... و ... و ... و ... مرض ... سعال ... و ...
و غیره ... که سبب مرض مجهول ... تشخیص این مرض چون ... بسیار ... است ... بسیار ...
ضیق النفس زیاد و ... ریه ... مرض معلوم میکند ... عاقبت مرض ... شفا ...
... است زیرا که ... موت ... است — علاج — ... ریه ... تنگ
نمایند و چون هوا ... باشد ... شوند ... از منزل بیرون ... و ... استعمال کنند
و مقویات ... و ... تحفیف ضیق النفس ... اغذیه ... اجتناب
نمایند و قبل از خواب غذا ... که ... طبیعت اجابت کند و چون ... موجود باشد ...
... و ... استعمال کنند (۱۲) انتفاط ریه — عبارتست از ...
... ریه و ... سبب شایع خفه اطفال ... است ... سطحی سریع کند ... باشد
... اطفال ... و ... و ... باشد ... و ... و ... روزها را اول
... علاج — مواظب باشند که طفل گریه و
فریاد زیاد نکند و ... را از دهان ... و چون ... باشد ...
... و ... طفل ... سینه ... نمایند و
... شوند ... زیاد ... شراب ... نمایند

(۱۳) احتقان ریه و ادم ریه — مرضی است شایع و بر دو قسم است قوی و ضعیف قسم اول بروز کند از
... و ... که ... در ریه ... و ... ادم ریه ... قسم
ضعیف ... از جمیع امراض تب ... حرارت ... در سینه موجود و سرفه با نفث ...
... خون بود و ممکن است که تب موجود نباشد و چون تب موجود باشد ... خواهد بود و چون
این مرض ... شدت ... ریه ... شود ... ضیق النفس ... احتقان ضعف
ریه را ادم ... ریه دانند — علاج — چون سبب ... قلب است ... جوانان
... احتقان ... قلب ... احتقان ریه نیز ... باید ... کنند ...
... علامات ... ریه باشند ... کنند ... و ...
و ... قبض ... کنند ... و ... ریه ... کنند
... ادم ... و ...
قویه است و چون مریض ضعیف بود مقویات استعمال کنند ... ریه ... و مسهلات ... نمایند
(۱۴) عبارتست از نزف الدم ... ریه ... مقدار کم یا زیاد خون ... و غالب
سبب این مرض ... است ... علامت ... است و
باشد ... اسباب ... که در ریه ... باشد ... زیاد کردن و ... زدن و
... الجزء ... خون ... در ... و ... ریه ... و هیچ
خطر ندارد و باشد که خون زیاد ... با مواد ... بسینه و ...
... و بعد از ... احتقان ریه ... قلب خارج شود و ...

... خطر است ... و ... نزف الدم ... احتقان ... ریه ...
... خطر است ... این مرض از نزف الدم ... است زیرا که سرفه که با نفث الدم ... باشد ... کنند
... و ... خون ... خارج شود ... نزف الدم شده ... سرفه ...
... از خون ... که ... بعد از سرفه ... سرفه ... شده است و ... که قبل از نزف
الدم ... علاج — ... بر سینه ... اطراف
... و ... سرد ... و ... و چون خفت حاصل
شد ... و ... و ... که ... ملایم
... و ... است ... مشروب مطبوع
که ... کنند ... سرفه ... سرفه ... در ... است
... خارج ... و ... آب سرد و سرکه ... طعام ... نهار
... طعام ... چند قاشق ... چند قطره ... مخلوط
با شربت ... بخورانند ... مسکنات خاصه مرفین
(۱۵) ذات الریه — ورم ریه بر سه قسم است اول ورم ریه ... که ... است ...
... ثانی ورم ریه ... ثالث ورم ... ریه
(۱) ذات الریه ... ورم ریه ... که ... امراض ... و ... و غیره ذات
الریه ... در جمیع انسان ... و ... و ... سالها ...
... است و اسباب ... این مرض ... سرد ... و ...

چهار روز او سه بعضی از خروج بلغم و کثرت اضلاع و جروح انها از اسباب مرض شمرده‌اند تقریباً علیه البته اگر مرض بر زیاد شود قشعریره
شدید رخ دهد علامات آن احساس حرارت شود و بعضی باشد یک لرز شود و گاه سرعت نبض و عطش و اسهال و جه و صداع
و وجع ظهر و بخر و کثرت اطراف و ضعف قوی و فقدان اشتها و بار کردن زبان و قی نیز بروز کنند پس از آن عسر النفس که علامت
لازم ورم ریه است بروز کند با وجع جنب که به واسطه سرفه و عطسه و تنفس شدت کند و این نیز علامت لازم مرض
است پس اگر بیرون تشخیص شود با تب و عسرت نفس و وجع جنب نبض از نود را که صد هفت قرعه زند باشد که
الحقان گیرد و یرقان نیز ظاهر شوند و ورم ریه منتهی شود به کبد و جیدرت انفلوانزا یا در صورت باید
انضمام شده نزد با ذات الریه که به واسطه انفلوانزا باشد (رجوع شود به انفلوانزای ریه) و با التهابات دیگر از امان
کلام و ذات الریه ها دارای از مراحل حیات دیگر ذات است علاج — باید دانست که این قسم ذات
الریه مرض است مراری و شدید یا مرض ذات الریه هر گاه به حال خود گذارند به حیثیه منتهی شود به خاصه در اقویا البته
و در صورتی که مرض دیگر با آن مرکب نباشد و باید دانست که فصد در این مرض معالجه نوعیه نباشد و تا حالتی که
مستعد آن باشند دیده نشده و اقدام به فصد نباید کرد و اما حقنه فاتره زیت یا خنک لیو ضع موضع ارسال دارند
و چون مریض قوی و سینه و سن بقابل سالم بوده و حرارت بدن به درجه چهل و قرعات نبض صد و بیست رسیده
باشد فصد مفید است والا در تیال استعمال کنند و بعد از عمل جمع حرارت با ملینه و خلط کم در هر ساعت یک
به هندلیپار مفید است و چون ضعف زیاد باشد شراب والکول خفیف و شیر دهند و املاح صدید در بهم
خاصه وقتی که مرض در شروع و ضعف ابروز کند که در ادای مرض با یدانها ما انتقال اعراق و الدیرار برود
اسهال تحت مقویات منکر است و چون سرفه شدید و خواب مضطرب بود استعمال مخدرات مفید است
استنشاق کلروفرم و زرق تحت جلدی سیفین کلرهیدرات مرفین جهت رفع وجع تجویز کنند مدات باره

(تمامی)

را مییز بهتر از حقنه فاتره زیت یا خاته خنک میدانند (۲) ذات الریه حاد ذات الریه حاد در اطفال
شود و از اثر مرض سرفه و بعد از حفظ صحت و با اسباب مذکوره هم به خاطر نکنند که با استعداد عضو مرض و منافی است بر ذات او به واسطه جراحت
ریه و چون در حوالی صلات ریه حلقه تحقیقه نباشد پس در علامت ذات الریه به جز به پس حقیقه کمتر شود این قسم ذات الریه در ریه نشود
که در سن طفولیت کلف و ذات الریه مییز که در اطفال به وزش بسیار زیاد است و ورم ریه تا لغاب همراه کند با التفف طاریه
و اسباب این مرض همان اسباب و اسباب مرض حادث پس از چند روز کلت تشریره بروز کند به حرارت جلد و صلابت نبض
و حس حرارت در سینه و وجع عمیق که از اثر تنفس شدت کنند عسر النفس و سرفه و نفث فلم که لغاب خون الود است
و نفث در در کردن کوتاها قریبات خاصه طرف مقابل ریه موف لیفی امر الهبو خاصه به طرف سالم به جهت کجاده
باشد صوت کریپتان شنیده شود و صبه مدل شود و اصوات سوفلی به این مرض که سریع در رخته در طفولیه
کند خاصه وقتی که طفل ضعیف البنیه بود علاج — سقیا تا نفع مرتفع است مکمدات بارد در ذات
الریه مییز بسیار مفید است و در بعضی جنزاز قسم مییز قایی کند مثمع فناری کرش هده تا نیز مفید باشد اخراج دم نباید
کرد وقتی که متقبلت آن موجود باشد (۳) این قسم ذات الریه هیئة شناخته شود بر خیار گرد گرفته
یا با نفث و وجع مبهم و عمیق در سینه و سرفه که بعضی بعد از غذا وقفه ها و بها رخصت یکند با نفس حال اعلام عسرت نفس
که در وقت بر از نیز یا سر با لاره طاق بروز کند رنگ زیق جا فرو رفته کوتاها قریز و از آن کوسیون در یک از قطعات
ریه صوت مانتیه محسوس شود و چون گوش بر سینه تقریبا صوت مرمر مفقود است زیرا که راه هوا
مرض قرنیز و عطش و به ورات این مرض غالب به واسطه اثر بداوت در طابت بروز کند در تمام حالات ضعف علامات
سابقه را جا شین شود رنگ پریدن در زرد و گاه ضرر رسد و صورت منتخ یا ماهیا با ورم شود و قریب گردد یا مرض بر از سه
که با زیاد طوبه مریض یا در بخار نومیدی گردد و لازم ذات الریه مزمن جنب نیان است

علاج — تربخ رخفه او با سطر استنشاق ازین ترا باشی بتوان کم نمود زیرا که بعد از رخصت از استنشاق آن تنفس
شدید می‌شود و گاه بدان واسطه مواد عفونیه از جا رانده تحت خارج شوند و این استنشاق را هر روز سه چهار دفعه تکرار کنند استعمال مقدار کم کم
مومنی و کاهش تا تجویز نمودند (۱۴) غانغرایا ریه) این مرض عفونت شود یا مریز در صورت
ماتیه مرض موضع و مرتبش و علامت ممیزه است و خروج نفث رنگ سیاه یا با واسطه قرحه در ریه مرض مشتعله شود و ضرات
حیطه در با تیر بلو در با به بروز نماید و بعضی در ورم ریه تجزیه تحقیقی شده یا عصر بیاید و بهبیت چیز انتفیرات غانغرایا ریه در کالبد
باشد از ورم ریه با حرکت وجس بود و بعضی از مبتلایان باین مرض از ابتدا انحطاط و خللت بر شود و سیاتنیره و مختصر تنفس صغیره و به سریع
کرده مریض با دو در به واسطه تب عفونت نماید و در بعضی اطراف زیاد روی شود بدون تب حدت شده مرض التهاب یا بد
یا از خامه مخرون مریض هلاک شود علاج — غذا با مقوی و شراب و مطبوخ بوت که ده
و کات نسبت به کلات عفونت و با نسبت به کود مریض فایده ندارد و ثبات مرهم و کافور و زغال نیز تجویز
نموده‌اند (۱۷) سل ریه عبارت است از حالتی در ریه که معلوم باشد که به تیز و جاد و اختر و انتر
شد یا بعضی و ذیقه و مرض رقم از بیماری مرض اند اول سل دوم حاد تا ما سل دوم از مزمنه حالات سده
مرض ریه کلیه و فلستر بی روی و قرحه ریه (اول) سل حاد
اصابت بر روی کند در چهار ان و فوانه بجمه انها که بیت و قی اکبر و و به حرارت و ساعتی یکند در اول ابتلاء
محکمه چندین بیماری شود که یکی از آنها ضعف و تب و قریب است و مریض شب بیهوده از طرف شب و عاجز و معلوم و علوم
باشد عضلات ضعیف و خیالات مشوش از خواب مریض و صبح از کار خود و ناچار خسته شود و اشتها کم یا به جرع
جوع رسد ستوح زیاد و با درد ریه عارض شود به بدون سبب معین به تمام اعضا کند و اسهال و سرطان ترک
یا بدون نوبه بروز کنند سرفه خشک یا نرم یا خروج نفث عارض شود و حقی گاه و هنگام به بدون علامات

(چلپس)

چلپس و سینه بروز نماید و نفث الدم و وجود صدر آن سینه ظاهر شود که ثابت یا محرک و مبهم و طی را باشد و به واسطه نفس
سرفه شدت کند و تمام علامات مذکوره در ریه به بدون تب مرحو و متمادی دوام کند
در در فاصله ای مرض به درجه دوم باشد که علیه‌ها یان و و فقه به درجه دوم رسید به واسطه حجیه زیاد یا شد به درجات اول
علامات این بروز تب شدید است با سرعت نبض و حرارت جلد بروز تدرن غالبا در غشای دماغ و ریه و کلیه
و کبد و طحال است مریض حتی لصداع شدید و درجه یا قحف یا مجدد و شور خیالات سالم و جواب هیچ و ما شخوذ در
خسته شود و در خواب در بر پشت یا پهلو یا با حرکت یا از اندک اوقات تنفس مریض با سکایت و خیرها در
دار اندازه نبض (از چهار تا ۱۲۰) قرعه زند از خطوط صورت آثار زجر و اضطراب شود عطش بزرگ و جبهه خشک
و سوزان است اگر چه تب به جز بعضی از ساعات روز و شب منقطع شود عدد به زیاد میشود همراه با سرعت نفس از اوقات
خروج نفس که لعاب بزرک و مستعد است بروز کند از پرکوسیون علامتی محسوس نشود و دایما بیدار و محمول
است که شش عقدا است در درجه سیم انتها درجات سابقه است ترکیبیان اعراض ظاهر شود و اسهالات با فاقه
کمه و در حینیان از خواب و تهدید و خروج بول به بدون اراده که علامت مقدمه مرگ اند ظاهر شوند
(۲) سل در ناه دخف این قسم در تمام انسان بروز کند و تغییرات موجبه آن در قدرت کول ریه
مذکور است و هیئت دیده میشود و در همه اینها وک انه که شش انها از تحت زیاد لازم دارد و در جوار جیس
رنه و کاسیکنه دهم و رک نه که عروق شده یا تیب است سینه مبدل زنند و عظام و مفاصل و جمع دانه که چندین ماه
و درین نجوا به این قسم را نباید شبیه نمود با سل سریع الیه چون علت در بیان بهم متدرج مزمن که همراه دارد
با جروحه و عروق و یا ادرار و اخیر تیفوس بروز کند شناختن آن آسان نباشد و چون در شناختن
سالم که مرض مزمن ریه در انها محض منها بروز کند عکس است زیرا که در صورت مرض با تشخیص کند تعتفر دید

که در وسعت زیاد نبض دامنه‌دار است شدید و عرق و خرخر گلو زبان و دهان و رعشات و عوارض ضعف با سرفه و ضیق
النفس معلوم است که باشد که در ابتدا مشتبه شود بجهت آنکه هر گاه قطرۀ سل منظم مکرر شود و با بواسطه عدم نفع که
ناقص بودن هضم تمیز داده میشود عاقبت این مرض همیشه خطیر است
علاج ـــ معالجه محرضات و چون مرض حمی تب باشد زیرا که اکثر مرض از تب هلاک شوند معتاد به
زیاد از که [illegible] و جهد در تنقیه مسهل باشد و ترشیا [illegible] استعمال نمود و صفیات باردیه و حرکات جدیه
و زرق تحت جلد [illegible] همه مقاومت عدم التنفس شدید میدهد باشد و سرفه را مجددات رفع کنند

(۳) قوبرکول ریه و تدرن مزمن ریه و سل قوبرکولاوی قدیمه

اسباب بروز این مرض توقف در انقباض یا در رطوبت یا در سکانه که بقدر کفایت که [illegible] و [illegible] ریه
با غیر کافی و عدم ریاضت و عرق زدن و افراط در جماع و غالباً [illegible] و [illegible] و بعض اوقات
بدون سبب معین بروز کند ابتدا تا به سرفه خشک که بنظر نمی آورد که در کما آید و این سرفه بعض
اوقات چندین سال طول کشد بدون آنکه علامت دیگری پیدا یا افزوده شود و هر گاه ریه
مریض [illegible] و بواسطه مرض دیگر غیر از امراض ریه در تشریح دیده میشود [illegible] از قوبرکولها
در ریه و غالباً نفث الدم از این علامت است که دلالت بر [illegible] میکند و نفث [illegible] یک تب دارد
که [illegible] وقت نمایان میشود که در [illegible] و [illegible] یا ضعف [illegible] عرق وافر ظاهر شود و بعض بعض
اوقات تقریباً کوتاه‌تر از عادت طبیعی باشد [illegible] تمام کیفیات طبیعی باقی است و هیچ جای
[illegible] که غالباً [illegible] است بعض اوقات [illegible] عرق [illegible] بروز کند و ضعف [illegible] بواسطه امتداد
قوبرکولها در جوار [illegible] بدون [illegible] و چون عروق [illegible] بالمرة کم یا
زیاد

زیرا شروع کند به بدن و سبب کم و زیاد بودن قوبرکولها چیز کشیده و کهنه و [illegible] تفاوت دارد
پس به موانع صورت [illegible] برای دانه که [illegible] ریه که [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] که گذشت نمایان را اصلاح جامع باین انها فرود [illegible] بعض اوقات سینه [illegible]
مرض [illegible] سطح در [illegible] اثنای [illegible] که بزرگ شده [illegible] و [illegible] علامات
[illegible] ظاهر میشود حفره قوبرکولها [illegible] و [illegible] ظاهر میشود و غالباً این [illegible]
روز با چند هفته طول کشیده و حال موصفیه غالب معقود و با تغییر باشد نفث [illegible]
به [illegible] بود و فقط بواسطه [illegible] و [illegible] صدر تشخیص [illegible] میشود و چون قوبرکولها
در نقطه از ریه جمع میشوند علامات [illegible] غالب ظاهر میشوند و [illegible] قوه [illegible]
قدام و فوق [illegible] سینه تا [illegible] ضلع چهارم [illegible] شنیده میشود و حرکت [illegible]
ریه [illegible] و چون قوبرکولها شروع [illegible] و [illegible] علامات [illegible] موجود [illegible] سرفه صدا پیدا
کند [illegible] صدا [illegible] و [illegible] صدا [illegible] [illegible] و سرفه [illegible] و [illegible] وجود
حفره [illegible] ریه و باندازه که حفره [illegible] و [illegible] صفات [illegible]
و صوت [illegible] در هم [illegible] به [illegible] که ریه [illegible] نمایان شود
علاج ـــ [illegible] معالجه [illegible] فوق [illegible] و [illegible] صفت [illegible] این مقصود
[illegible] که [illegible] از مرض [illegible] علاج [illegible] و [illegible] و [illegible]
و [illegible] در [illegible] و [illegible] خون موجود باشد بهترین چیزها در علاج [illegible]
دریا و آب و هوای [illegible] است باشد یا خوب و فقط [illegible] این [illegible] غالب

همه میکند حیات مریض را روغن [illegible] که در [illegible] [illegible] یا [illegible] [illegible] زند استعمال [illegible]
ممنوع است گوشت خام که بخوبی کوبیده قدری عرق اضافه کنند در [illegible] [illegible]
[illegible] بسیار مفید است سرفه بواسطه [illegible] و [illegible] رفع کنند [illegible] و [illegible] سرفه موقتاً نافع است
اسهال را بواسطه [illegible] و [illegible] رفع نمایند [illegible] بواسطه [illegible] که علاج کنند در رفع عرق
[illegible] [illegible] و [illegible] آنچه [illegible]

(۱۸) سرطان ریه و این مرض نادر است که اولاً بروز کند بلکه تقریباً همیشه بروز [illegible] از بروز سرطان
در اعضای دیگر است خاصه سرطان پستان و علامت [illegible] [illegible] ایقیت و [illegible] که آنکه
قبل از آن سرطان پستان موجود بوده و بصورت هر گاه حالت رئیه [illegible] در ریه ظاهر شود
[illegible] التنفس و سرفه و نفث [illegible] و وجع [illegible] صدر باید [illegible] بوجود سرطان پستان [illegible] بوجود درد
ریه خاصه آنکه از سمع و قرع صدت [illegible] شنیده شود و [illegible] در قاعدۀ ریتین بود
علاج ـــ معالجه سرطان ریه غیر ممکن است فقط باید [illegible] کنند [illegible] [illegible] به ریه [illegible]
ریه و نفث الدم [illegible]

(۱۹) ذات الجنب عبارتست از ورم غشاء الجنب
[illegible] و یا مزمن است ذات الجنب حاد [illegible] غالب بواسطه [illegible] وارد به صدر
و از اثرهای علامات [illegible] است و [illegible] از [illegible] سینه که بواسطه [illegible] و سرفه و [illegible] کند
[illegible] [illegible] ضیق النفس [illegible] و [illegible] یا [illegible] شود و از [illegible] ورم است سرفه خشک و یا یک
نفث بروز کند [illegible] بطرف [illegible] یا غیر ممکن است و غالب [illegible] باشد و مریض بطرف سالم
[illegible] زیرا که مریض بواسطه [illegible] بطرف [illegible] بدون حرکت [illegible] از طرف
(۳۰)

[illegible] [illegible] کند [illegible] نبض [illegible] و بعض اوقات [illegible] بود [illegible] باشد
[illegible] شده در علامات [illegible] بروز کند ذات الجنب را [illegible] شدید [illegible] است
[illegible] شده که بعض اوقات [illegible] (۱۵) [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] ذات الجنب [illegible] [illegible] شود
[illegible] [illegible] که بعض اوقات [illegible] بعض اوقات [illegible] که بروز
کند بطور [illegible] بدون [illegible] علامات [illegible] و یا آنکه [illegible] از قسم حاد در صورت اول [illegible]
[illegible] در سینه موجود [illegible] سرفه [illegible] و [illegible] [illegible] نبض و در صورت ثانیه [illegible]
[illegible] از [illegible] ذات الجنب حاد باشد که علامات [illegible] ریه [illegible] و [illegible] [illegible] باقی باشند [illegible]
[illegible] که مرض [illegible] از [illegible] در [illegible] [illegible] از طرف [illegible] صورت [illegible]
شود و مریض بطرف [illegible] و چون [illegible] موجود شد [illegible] صدر [illegible] سینه صورت
[illegible] شود [illegible] غالب [illegible] است و [illegible] بعض اوقات بسیار [illegible]
[illegible] ذات الجنب [illegible] زیرا از ذات [illegible] که [illegible] ذات الجنب [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] ذات الجنب [illegible] ذات [illegible] ذات الجنب
[illegible] [illegible] است و [illegible] مخلوط با [illegible] دم باشد و [illegible] نفث [illegible] [illegible] با خون
[illegible] نفث زعفرانی که [illegible] است در آن دیده شود
علاج ـــ [illegible] ذات الجنب [illegible] است [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] در معالجه [illegible] [illegible] باشد [illegible] [illegible] استعمال [illegible]

و هر روز زیاد میشود و گرم روغن ... و چون تب ابتدا عارض شده بود دو روز یا ... مرکب ... بخورند

و چون از مدت ... خونابه از ... ترکیبات ... و ... متحدر ... از ... تحت ... ایشان

و چون مرض بصورت ازمان درآمده و ... باشد ... و ... استعمال نماید ... کرم ...

... و شراب ... با ... گرم ...

... کرم آب ... از ... رطوبت ...

(۲۰) استسقاء صدری عبارت است از اجتماع رطوبت سرزیه در جوف ... از غشاء جنب ...

بود ... بیماری ... رطوبت ... بدرت ...

... و سایر ... بعض ... مربوط باشد ... مثل ... و سایر ... و ترشح

رطوبت سرزیه ... از امراض خطیره ... و مقدار رطوبت ...

باشد ... زیرا که ... موجب ... و ... تمیز ... از حفت صوت

صدر و حرکات ... و صوت ...

علاج ـــــ چون ... از امراض دیگر ... و ... مسهلات و مدرات

و ... مفید باشند ... رطوبت ... لازم شود

(۱۲) جمع شدن باد در سینه ... در ... که ... هوا داخل گردد در جوف ...

جنب ... از ... راه ... هوا از آن راه داخل ... کردد ...

الجزء ... جمع شدن ... تمیز ... از ...

(تمام شد)

... که از ... عارض شده ... و چون ...

علاج ... مفید باشند

مبحث ... اول ... متعلقات امراض جهاز تنفس است

(۱) ورم زکامی غشاء مخاطی انف معروف به زکام

عبارت است از ورم ... غشاء مخاطی جوف ... که ... از ... بواسطه ... که در ...

... از ... در ... یا ... مثل ... سایر ...

مخاطیه است ... از چهار ... روز است ... و در اطفال ... مخاطی ...

... چند ... که در زکام عارض شود از اثر ... گرم ...

... در زکام ... در ...

... ولادت ... در زکام ... قول مشهور است که زکام ... در زکام اطفال ...

با خطر است ... در اطفال ... در زکام اطفال ...

... در ...

انف ... و ترشح ... مخاطی ...

... در زکام ...

... و چون ...

... و چون ورم ... عارض شود ...

... در زکام ...

بود ... و ... استعداد رعاف ... چیزهاست ...

رعاف ... مزمن ... از افراط ... و شرب مسکرات ... و حرکت ... و ...

... که ... از ... رعاف

علاج ـــــ ... باید ...

... و ...

... آب سرد ...

...

...

... (چند دقیقه) ...

...

...

...

...

تمام شد مقاله اول

مقاله دوم در امراض آلات دوران خون

(۱) ضخامت قلب یعنی بزرگ شدن قلب عبارت است از حجیم شدن جدار قلب بواسطه ازدیاد حجم ... باید دانست که حجم ...

عنا ... مخاطی ... در ... موجود باشد ...

... و ترشح ... مخاطی ... موجود ... زکام ...

علاج ـــــ مریض را از سرما حفظ کنند ...

در اطفال ...

...

...

...

...

...

...

...

...

... مفید است ...

(۲) نزف الدم غشاء مخاطی انف معروف به رعاف

عبارت است از جریان خون از بینی بواسطه ... باشد رعاف بر دو قسم است یکی رعاف ...

... و دیگری رعاف ... از ... رعاف ...

... است و ...

(بقیه دارد)

و چون حرکت زیاد شود عضله نمی کند مثل اینکه عضلات معمولی ... عضلات ساعد در عین گیر است
نیم میشود و اشتعال در دیواره عضله قلب نیز جاری است هر وقت ... متقابل بر ان دو موجود شود
ان محرک فائق امدن بر مانع ... قوه از سابق منقبض شود و بعد ... اغلب ... عظم ... ند
چون ... در ... ان دو نباشد ... التهابات قلب ... غیر طبیعی ... منقسم ... طپش
قلب ... اوقات ... قیاس ... هیئت ... قسم ... اول قلب
... و ... دوم ... ضخامت ... علامات ... اول ... خون ...
خون ... از ... عظم ... زیاد شود ... علم ... مشرف ... ضربانات
شرایین ... و ... و ... اختلاج ... احتقان ...
... و ... ظلمت ... در هر گاه ... که باشد ...
... حلم ... ازار ... احتقان ... که
... عضلات ... طپش ... قلب ... موضع قلب
... باشد که ... قلب ... باشد که ...
... تا ... علامات ... در ...
... دو ... معالج ... باشد ...
... در ... دارد ...
علاج اگر احتقان شدید ... جایز است ... و ...
... مسهلات ... چون طپش قلب شدت داشته باشد ...
(...)

و ... و سایر حرکات ... موضع قلب ... دارد
تعاریف
(۳) تمدد و اتساع قلب — این مرض متعلق ... قلب ... جدران قلب ... باشد
وقت ... اول ... خون ... قلب ... اما ... جدار قلب ... در قسم
اول ... جدار ... مرکزی ... اتساع ...
قلب ... قلب ... زیاد ... باشد ... قلب ...
... اتساع ... بطن ایمن ... اتساع ...
... قرحه ... ذات الریه ... اتساع بطن ایسر
بواسطه عدم کفایت ... اتساع ... بطین ... دارند
در قسم ثانی ... جدران قلب ... عضله قلب ... کار ...
... هر گاه ... اتساع بطن ایمن ...
... ضعف ... اتساع بطن ایسر ... ظلمت
... و ... توقف ... این مرض چون ... باشد ...
و جنبش ... ضربانات ضعیف ... حجم قلب ...
بطن ایسر ... مرض قلب ... ضخامت قلب ... ضربان قلب
ضعیف ... ضخامت ... این مرض ... قلب ... ضعف قلب ...
علاج — ... اغذیه مقویه ... مقدار
کم ... اغذیه ... علامات ... موجود ...

... اتساع ... اطراف ... دارد ... در حاشیه ... [illegible]

... از حرکات ... و شرب ... حرکات ... عظم ...
و چون ... مانع ... کرده ... استعمال ... ترکیبات ... و همچنین در
قلب ... جمیع امراض قلب ... ضعف قلب ... استعمال ... کنند ...
... مفید است ... همچنین ... بطور ... مفید است
(۳) ... قلب — این مرض ... بواسطه ضعف ... امراض ... قلب ...
بواسطه ... ضعف قلب ... کار ... تغیرات شرایین ...
قسم اول ... عام و ... قسم ... باشد که ... هیئت ... باشد که ... این مرض ...
... علامات ضعف قلب ... طپش ... ضعف نبض ... احتقان ...
... تشخیص این مرض ممکن نباشد ... خلق ... اعضا ... ندیده ...
... قوت عضلات ... طپش قلب ... علامات ...
علاج — باید از حرکات ... اجتناب نماید و غذا ... مقوی ... بخورند
(۴) ورم ... قلب — ... سینه ... اغلب در ... امراض ... خاصه ... تب ...
... باشد ... مشکوک است ... حصول ...
... اوقات ...
... قلب این مرض ... طپش قلب ... گاه ... و جهت ...
... نبض ... عرق ... باشد ... اوقات ... و ... در حالت ...
... موضع قلب ... این مرض ... غالب ... چنین ... اثنا ...
(...)

و چون ... قلب سالم باشد ممکن است که مرض شفا یابد
علاج — ... باشند و ... نبض و علامات ضعف
قلب ... مقتضی باشد ... است که ... خفیف ... مفیدا ...
... قلب ... باشد ... قلب ... باید ... تا ...
(۵) ورم عضله قلب — عبارتست از ورم ... عضله قلب ... ورم ... این مرض ...
... و ... اخلاط ... افراط در ... و ...
... ذات الریه ... ذات الجنب ... علامات ... نبض
و طپش قلب و ... ضربان قلب و نبض ... مرض قلب ... ضعف ... این مرض بسیار
نادر و تشخیص ان ... ممکن ... چند روز هلاک کند ...
... حیات ... اتفاق ... نسبت ... دارد ... علامت ...
علاج — اگر تشخیص مرض داده شود ... باید ...
(۶) عدم کفایت ... اورطی ... عارض شود از حالات مرضیه ... که
... خون ... اورطی ... عدم کفایت ... همراه دارد ...
... قلب است از ... قسم ... وکالت ... موضع قلب
علامات — ... موضع قلب و صوت ... ضخامت قلب ...
صوت ... قلب است ... خون ... اورطی ...
کفایت ... قلب ... نبض ... علامات ... امراض قلب ...

صورت وغیره و بیماری بسیار کمتر از سایر علل قلب باشد و عموما این مرض بطور عفونتی ... ترک کند و گاه بدون
دخول باشد و در این صورت وجع شدید در موضع قلب و تنفس شدید و در پشت ضربانات قلب ... کنند
و هرگاه عدم کفایت تقاضی شود ممکن است مریض ... کند صدمه این مرض کم و ... خطر و مستعد ... کند
تحقیر ... علاج — ... ضعف قلب ... مادامی که
تعادل موجود باشد باید احتیاط نمود از افراط در اکل و شرب و شاق جسمیه و عقلیه و ... مانع شود
بعد از تحقیقات ... و عضو عام ... لازم بود و ... علاج تقاضی ... اغذیه ...
مقویه باشد که شراب ... استعمال ... که عادل بخواهد ...
شروع شود (۷) عدم کفایت ... و تضایق دهانه وریدی ...
اینجا غالبا ... کیفیت که عدم کفایت ... و گاه ... از ...
... قلب ... نیز ... که این عدم کفایت نیز ... شود و تعادل ...
... این ... همیشه ... با حالت ... غالبا مریض ...
... وقتی که تعادل ... قلب ...
صداع و ... که ... این ...
... و حالات ... ظاهر شود
علاج — ... هرگاه ...
(...) ...
... استعمال ...

(۸) عدم کفایت دولابی ... و تضایق دهان شریان ریوی
... نادر ... شریان ... عدم کفایت ...
علاج — فقط معالجه ... سابق ذکر شد
(۹) عدم کفایت دولابه زبانه و تضایق آن
اینجا نیز نادر است و ...
(۱۰) عیوب خلقیه قلب — این عیوب ...
... که این عیوب ...
...
علاج — معالجه ... که ...
(۱۱) وجع عصبانی قلب یا خناق سینه
بعضی از اطبا اینجا ... اعصاب ... و بعضی دیگر ... عصب ...
...
اینجا ... از تغییرات عضویه قلب ...
... مریض ...
قلب ...
مریض ...
... مریض ...

علاج — ... در این ... که ...
...
... که ...
... و ...
و مقوی ... المطبب ...
(۱۲) مرض بازدو یا ضعف قلب ... عبارت از ...
... قلب ... تحقیق ...
...
...
...
...
از ... قلب ...
علاج — اغذیه مقویه و ترکیبات حدیدیه ...
و ترکیبات ...
...
... قلب ...
(۱۳) طپش قلب عصبی — عبارت از شدت حرکات قلب ...
(تغییرات)

تغییرات عضویه قلب باشد ...
...
مزاج ... تغییرات ...
افراط در شهوت جماع ...
حرکات قلب غیر منتظم ...
...
... که ...
...
علاج — در ... ترکیبات حدیدیه ...
...
...
...
...
(۱۴) ورم شغاف — عبارت از ورم غشاء خارج قلب ...
...
...
... موجود ...

اصوات مختلفه ایجاد شود که اثار آنچه شنوند بعبارت اصطلاحی جرم و صوت ... درند ... که ... چون
از اصطلاحی هر طبقه بیماری که بوسیله شده است از نفخ کاذب و خواب عمیق و ... بحرکت ... یک
که بواسطه حرکت شدت کنند موجود شود صوت ماتیه با دست ... بواسطه ... طلب ... در بیمار
مسموع شود خواب ... بعد ... ودیگر ... معصم علامه در چندی معضد ...
جدا کرده باشد و نیز مرکب شود با مرض ... حالی مختلفه ... و اعراض ... اعصاب داخل اوریسماء او طی
دماغ نظایر واجد درجه ...   علاج ـــــ مثل معالجات اجنب و ... علی
قلب است و ... علامات ... حوادث در دماغ موجود باشد ... لازم شود ... در قلب
... جمع ... لازم است ... بطرف ... عظم ... دارند ... علامات
... قلب ... نماید ... از ... دماغ ... اصلی ... است تجویز شود و چون علامات
... نیز ... موجود باشد ... استعمال ... لازم شود ... مسهلات قویه و ترکیبات
... باشد اما در صورت ... طلب ... بیمار ... شده ... ذات
... اغذیه مقویه و ترکیبات ... استعمال ... و چون ...
آید حرکات ... منتج و ناتج ... طلب ... ارسال ... را نباید ...
... که ... دخواب مریض قطع شده ... با ... اعیف
حد (۱۵) انتقال شغاف   عبارت از ... توسع ... قلب ... قلب و ...
... که ... اند ... وافات ... دولتهای قلب
... صورت ... الی انتقال ... علامات ـــ مثل علامات انتقال ... یا کذب ...
(قلب)

قلب ... که ... محسوس شود ... التهاب ... مریض
علاج ـــ مثل علاج انتقال ... و ... رطوبت قلب ... غذا ... کنند
(۱۶) ورم طبقات اورطی   ورم ... طبقه ... و التهاب ... شرح ... داد زیرا که ...
... با تغییرات ... دیگر ... شرح ... طبقه ... که ... در طبقه
وسطی شرائین ... طبقه ... شریان ... علامات ... که ... در اوریسما اورطی
مبتلا ... اوریسم اورطی ... ورم اوریسم ... شده ... علامات
علامات ... ظاهر شود که ... بواسطه ... اوریسم اورطی ...
... مصاحب ... محسوس ... بواسطه ...
اورده ... ظاهر ... و ...
... از صداع ... و طنین گوش ... بواسطه
اعصاب ... شدید ... سینه ...
... شریان ... ممکن است ... اوریسم اورطی
تقریبا محال است   علاج ـــ امر کنند مریض را با جتناب از جمیع چیزها که حرکت قلب را زیاد میکند
و ... لطیف ... و چون ... سینه ظاهر ... کشته ...
... که ... و چون ... شدید ... استعمال کنند ...
(۱۷) اوریسم اورطی و سایر شرائین   عبارت از ورم محصور است که ...
... بواسطه ... (اوریسم حقیقی) ... شریان صورت ...

که ... باشد ... شریان (اوریسم کاذب) و نیز اوریسم ... است ...
... که بواسطه ... خون از ... شریان ...
اوریسم ... علامات مطلق اوریسم انست که در موضع ... شریان ...
... که بواسطه ... و نیز ... شریان ...
... شریان ... بزرگ شود و چون ... صوت ... مسموع
شود ... و ...
... بواسطه ... حرارت ...
... که ...
... بواسطه ...
علاج ـــ اوریسم ... معالجه کنند بواسطه مضعف ...
غذا ... اوریسم ... شریان ... علاج است و ...
... شریان ...
... کنند با جتناب از جمیع چیزها
که حرکت قلب را زیاد میکند ... اغذیه ... مریض را منع کنند که ...
کنند و در اوریسم اورطی ... اورطی

(مقاله سیم)

مقاله سیم در امراض آلات هضم

(۱) ورم ... دهان   ... دهان ... سایر ... موجبه ورم ...
... از ... است و ... از ... و ... و ...
... دهان ... و ... استعمال ترکیبات ... و باشد که از ... ورم
... صورت ... کنند ... مرض ... و ...
... مرض ... باشد ... دهان و ... زبان و ... دهان ... کنند ولذا ... علامه
دهان ... حالت ... میکنند ... کنند ... حالت ...
... اما ... متوسط ... زبان ... موجود شود ولذا مریض
احساس ... دهان ... کنند از ... دهان و ... طعم ... احساس کنند و ...
موجود شود ... اما ... دهان ...
... مریض ... طعم دهان ...
است ... جزئیات ... وظیفه زیاد است
علاج ـــ ... مرض ... اطراف ... باشد ... کند
... دهان ... شرب ... و چون ... استعمال ترکیبات ...
نیز ... و چون ... حرارت ... و ... علاج ... است ...
... مرض ... مرض ... لازم دارد ... مرض است
... علاج است ... اوله ... قطعات صغیره ... باشد ...

از بعضی معتقدند با محلول جوکرینات مالیده و شربت ابیار طیب است هم چنین انقا کنند و چون با نیاز رفع نشود
با محلول (مرسولیه (ایکرینه) الی عرکیزه درکیلو لب) یا محلول لکسید جیوه در یک گرم در لیتر اقیه آب الکول
را بایان مسح نمایند

(۲) ورم دهان بخشی کاذب معروف بقلاع دیفتری

عبارت است از جراحات صغیره سفید رنگ که ظاهر شوند در روی غشاء مخاطی دهان و جوار حلق و بعضی اجزا
عبارت است از جوری که ابتدا کنند بوز یکو لمهای رشف به درسفیه یا مروارید در درحت و اطراف
دهان منتشر گردند و در روز بعد یا پنج روز دیگر رنگ آنها سفید باقی ماند تحت شبیه به پرده نازک
ملتهب شوند و در روم بایم و دیگری رطوبت لثه را ترشح کنند و بایر انها جراحات صغیره هلالی شوند
که کم یا زیاد دوام کنند و التیام یابند بدون اثری از آنها باقی ماند و این مرض با همکریت یا تنفسات
باشد و در ضرورت اخیره است و مرض سرایت کننده بجاری صفحه و با این مرض تب کم یا زیاد شدید
همراه کند و حلبه درش در اطفال و جوانان است و تحریک سوختن فی طر دهان و درد
و التهاب ملتهب شده طبیب بود مرض اند و سایر علامات ادامه دهان از قبیل بوی دهان و ترشح
بزاق و درد جویدن هم بخوردن غذا و وقت بلع و تکلم و گاه ابانت غده تحت فکین بزرگ میشود و در
اقسام مزمنه باشد که مرض سرایت نیز تمام الت غذا و در ضرورت تنفس و تکلم و نفخ شکم جو زیاد و مزمن میشود
علاج —— در حالت سال مشروبات مقویه خطره که ما تیر التهاب کنند و چون جراحات مزمن باشند
محلول ضعیفه خالص یا بادوار مراقبها نه و چون مرض حفت یافت مشروبات طبیعت را ترکیب کنند
قابضات و مشروبات ترشی بدهند و درد شدید و علامت ضعف ساری نمایند بواسطه مالیدن جوهر
خالص با الکل داد یا مالیدن الکل خالص و یا آب کلوریه ریزپی سفید یا کافور زاج سفید مکرر بشویند
دو رنیش

در بعضی مکرر دهان و لثات بواسطه التهاب ورماتها

(۳) ورم دهان دیفتری معروف به ... دهان ...

در این ورم ترشح سفید در ... لثه فی طر حاصل شود و تقسیم کرده ... از این حیث ... لثه به ... جدا ... بواسطه
ترشح ادویه ای ... مخاطی گردند و جدا از ... لثه که ... ورم و اثر را باید ... ازین غشاء
ظاهر شود و این مرض عارض شود و بواسطه استعمال ترکیبات زیبقیه یا خراط دکاه بدون سبب معین بروز کند خاصه
در کسانیکه معیشت ردیه از ... دارند و این اشخاص از مرض ضعف ... بروز کند
علامات —— چون سبب خراط در زیبق بود و درد لب ... فاصله لثه ... المکان ... قرح
و ... شدت کند از ... و تکلم و نیز ترشح غذ و ... ضعیف زیاد شود ... مریض نتواند خواهد بود دهان
لب ... اس ... بواسطه تعفن ... مخاطی ... در ... لثه از ابتدا قرمز تیره و بعد سفید باشد و باید که
لمس خون از آن جاری شود و باید که اطراف لثه حیط به دندان متلاشی گردد و دندان ها بر هنه مانند دهند
مجاور انها شده موجب گردند و از دهان ... لعاب خون آلود جاری گردد و وقت ... و شرب ... موجب شود
در حالات عمومیه ... باشد ... بقرارت ... موجود یا مفقود شود
علاج —— دهان را بواسطه معتقده اب ... خالص یا با شراب پاک کنند و قروح را با محلول خفیف جوهر نمک یا
محلول نمک جیوه اوی کنند و از داخل کلرات ... تجویز کنند ... بدون ... در ... است و ... از ... به
... قروح است ... جوهر ... کلرات ... طفل کم ... روز ... خورد
ده ... از آنها ... مثقال ... در ... ادرکیلو مثقال که ... آب ... باشد و این ... ها
رفع ... دهان ... و قروح پاک و التیامش سریع شود

(۴) ... سنوات و قروح دهان

این قروح ... که از ... گاهی ... و ... باشد ... صفحه ... دهان ... مواد ... و ... اطفال
معمول است جاری شده با بوی دهان و این قروح بدون خطر ... اطفال ... باشد که ... ذکور
و سایر علامات ... دهان در ... قروح ... و ... از ترشح رقیق ... بالن ... قرمز باشد و ... که
موجب ... مریض ... خاصه ... که ... بوجه ... بدون بثه ... از قروح دهان ... ولکانیات ... در
قروح ابره و ... دهان چندان ... خیانه علاج —— ... صغیره که در طرف زبان
... فقط از حفظ دهان ... تک ... و ... رفع شود و در قروح سال ... اصل انها ... باید
... با محلول خفیف ... رفع شود و در قروح ... که ... ماده ... داخل کلرات ... تجویز
... قروح ... دهان ... لازم ندارد

(۵) قروح کوفت دهان

قروح ادیه کوفت که ... بواسطه کوفت در دهان بروز کند ... است خاصه در دهان اطفال رفیع ... سرایت
... از پستان مرضعه ... و بواسطه ... در دهان ... اشخاص ... بقروح کوفت دهان بروز کند
... قروح ... باشد ... از ... باجزا جوف دهان ... در جلو ... کوف
معروف ... باشند ... زبان ... بالرطوبات زبان
علامات قروح ... جامع دهان است ... و ... دارد با علامات ... دهان
... سفید زبان بدون ... ظاهر شود ... قوی ... وکات ... با ... و
تکلم ... علاج —— ترکیبات زیبقیه رفع مرض میکنند ... را
ریش

ریش ... که ... بود ... دهان ... از کوفت ... صفیه
زبان نیز ... کوفت ... بر طرف شوند

(۶) ... دهان

این ... از علامات ابتدائیه ... باشد و ... لب ... که ... ...
ترشح ... و لعاب ... دهان ... بخار ... و ... خون جاری شود در ... دهان بوی
... با خون متعفن شود و ... دهان ... با ... علامات ...
علاج —— ... حفظ ... و تعفن ... و ... مضمضه ... و ... که
... از ... و ... که ... دهان با ... محلول ... شراب و چون مرض ...
... باشد ... از محلول ... رفع ... دندان ... قابضات و محلول
زاج سفید ... نمایند از ... (۷) ...)

در این مرض وجود ... طفیلیه ... که ... در سطح ... فی طر دهان ... این مرض باشند
این مرض ... کند ... از چند روز ... یا چند ... ماه ... و
... مرض ... است ... است ... و ... رفع ... و ... مخصوص ... طاهر
صفیه ... فی طر دهان ... مخاط دهان با حرارت ...
... رنگ ... و ... در ... مخاط دهان
خاصه ... و ... زبان ... تکه ... رقیق ... با ... احداث کنند
... مرض ... خطرش کم است ... چند ... دفعه ... و ... این ...

مهم آنست که با بزرگی رفع شود و دیگر ظاهر نشود و چون کنفلوات [illegible] علامت صعب [illegible] زیاد شد
و در زبان [illegible] زده شود و در [illegible] ورم سرایت [illegible] ظفرا
حرکت [illegible] اطفال [illegible] لعاب [illegible] موجود [illegible] رنگ [illegible] دارد
شروع داشتن و سطح باطل زبان
علاج — [illegible] اطفال رضیعا [illegible]
[illegible] لعاب [illegible] بنویند [illegible] بود [illegible]
[illegible] [illegible] را از [illegible] و چون [illegible]
و صورت [illegible] [illegible] و چون مرض [illegible]
داب [illegible] و چون [illegible] موجود [illegible]
استعمال کنند
(۸) ورم زبان
[illegible] که [illegible] صورت [illegible] حرکت [illegible] که در سطح زبان [illegible]
کند [illegible] و غیره [illegible] زبان [illegible] که از [illegible] زبان [illegible]
[illegible] زبان [illegible] و [illegible] زبان [illegible]
[illegible] و [illegible] سطح [illegible]
[illegible] که [illegible] دهان [illegible] از دهان جاری [illegible]
سطح [illegible] و [illegible]
باشد و ورم زبان [illegible] موجود [illegible]
کرده [illegible] زبان [illegible] کرده [illegible] موجود
باشد

باشد و [illegible] زبان [illegible] علاج [illegible]
[illegible] و حرکت زبان [illegible] وجع [illegible]
[illegible] زبان [illegible] از [illegible] از دندان در زبان
علاج — [illegible] سطح زبان [illegible] قطعات [illegible]
[illegible] و چون مرض [illegible] زبان [illegible]
[illegible] قطع [illegible] و در ورم [illegible] اطراف [illegible] دندان [illegible] و در ورم زبان
[illegible] سطح زبان [illegible]
[illegible] استعمال نمودن [illegible]
[illegible] ورم [illegible] زبان
[illegible]
(۹) غانغرایا زبان [illegible] در حالت [illegible]
[illegible] اطفال [illegible] و [illegible] امراض
[illegible] مرض [illegible]
ورم [illegible] اطفال [illegible]
[illegible] غانغرایا [illegible] از دهان لعاب خون
[illegible] جاری [illegible] بعضی از قطعات غانغرایا [illegible]
خارج [illegible] دهان [illegible]

[illegible] و [illegible] صورت [illegible] سقوط [illegible]
[illegible] صورت [illegible] رنگ [illegible]
[illegible] طفل [illegible]
علاج — [illegible] و غیره [illegible] دهان [illegible] از [illegible]
[illegible] و [illegible] شراب
[illegible] غانغرایا [illegible] استعمال [illegible]
(۱۰) ورم [illegible] دو ورم [illegible]
[illegible] از ورم [illegible] این [illegible] ورم
[illegible] اطفال [illegible]
اطفال [illegible] در [illegible]
[illegible] موجود باشد [illegible]
[illegible] و غیره و باشد
که [illegible] ورم [illegible]
[illegible] اضطراب [illegible] و ضعف [illegible]
و اضطراب [illegible] علامات [illegible]
[illegible] ورم [illegible] صورت [illegible] ورم [illegible]
[illegible] حرکات
(۱۲)

[illegible] دهان [illegible] صورت [illegible] از
[illegible] و [illegible] ورم [illegible]
[illegible] از [illegible] مردان [illegible]
[illegible] ورم [illegible] ورم [illegible]
[illegible] زبان [illegible] وجع [illegible]
[illegible] موجود [illegible]
[illegible] ورم [illegible]
[illegible] ورم [illegible] حالت [illegible]
[illegible] مردان [illegible] و [illegible]
[illegible] خارج شود
علاج ورم [illegible] از [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] استعمال [illegible]
[illegible]
[illegible] صورت [illegible] ورم [illegible]
[illegible]
صورت بود (۱۱) [illegible]

اغلب مرض عمومی مستقل نباشد بلکه عرضی است از امراض مختلفه مثل امراض دهان و گلو [illegible] و وجع اعصاب زوج
پنجم و عقب [illegible] که بعلاوه [illegible] یا [illegible] در حمیات و [illegible] رحم و [illegible]
و اختلال [illegible] و در [illegible] اول [illegible] مقدار [illegible] که [illegible] دهان در مدت ۲۴ ساعت [illegible]
ده الی دوازده وقیه است و [illegible] از اندازه زیاد مرضیه ترشح لعاب [illegible] دهان
جاری شود [illegible] باشد که [illegible] و [illegible] دهان و حلق [illegible] و [illegible] اعصاب [illegible]
[illegible] است [illegible] و [illegible] لعاب [illegible]
این لعاب در روز [illegible] شش الی هشت رطل [illegible] خواب [illegible] زیاد [illegible]

علاج — چون سبب امراض دهان باشد معالجه آنها کوشند و هرگاه سبب ترکیبات [illegible] بود [illegible]
و نیز در وقتی که سبب امراض معده و رحم و [illegible] باشد [illegible] معالجات آنها کوشیده [illegible]
باستعمال [illegible] و [illegible] محلول زاج سفید و [illegible]
[illegible] و مطبوخ [illegible] از همه [illegible] است

(۱۲) ورم ته لهاة حلق — [illegible]
مرض [illegible] در اطفال و جوانان و چون [illegible] ورم [illegible]
است [illegible] حلق [illegible] مثل [illegible] و [illegible]
[illegible] حلق و [illegible] احساس [illegible]
[illegible] ورم حلق خفیف [illegible] ورم ته لهاة دهان [illegible] زبان
[illegible] حلق [illegible] ورم [illegible]
بروز کند

بروز کند که [illegible] چند روز شفا یابد [illegible] مرض [illegible] خفیف [illegible]
[illegible] ورم [illegible] لهاة [illegible]
[illegible] ترکیبات [illegible] استعمال [illegible] مسکرات [illegible]
[illegible] ورم [illegible]
[illegible] ورم [illegible] حلق [illegible]
[illegible] خفیف [illegible] بروز دارد

علاج چون ورم خفیف بود [illegible] که در [illegible] رجوع [illegible] کنند
[illegible] که [illegible] حلق [illegible] و در صورت [illegible]
[illegible] چون [illegible] کنند [illegible]
[illegible]
اب [illegible] محلول زاج سفید و [illegible] و [illegible] در ابتدای مرض [illegible]
[illegible] زاج سفید یا محلول [illegible] در [illegible] آب [illegible] و در ورم [illegible]
[illegible] استعمال [illegible] است یا محلول [illegible] و ترک مسکرات [illegible] لازم
است [illegible] محلول [illegible] نافع است [illegible]
[illegible] در [illegible]

(۱۳) ورم غشاء کاذب حلق — [illegible] بروز [illegible] حلق
عارض [illegible] از ورم [illegible] حلق [illegible]

[illegible] غشاء کاذب [illegible] غشاء کاذب [illegible] بروز [illegible] باشد که [illegible]
بود و در [illegible] از [illegible] حلق [illegible] بوده [illegible]
[illegible] علامات [illegible] علامات [illegible] ورم [illegible] حلق [illegible]
[illegible] ورم [illegible] احساس [illegible]
[illegible] حلق [illegible] غشاء کاذب [illegible]
[illegible] حلق [illegible]
[illegible] غشاء کاذب [illegible] باشد [illegible]
[illegible] حلق [illegible]

علاج — چون مرض [illegible] باشد [illegible] ورم ته لهاة [illegible]
و در ورم غشاء کاذب حلق [illegible] غشاء کاذب [illegible] غشاء کاذب [illegible]
[illegible] ۱۴ ورم [illegible] حلق [illegible]
[illegible] حلق [illegible] غشاء کاذب [illegible]
[illegible]

(۱۵) ورم لوزتین — ورم [illegible] حلق [illegible] لوزتین [illegible]
[illegible] متورم [illegible] متورم باشد [illegible]
[illegible] غشاء کاذب [illegible] متورم [illegible]
[illegible] لهاة [illegible]
(دنبه)

که [illegible] دهان ظاهر شود که [illegible] در جوف دهان و حلق
[illegible] ورم [illegible] حلق [illegible] لوزتین [illegible] لوزتین [illegible]
باشد چون ورم [illegible]
[illegible] و چون [illegible] خفیف
بود [illegible] حلق [illegible]
ورم ته لهاة حلق [illegible] لعاب [illegible] زبان
[illegible] دهان [illegible] دهان [illegible]
[illegible] ورم [illegible]
تا سه چهار روز [illegible] علامات [illegible] مریض از [illegible]
[illegible] علامات [illegible]
[illegible] علامات [illegible] ورم [illegible]
[illegible] علامات [illegible] ورم لوزتین [illegible] حلق [illegible]
[illegible] خفیف [illegible]

علاج — [illegible] لوزتین [illegible]
[illegible] زاج سفید [illegible] باستعمال [illegible]
[illegible] زاج سفید [illegible] مثقال [illegible] مطبوخ [illegible] زاج [illegible]
[illegible]

نچ در فاده معمول باید به بروز که اند گرفتار رده بوده باشند دیگر در ناحیه زود بزود وجوش شنند و پس از ظهور تموج باید
عن بلا فاصله در فتح نمود امراض ناشیه منضجه دم کرده با پونه و امثال آن و بخور دادن با عطر ... تا ریگ بکوش یا تمیع
معلوف نموده باشند یا با ناخن بشکافند و مضمضات استعمال شود که باز شدن دمل بغیر ازطریق ممکن نباشد و مهمه
بسیار مفید اند خاصه وقتیکه علامات میدن ... موجود باشد و در ورم مزمن لوزه اوله داخلیه را ممکن باشد و چون
استفراغ لوزتین ناشی باشد از ترشح ورم و انها باید محلول زاج با کف چینی یا تنقیه خفیف به استعمال نمایند که
هر دو لوزتین با ناخن و گاه باره بزرگ کردن وضع نموده تا ... در حلق جمع شده و در صورتیکه ضخامت در لوزتین
ظاهر شود آنست علاج جز قطع و اخراج آنها

(۱۶) ورم حلق کودکان — اینست بو در ابتدا حلق تنگ شده از ساير اطفال او را ... حلق تمیز داد
و اما چون مریض چنین ... باشد و ... از و جع متوسط است در مدت ... ظاهر شده باشد و از ...
عادیه رفع نشده باشد میتوان حدس زد که ورم حلق کودکان خاصه انکه بواسطه استعمال ترکیبات زیبقیه کاین
مریض حاصل شود — علاج ترکیبات زیبقیه استعمال کنند و در قروح حلق که منتهی بفساد
منتهی باشد چند شربت از عرق الکافور محلول کلرات پتاس و هرگاه قروح بسرعت ممتد شوند باید بمحلول
سنگ جهنم یا قلمهای ... اداغ کنند

۱۷ جراحات حلق — گاه دیده میشود در حلق زخم ... ممتد و فساد حلق ادراک میشود
شوند به ... خاصه در اطفال و غالبا منشا آنها سم شدن قوای حلق است گاه به ... از ... و در حلق
... گاه حلق حال و گاه ... اوخیه تنفس دشمن ... خون و امثال آنها گاه انجرش ... ختم
... بالاخره چون مرض منتهی باشد بالاخره بود ... از چندی قبل از ... حرکات کردن یا
(سایر)

سایر جوارح اغراض فضار دیده شود و در غیر ... خاصه در اطفال تمیز بیفت بسیار بکرات دفعا باتفاق اطفال کودکان
حیوانات ورم فضا و خناق و حلقومات سخت ... دلچه ... از اینست ... جریان تا ورم حلق کمتر ... چون بدقت در حلق
تفتیش نمایند تشخیص این مرض داده شود و از فرو بردن لکت در حلقوم ... ورم نرم متموج احساس شده و انجره را گاه ... آنجوخود
در حلق و غالبا اشخاص مرض ... است — علاج — باید مبادرت نموده باز نمودن ورم ... باشد
زیرا چون که آن حلق بادشته و یا بواسطه ... طبیب

(۱۸) ورم حلق لودویج
گاه بقاع دهان و زیر زبان ... بین عضلات زیر زبان عضد مرضع تحت فک و ... دایم مغز ... عارض شود که بزودی
... بدل گردد ... و ... ورم خناقیت ... و مرضیکه در ... حکیم معروف لودویج اول کسی بوده که این مرض را
شرح داده و گفته ... باشد لیکن ... که بواسطه ... مرض ... منضم باوده کنند حوضه ... اشتغال ... میشود
در بیرحمی ... و سایر امراض تسممیه ... ایجاد ... اما ... باشد ... از ... عضلات تحت فک دایم ...
در داخل دهان و ظاهر احساس شود و ... بحکم طبیب باقی است ... و در ... تحت فک و از طرف فوق
تا عضله ... و ... از داخل ... و ... دلچسب ... شود و حرکات زبان ... و باز کردن دهان مشکل شود
در غالب تب متوسط ... باشد ... و چون ... شود ... و تموج حاصل شده ... و در حلق ...
ظاهر شود ... و تقیح ... عفونت ... خارج شود و گاه در نتیجه بواسطه ادیم ... و
اختناق یا سم ... خون موت در رسد — علاج — ابتدا مقدار زیادی از حلق بجوار
ورم باید ارسال ... فایده ... و چون تموج ظاهر شد باید ... بواسطه شق عظیم خارج
و چون ... اختناق بود شق ... ناید ... قطع ... لازم شود و چون ... خارج باشد
... استعمال ... است ... یا ... یا تنقیه ...

(۱۹) ورم مری — ورم ... مری عارض میشود از اکل اغذیه حاره و بسیار گرم و انواع اطعمه
مریر ... ورم ... کاذب مری ... در ... دیده شود و ... وقت وجود ... ورم ... کاذب ... در ... حلق
... و ... ترکیب ... حمیات ... قوت احساس مری ... معدود ... با ... جمیع اغذیه ... ماده
... مری ... و در ... از ... شده ... که ... از ...
... شده ... و ... در ... سینه ... و ... زیر ...
... و ... بواسطه ... شدید ... عوارض تب ... مرض ... شده ...
رفع میشود و گاه موجب تضایق مری ... گاه موجب ... پاره شدن مری ... خفیف ورم
... مری ... اضطرابات ... دیده شود
علاج — ... خفیف ... ورم مری ... مرض ... و گاه ...
... ورم ... اثر ... باید ... خارج ... گاه ... سطحیه یا ... یا ...
... استعمال ... باشد ... ورم ... باید ... نمود ...
... یا قطعات ... و ... چون مریض ... باز ...
باید ... اغذیه ... مریض ... و چون ... باشد ... استعمال ... حقنه

(۲۰) تضایق مری — اینست گاه ناشی میشود از ضغطه واقع بر مری و گاه از ... تولدات مرضیه در
جوار مری و گاه از تغییرات جدار مری ... اتفاقی باشد از ورم مری اینست از هر سبب که حادث شده
باشد ... بدرجات ... اعراض ... خطر ... که ... مهم ... تضایق موجود باشد ...
... حرکات ... و شرب ... رفع میشود ... جامد ... در ... حلق ...
مریض

مریض احساس کند ... غذا ... نمیتواند بلع نماید ... مواد ... مایعه نیز ممکن شده غذا ... جبر گردد
... بعوق شود و تشخیص حقیقی ... داده میشود ... استعمال کنند ... مریض تخفیف شود ... بواسطه
عدم ورود غذا معده و ... مبتلا ... مریض ... شود
علاج — معالجه ... بجهة ... طبیب ... و ... باشد ... حاصل آید که
ابتدا ... داخل کنند ... ممکن شود ... و ... مری و چون ... مری ...
... است ... باید ... مایعه ... استعمال ... از ... و ...
غذا ... تا مواد ... دفع شود ... غذا از ... گردد

(۲۱) سرطان مری — بروز سرطان ... مری ... و ... سرطان سید
... چون ... مریض ... و ... شود ... مریض ... حرکات باشد و چون ...
... مری سرطان ... و ... سرطان ... در ... و ... باشد ... و ...
... جهة ... مبتلایان بسرطان ... علاج — تدبیر ...
سرطان با ... خطر ... باید ... مریض ... حقنه ... او ... تغذیه حقنه
... مفید باشد

(۲۲) امراض عصبانی مری — (۱) ... اینست ... قبض ...
... از ... و ... در ... مری ... انتشار ... تشنج مری
... موجود ... و ... از ...
... (۲) ... ... و ناشی میشود از ... یا
... با ... از مرض ... خود ... و گاه ... ۱

اینست شدت یوجع معده با قوه و قدرت باشد و نوبه ان غالب بود نیکه درپی آمدن غذا انقبض و لیف فباه قادر بیاورد باشد و تقریبا همه حال که جلفاتی و نوبه های اختلاف و گاه التهابات شدید در عضلات حنق شود و بیرون انکه نوبه درد تمام شود عادة هنوز را اعراض انبساط برطرف شود لکن گاه در بعضی از انیزمن چندین هفته بلکه چندین ماه دوام کند

علاج — معالجات و مواظبت برطرف امر مخدرات فاصله یاد دفع تشنجات مثل سنبل الطیب والقوشه و حقنه های گرم گذارده بود و چون مواد آنها ممکن نباشد ملهم حقنه استعمال نمایند

(۳) فی ثالث تشنج عضلات معده بر طبق انتظار علاماتی اند که قی از سرعت شبیه میکند با ترشح دائم و گاه اینست که هر گاه با اعراض دماغی و جوش شکم و اینفر و هر گاه تمام تشنج بیع معلوم گردد و چون اشخاص شبه قی برسد و مداوا حسبه سهوی بیع شود تا نقاوت کند و ویات علاج — مرفاصله را چون غذا قادر علاج ان شوان رفع نمود و آنها در دفع آن و بالجمله ایشتر کاه مفید باشد

(۲۳) درم نزله حاد غشائی دماغی معده نادر است که قد تشریح بعضی آثار نزله حاد سریعاً میرود و وقت که ممکن باشد دیده شود و غشای مخاطی قرمز شده و نسج آن رخو و سطح ظاهرا پوشیده شده از یک مخاطیه لزجه و غالبا در اطفال در بعضی طفلیه بر روی آن در سعه نیز دیده شود و اما ملامتی معده که در بعضی اطفال دیده میشود و منشأ علامت مشیه زیرا که او محاذاة آن مطابقت است با وصف حمی طفلیه که قائمه ملیه بین معده و جمیع احوال علامت غشاء مثبت از آنها به دو قسم تقسیم نمودند اول مرض قی تا سود در غشاء مخاطی معده است هر قیناة دیده شود که هر گاه دیگر این غشاء از غشیه مخاطیه مشابه شد با تغیرات ترشیح میشود زیرا که ترشح عصیر معده شبیه همراه دارد با احتقان عظیم در غشاء مخاطی معده که عقب آن اید انها ترشح مخاطی فراوان و انفصال انسجه زیاد را از تنوع مهاری تشریح و ابتلاءات هیئه مثل ساده تغیرات مرضیه حفظ نیست به این سبب اعمال کند با افراط بسیار دیگر موجود (که در موارد است)

که مرسوم است بحکم مهضم با بیان تکوین کوتاه مرصبه عموما و دوام ترشیح مخاطیه را ممکن نمیتوان گشت می شود نزله معده و زیرا و ایضا عادی او عادی عرض است و در حالت ثانیه مجدد باشد پس دوام تر ملامسه و دیگر کوبید که از معده کو رخ کاورز نمودن شده استعداد با مرض ملتهبات با اختلاف اشخاص و سبب اشتداد از دیاد معرضات عصیر معده است و لذا استعداد مبتلا بیان به این مرض همیشه است و هم زیاد میشود در مبتلایان به رو العقیه که ترشح عصیر معده در آنها نقصان یافته باشد و گاه ما جازم نباشد مرض نزله تکرر و فاصله شود و نیز آنها که مبتلا شوند مسکرات و اطفال مدتی بعد آنها منتظم است و آنها نزلات معدیه پیش بروز کند و هم کسانی که همه چیز و هیچ شده استعداد این چیز شود و از اسباب تمهّه نزله معدیه است او حال استقرار زیادی اغذیه در معده اگر چه که العضم باشد و دیگر اکثر اغذیه عسره الهضم است و او معه ارتباط باشد و اغذیه فاسده مثل گوشت متعفن و شراب ترش و در اطفال ارجع که دران تخم اسید می شروع نموده باشد و بعد از تهیج غشاء مخاطی معده بواسطه اغذیه بسیار گرم یا بسیار سرد و اده زیاد و الکل و سیرکه و مامات و دیگر چیزها که تولید تامه را ضعیف کنند یا حرکت معده یا مثل افراط در مسکرات و محمدات خاصه ترکیبات چینیه و بسیار باشد که نزلات معدیه بروز کند و از اسباب مواد مثل نزله معدیه و ایضا در اعراض مزاج دارد باب مهمه نزله هم چو معروف حمیه افرادیه) علامات — نزله معدیه حاد قبیحه آنشده که همراه دارد با تخفیف و غالب حاصل میشود بواسطه عبارات حفظ صحت و معروف است با اشتعال معده (امیاز اکه تشریک) اشتیاق داده میشود هم بود تزکیست و تفوز یه که بعد از آن حرارت و قیه بروز کند و حوارت درسر وجود و گرمی و اطراف ظاهر شود و چیزی حمیه که همه ترش چنگه و با احساس قیء در روی شود اسیف و اشتها کم و عطش زیاد شود که است از غذا و تنوع و طعم خمیر از آن و لثه بودن آن با بورسیان و چون مریض از جمیع اغذیه بیمار کند یا روز بگیرد اعراض مکرر غالب بوده و رفع شوند پس مواد فاسده معدیه از ابواب میرسد با معاودگاه مجدد برطرف شود و بواسطه اشتغال با هضم اعصر قوز المعده و ترشح سیر و هضم لاهو گردد و در غالب دو هشت روز انجامد دوام نماید و ترشح موارد و حرکات امعا زیاد شود بر اشغوح دقایقرده ها

کاه او جامع بر در کهنه کمر بواسطه خروج ریاح خفیه از قبل حقت یا در برابر امعاء بیرون کرد و بعضا از عرض اشیا است اما نزلات بیخته معدیه تنوع دارند از مواد ترش و مدیر مخلوط با مواد مخاطیه و گاه بعدا از رطوبات مختلفه مکرر شود و در وقع حق مواد ثنیه برزنگ باشد بواسطه مخلوط با صفرا و صعود اعراض متاکمه معدیه شدید و اعراض شیر شد بعض مخاط متورط با هر شده مثل اسهال زیاد لزوم مواد مانده کم که گاه با صفر و گاه بودن خروج است و همیشه ملیق ترازوی اسهال احساس است زیاد کند بلکه گاه پیرانه چند روز لطفا قاصد اید و گاه درة و اسهال شدت زیادی کنند بقسمیکه ناشی شود همیه افرادیه

اما مهیه افرادیه — عبارت است از شکل از نزله معدیه حاد که مفتوح شده باشد با معلق مسقف باشد ترشح زیرا از اشیاء است که در معده و امعاء با علامات و بر اسپال که و همیشه غالب مدتها ملتبات میبرد کند و جمع کثیری از مردم را مبتلا نماید و غالبا بروز شی دفعه و کلسب باشد که مریض احساس کند نفع ریاح در شکم غثیان دفع عارض شود انها فقط چیزی مهضمه و مواد آنها از روی با طعم و مواد و از ان قیء و اطعا و سهال عارض شود از مواد رخواه چیزی پی مواد است که دفع شوند و هر قدر مقدار آن کم شود در شاشی نیز کم شود و قوه و اسهال تقریبا یا در ربع ساعت تکرار شود بول کم جلد خشک سیما متغیر چشمان حاره و النهابات موجه عضلات ساق با حقه و دفع اطفال و چون اسهال ضعف عصبیه که کوسه همراه شده باشد با انقباضات رایع بی رنگ دار آن شد و زیاد شد آثار مسرشیه با عرق و صرع با جو مهیه افراد نیز شکل شود صورت شبیه همیشه و بابد که همیه و علاوه بر این نادر است بعد اکثر آنها زوال عرضات قلب و تنفس تا خود بپایان بر دو ت جلد چنانچه در دوا دیده شده ممکن باشد پس طبیب باید مایوس نشود مادامی که مرض دوا نیست زیرا که شخص سلیم البنیه تقریبا همیشه وقت از مهیه افرادیه هلاک نشود و غالبا و اسهال پس از چندین ساعت برطرف شوند و نادرات است که تا دو روز دوام کند پس جلد گرم شود خواب را رفع دهد و نادر است که مهیه شدید برگشتی شوند بر درد متدوبی کلی و اطفال و شیوخ یک ثلثه که مریض بوده اند

اما مهیه طفلیه

اما مهیه طفلیه — در احوال ساعت در اطفال رضیع صفات مخصوصه دارد و کمتر باشد از شدید اطفال پیشتر مادر دیده و در درجه خفیف که اغطاب مهم بواسطه تحول اغذیه باشد (سؤ هضم) در حالت ظاهر طفل از کیفیت و دیدار رنگ بر پی چشمان حاطه باشد از مواد تیره و صقل یا پیه بعد از رفع علت عارض شود از تیره عصیر منعقد مشابه است ازان قیر منعقد که تیمم است از اشتعال معده و بعد از ظهور این حالت اسهالات معدیه نیز غیر طبیعی و گاه مخاطیه و باشد و فقط صفات اسهالات معدیه علامت واحده آن نزله معدیه باشد با مکیه ساخ با خواص اسید و رنگ سبز یا نیز زرد رنگ با تعقدات سفید رنگ که بعد از مدت از انها شوند استنا خارج شود و این حالت و اسهال خبرا طفال و فریاد و اضطراب اطراف منع و ظرفی حیل دیکور شوند با قرات مختلفه و در احوال احتقوم نزله معدیه اطفال (مهیه طفلیه) اطفال با خطاط عظیم سریع عارض عارض شده بیماسیر چشمان منطبق لبها و نبض دیا با نبض رنگ ملک حرارت بدن متعلق کم شدت کرده صورت و اطراف سرد و ضعف حرکات طفل و رنگ فاسده صعب است و لذا با حرص زیاد بچه رنده و خراب شده طفل و حالت قبرابیزر بر وسطی شود و با این ضعیف و عضو اطفال هلاک شوند با تشنجات و حواس عرض که حقیقته باشند از انفرد دماغ مرد و ف بکس شده و سفال و مید نیز شیه التهاد دماغ و معرفت یافته و در انتاج مادة انقضا از یار بجکس

علاج — در مهیه طفلیه باید شیر طفلان باشد میز در افاقه مادر دفعه باشد و چون چون کم حمیت در شیر همیشه باید اند که با عالکر بنات بسود جان جای ارتد تا تعادل حاصل اید و آن طفل امراض حالات بیرون لبند — چون سبب نزله معدیه اکثر اغذیه خود فاسده باشند با بعد اجهاد و تجربه ضرورت باشد استعمال مقیئ بادرنج کو را ایجاد دیگر کند و ایپکا قوانه متوسط السن که همراه دارد با نزله معدیه منع استعمال مقیئه کنند هر گاه تب شدید باشد و طبیب کمی داشته باشد که مجموع مقیئ باعث استعمال کنند زیرا که مقیئ بواسطه اشتعال مقیئ و سهل در افتیه اثیر تقیع حاصل کند — در نزله معدیه سن استعمال مسهلات لازم نیاید

[illegible]

اما معالجه حقیقی مرض آنست که مریض را امر کنند بصوم و منع نمایند از اغذیه [illegible] و چون مرض طول کشیده باشد [illegible]

[illegible]

(استعمال نماید)

استعمال نماید غذا خوردن را — تومور مزمن معده — و در تومور مزمن معده که بروز کند [illegible]

[illegible]

[illegible]

لازم است

[illegible]

نماید و نیز از کمیت غذا بودن ثقلت صفرا [illegible]

(۲۶) قرحه مزمنه معده — این مرض بیشتر [illegible] و در زنان بیشتر [illegible] دیده و اکثر [illegible]

این مرض و علت [illegible] اسباب این مرض مجهول است [illegible] حفظ [illegible] و استعمال [illegible] سبب [illegible]

[illegible] مسکرات [illegible] اسباب مرض [illegible] علامات [illegible] منفاق [illegible] علامات [illegible]

علامات [illegible] اختلافات [illegible] که [illegible] اگر [illegible] و مریض [illegible]

[illegible] منفاق [illegible] مریض [illegible] این مرض [illegible] بروز کند [illegible]

[illegible] کند [illegible] در محل [illegible] و نیز [illegible] که غالبا [illegible] اگر [illegible]

بروز کند و ابتدا [illegible] از قسم [illegible] و [illegible] اغذیه [illegible]

وجع [illegible] مریض [illegible] در راحت [illegible] و چون وجع [illegible] اگر [illegible] بروز کند

و [illegible] محل قرحه [illegible] و نیز [illegible] معده [illegible] اگر [illegible] بروز کند [illegible]

[illegible] محل قرحه [illegible] و نیز از [illegible] است [illegible] که [illegible] اسباب [illegible]

[illegible] و غالبا [illegible] مذکور [illegible] وجع [illegible] بعد از اکل [illegible]

تشخیص [illegible] مریض [illegible] غالبا [illegible] است

علاج — استعمال [illegible] اگر [illegible] و [illegible]

ابتدا [illegible] اغذیه لطیفه [illegible] مریض [illegible]

[illegible] بعد [illegible] از قبول [illegible] ممنوع [illegible]

و [illegible] و [illegible] و چون این [illegible]

(سعی نماید)

رجوع نماید [illegible] و [illegible]

[illegible] استعمال [illegible] زیرا که [illegible] معده [illegible]

[illegible] معده [illegible] (شش که [illegible]) و [illegible] اعصاب [illegible]

[illegible] و چون [illegible] و چون [illegible] حاجت [illegible] و چون [illegible]

[illegible] و [illegible] رفع [illegible] و چون [illegible] صفرا [illegible]

[illegible] در ۶۰ مثقال آب [illegible] و [illegible]

[illegible] و جهت رفع [illegible] منفاق در [illegible] منفاق)

(۲۷) سرطان معده — معده از سایر [illegible] سرطان [illegible] و بالا [illegible] اسباب این

[illegible] سرطان [illegible] مردان [illegible] در سن [illegible]

[illegible] این مرض [illegible] مدت حیات [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] از علامات معده [illegible] مرض [illegible] سرطان معده [illegible] شناخته [illegible]

مریض [illegible] از [illegible] و سایر علامات [illegible] که [illegible]

[illegible] که [illegible] سرطان معده [illegible] غالبا [illegible]

[illegible] مرض [illegible] که [illegible] و [illegible] در محل معده [illegible] اگر [illegible]

[illegible] غذا [illegible] اغذیه [illegible]

[illegible] سرطان [illegible] و در [illegible]

[illegible] غالبا [illegible] است

علاج [illegible] که [illegible] مذکور [illegible] اگر مریض [illegible]

[illegible] غذا در [illegible] و [illegible] بطور [illegible] که در [illegible]

[illegible] خورده [illegible] که [illegible] بطور [illegible] کاسه [illegible]

[illegible] و چون [illegible] و [illegible] ثابت [illegible]

[illegible] و چون [illegible] بروز کند [illegible] رفع [illegible] که [illegible]

(۲۸) قی الدم — اسباب بروز این قی [illegible] الدم [illegible] از [illegible] معده [illegible]

[illegible] که [illegible] الدم بروز [illegible]

قی الدم [illegible] از [illegible] مریض [illegible] اغذیه [illegible]

[illegible] معده [illegible] الدم [illegible] و در مدت [illegible]

[illegible] و نیز قی الدم بروز کند [illegible] و [illegible] ۵۱ [illegible] که [illegible] از قرحه مزمنه معده

و سرطان و [illegible] الدم [illegible] — این [illegible] الدم چون [illegible]

[illegible] رفع [illegible] و غالبا [illegible] و چون [illegible] غالب [illegible] قی الدم مریض [illegible]

[illegible] مریض [illegible] و [illegible]

[illegible] در [illegible] اگر [illegible]

[illegible] در ۵۵ [illegible] بروز کند که [illegible] ۵۰ [illegible]

[illegible] که [illegible] بروز نماید [illegible] که [illegible] از خون [illegible]

[illegible] خون خارج [illegible] الدم [illegible] که خون خارج [illegible] قی الدم غالبا

تیره و سیاه [illegible] الدم [illegible] خون [illegible]

(خوالیه)

[illegible] و در قی الدم غالب وجع معده و سایر اعراض تقرح و سرطان معده علامات [illegible]

[illegible] الدم [illegible] و [illegible] و در قی الدم [illegible]

[illegible] و در [illegible] الدم [illegible] خون [illegible]

علاج — باید معالجه مرض [illegible] نمود [illegible] یا [illegible] حقنه [illegible]

نماید که [illegible] و [illegible] الدم معده [illegible] حقنه [illegible]

[illegible] استعمال [illegible] کند [illegible]

یخ و [illegible] معده [illegible] نمایند [illegible] و [illegible]

[illegible] مریض [illegible] و [illegible]

[illegible] از استعمال [illegible] و چون [illegible] شراب [illegible]

رفع [illegible] از استعمال [illegible] و [illegible]

[illegible] قی الدم [illegible] باشند

(۲۹) وجع عصبانی معده — [illegible] عصبانی بروز میکند [illegible]

[illegible] از امراض [illegible] و [illegible] و از امراض [illegible]

[illegible] و [illegible] مرض [illegible] معده [illegible]

[illegible] معده نیز بروز کند [illegible] عصبانی [illegible]

[illegible] وجع [illegible] الحف [illegible]

[illegible] وجع [illegible] بطرف [illegible]

سنجرن باقی مانده یا قرص حنیف و یا بول احمر — علاج ترکیبات حدیدیه خاصه کربنات

لاغر و جرب بود و درد وجع عصبانی چه از اختناق و جواریان حق بنی رحم و یا قروح موجود در رحم با سنگ چشم

و دمامل در وجع عصبانی چه از سم اجامر و نقرس یا التهابات مزمن اصلا مفید باشد اما معالجه تو ررحق متعد علاج

استعمال مقررات را خاصه اثاث مورفین و عصاره بزر البنج و بلادون با ادویه ضد تشنج مثل سنبل الطیب

افیون و حبه سودا و بعض مفید میدانند تقیئین و ایک و تقیئین حبه سو لمقدار است در هر روز وقت نوبه ۱۲ قطره

انداخوند و هم مفید باشد برونزات [illegible] رنگ جهنم و نیکلا و سیانات و زنگ و از همه بهتر زرق تحت

جلد رکوله احلاع مرفین است و استعمال داخله مرفین ممزوج با چیز رنگی و سیموت سالطور سونوف و نیز

تجدید شوند استعمال برمور و بتاسیوم را بمقدار یک الی دو گرم در روز و چون ارق همراه داشته باشد

با اعزه موجب است [illegible] باید داده و یا مسک کاسیا و سیاه [illegible] ریزند

(۳۵) سوء هضم . . . . عبارتست از اختلالات هضمیه بدون تغییر مادیه معده که [illegible] معده

و اشکال مختلفه سوءهضم را هضم به دو قسم نموده اند اول آنکه چه باشد از تغییر غیر طبیعی در خواص عصیر معدی

دوم آنکه چه باشد از ~~[illegible]~~ ضعف حرکات معده اما تغییر غیر طبیعی در خواص عصیر معدی چه میشود

از تغییر در صفات این عصیر و یا در کیت و مقدار آن و تغییر در صفات عصیر چندان معلوم نیست

و اعراض کم از آن ناشی میشود و لیکن برما مجهول است و تغییرات عصیر معدی نسبت بکمیت عبارتست از نقص

تکوین عصیر معدی یا قلت قوام آن (سوءهضم ضعف) و در اشخاص [illegible] و در [illegible]

[illegible] موجود شود و علامات [illegible] از نقصان عصیر معدی شده است با عوارض [illegible] از [illegible] معدیه

و [illegible] سنگینی معده و [illegible] علامات اختلال هضم در [illegible] جوان [illegible]

[illegible]

سنگین از افراط در شهوات خاصه [illegible] و از خون طمث و مجهودات شاقه و پیدا شدن [illegible] یا در زنان نقاهت

امراض عفونیه دیده شود باید مدت مرض بوجود سوءهضم بی تغییر مادی در معده و این مدت قوی شود و [illegible] شدید یا

[illegible] کنند زیرا که در نزله معدیه همیشه زبان بار دارد و علامات نزله معدی نیز موجود است بخلاف سوءهضم عصبی

تب باشد و همیشه زبان پاک و طعم دهان بدون تغییر بود در دهان غیر تحولات [illegible] حرکات داده [illegible]

مبتلایان به نزله مزمنه معده یا قرحه معده را فرض میکنند و در مبتلایان بسوءهضم ضعف بسیار مفید باشد و در سوءهضم

مبتلایان [illegible] از ترکیبات [illegible] و مرکبات حدیدیه خاصه [illegible] دیده شود [illegible] معدیه

و قرحه معدیه که اثرات [illegible] کم است و در بعض احوال در سوءهضم مربوط است به تبع عظم [illegible]

نقص که حاصل آید از استعمال ادویه [illegible] معدیه خاصه کاسیا و هم چنین ممدوح است تنها یک [illegible] عصاره

مانند الکل [illegible] دیده شد ناقص عصیر معدی [illegible] در [illegible] که حالیه [illegible] معده

[illegible] باشد [illegible] عادت بحرکات قویه [illegible] و خردل [illegible] ادویه جات [illegible]

را باید بتدریج منع نمود از خوردن اینها ادویه هم در رفع [illegible] سوءهضم [illegible] نیز موجب است بسوءهضم ضعف [illegible]

ریوند و [illegible] آن و شراب [illegible] هم [illegible] از ربع الی [illegible] جهد [illegible] داده

[illegible] سوءهضم [illegible] و نیز ناشی میشود از نقص عصیر معدی [illegible] خاصه [illegible] تکوین آن و یا [illegible]

نقص قابلیت تحریک عصب معدی که ضعف در حرکات معده حاصل شده باشد

اما از زیاد عصیر معدی در واقع سبب سوءهضم نباشد [illegible] بواسطه تبع [illegible] معده از

[illegible] عصیر معدی [illegible] ظاهر شوند و لذا در [illegible] حاصل از [illegible] کربنات

[illegible] مثقال آب [illegible] زیرا [illegible] مذکور [illegible] از [illegible]

در اعصاب متوسط [illegible] عصیر معدی [illegible] یا بیان و [illegible]

سوءهضم [illegible] در [illegible] است در خون و این سوءهضم [illegible]

از [illegible] و در این سوءهضم [illegible] ترکیبات حدیدیه [illegible]

[illegible] سوءهضم اختلالات [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] — علاج — رفع اسباب و اغذیه مناسب

[illegible]

[illegible]

[illegible]

(۳۱) ورم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

(تمدد)

تمدد و امتلاء [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] (اسهال [illegible]) [illegible]

[illegible] (اسهال [illegible])

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دفعات در نزله ریویه حاد که منتهی [illegible] باتبرز خارج شود بمقدار زیاد [illegible] دفعات نزله ریویه مزمن را با حرکت حمیه
که لکن محرک تیره است که مایل بزردی شده [illegible] شود یا محمر صدیه یا صفراویه یا مخاطیه خالصه وقتی که معده و ریه‌ها سالم
بوده نزله باشند و در نزله‌ها دقاق باشد در بدن اسهال بود

اما در نزله مزمن خراشیدن از مخاط با تنفس خالی بودن [illegible] اخراج باشد گاه صورت دیگر پیدا کند چون
انتقالات نزله کبات و دیفتریه منقلب شود و [illegible] و قبل از تبرز شود و [illegible] ظاهر شود [illegible]
[illegible] انقباض [illegible] در حلقه [illegible] در معده [illegible] حرکات [illegible] خارج [illegible]
مواد مخاطیه متفاوت [illegible] مخلوط با مواد دمویه [illegible] عادت [illegible] مریض حاصل شود
[illegible] یکمقدار [illegible] علامات [illegible] و از مریض [illegible] خارج شود مواد نفخیه [illegible]
و بعد از آن مدت مریض راحت است [illegible] نزله ریویه معروف است [illegible]
[illegible] مواد نفخیه [illegible] رفع [illegible]
کننده مدت مرض طول کشیده صورت حصول تقرح کرده

اما نزله مزمن صدری [illegible] ترشح [illegible] زیاد شود [illegible] دفعات این ترشح کم شود
[illegible] این نزله در [illegible] اسهال [illegible] عارض [illegible]
[illegible] نزله [illegible] باشند [illegible] مخاطیه [illegible]
[illegible] مریض [illegible] بخارات در [illegible]
[illegible] خارج [illegible] حقان [illegible] عارض [illegible]
خروج بخارات [illegible] راحت زیاد حاصل شود [illegible] دفع [illegible]

عقیم

عقیم [illegible] بر [illegible] نزله معدیه [illegible] و در حالت [illegible]
و این بواسطه [illegible] اسهال و [illegible] مقدار زیاد از مواد مخاطیه [illegible]
[illegible] خارج شوند و این نزله مزمن صدری از امراض کثیر الحصول [illegible] باشد

نزله مزمن در [illegible] همراه کند باشد [illegible] ترشح صدری و [illegible] حرکات [illegible] اسهال [illegible]
و [illegible] حالت مدت [illegible] اسهال [illegible] چندین هفته یا چند ماه طول کشد [illegible]
[illegible] تغییرات مادیه در [illegible] نزله مزمن [illegible] اسهال [illegible] محقق [illegible] تغییرات
مادیه [illegible] اسهال مواد مخاطیه [illegible] مخلوط با مواد نفخیه [illegible] مواد [illegible]
[illegible] اسهال [illegible] و چون مواد مخاطیه [illegible]
[illegible] با مواد نفخیه [illegible] دفع شود [illegible] خراشیدن از [illegible]
[illegible] بتقرح [illegible] اسهال چند روز [illegible] حاصل [illegible] کند
[illegible] و گاه مریض [illegible] اسهال مزمن [illegible] تغییرات [illegible]
اما نزله مزمن صدری [illegible] اطفال [illegible] اسهال [illegible] اطفال [illegible]
[illegible] تقرحات نزلیه معویه [illegible] اطفال [illegible]
[illegible] نزله مزمن صدری [illegible]
[illegible] قبل از [illegible] اسهال [illegible]

اما در [illegible] تقرح [illegible] مواد [illegible]
[illegible] مرض [illegible] اسهال [illegible] مرض [illegible]

بورم [illegible] بعضی [illegible] دفع [illegible]
نزله معویه [illegible] باشد از [illegible] مواد [illegible] مریض [illegible]
[illegible] مواد نفخیه
در [illegible] تقرح [illegible]
[illegible] مواد نفخیه [illegible]
معویه [illegible] مواد مخاطیه [illegible] خارج شود [illegible]
[illegible] طبقه
عضلیه معویه و در [illegible] مواد [illegible]
[illegible] عارض شود [illegible]
[illegible] خارج میشود [illegible] (در قولنج ایلاوس)
و از این معلوم میشود [illegible] مواد [illegible]
خاصه [illegible] طبیب [illegible]
[illegible] ظاهر شود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
(دیسنطری)

انتصفت [illegible] ترشح [illegible] انقباض [illegible] صعب است [illegible]
[illegible] و چون [illegible] مخاطی [illegible]
مریض [illegible] شود . . . . و [illegible] تقرحات [illegible] معده [illegible]
[illegible] تقرحات [illegible] اعراض [illegible]
[illegible] تقرحات [illegible] مخاطیه [illegible]
[illegible] نزله معویه [illegible] خارج شود مواد مخاطیه [illegible]
[illegible] خارج [illegible]
[illegible] خارج شود [illegible]
[illegible]

علاج — در نزله معویه [illegible] شرح [illegible]
[illegible] علاج [illegible]
[illegible] مریض [illegible] نزله معویه [illegible]
مریض [illegible]
[illegible] نزله معویه مزمنه [illegible]
[illegible] نزلات مزمنه معویه [illegible] اسهال [illegible]
[illegible] نزله معویه اطفال [illegible]
[illegible] اطفال [illegible] اسهال [illegible]

و مبتلایانی که الکل‌خوار و قوی هستند یا مقدار کمی از کنیاک که ساده با اندکی نان و کمی شراب شیرین زیرا که جهان
تمام بزودی اسهالی که از وسائط معالجه عامر بوده رفع شده و اطفال منتوکین بصحت خود رجعت کردند چون
سبب نزله معویه احتباس مواد نفخیه صفرا بود در قولون یا در جزء اخیر معا باید ابتدا مسهل داد در جهان
قاهره با یک مسهل در ساعات نزلات معدیه پیرو و ورم نزله قولونی [illegible] بجز مسهل [illegible]
نزلیه باید مسهل داد از مقدار روغن کرچک [illegible] سکته و جوع بطن و غیره مواد مخاطیه شوند
یا در مدت چند ساعت و مریض را پیشتر [illegible] با چای و ترکیبات افیونیه چه ابتدا معالجه نمود اما در جه
اسهالات اعتیادیه [illegible] در انتهای الکتاب با اتفاقی اسهال و این اسهالات [illegible] نزله
معویه معالجه نباید توان بکار برد [illegible] بواسطه استعمال مسهلات [illegible]
[illegible] و جب و صبر چند [illegible] از انها مسهل ترتیب داده بخورند و استعمال [illegible]
نیز تمجید نموده‌اند داشته مسهلات را مساعد باید [illegible] وسائط حفظ صحت [illegible]
مصرف شود از شراب در زمستان یا کشیدن سیگار [illegible] و خوردن نان بالکره و قهوه و بعض [illegible]
[illegible] در یافت بحال [illegible] باید [illegible] میان [illegible]
در بعضی مرض فرونه در معالجه [illegible] در صنف [illegible]
و اسهال در ورم حوری [illegible] مواد و تنقیه [illegible] در [illegible] و قولون [illegible]
مرض [illegible] باشد و جب [illegible] روغن کرچک [illegible] مثقال و چون [illegible]
باشد و خوف [illegible] روغن کرچک باید [illegible] بواسطه مسهلات [illegible]
هر گز [illegible] مسهلات قویه [illegible] روغن کرچک [illegible] رفع کنند [illegible] خروج

(مواد برازو)

مواد جازیه زیاد باید استعمال حقنه را ترک کرد و لوانکه ورم در حقنه خاص موجود باشد

اما معالجه خود مرض عبارت است با رسال حقنه در ورم [illegible] طرف [illegible]
و [illegible] بواسطه [illegible] و تکرار [illegible] جایز است [illegible] و جع و استعمال و ضمادات [illegible]
نیز نافع است چنانچه [illegible] مذکور شد و [illegible] مفید است خاصه در اطفال نزله معویه [illegible]
احتقان معوی عظیم بوده و [illegible] باید تریاک چنانچه نافع است در اطفال و در [illegible] شدید [illegible]
[illegible] زیاد [illegible] دارد [illegible] شدید و بهترین طریقه در استعمال [illegible]
[illegible] خوب [illegible] چند [illegible] حقنه کنند

اما در نزله مزمنه معوی خاصه وقتی همراه دارد با اسهال [illegible] استعمال و ضمادات [illegible] گرم است و در
[illegible] نزله معویه [illegible] با ترشح [illegible] مواد مخاطیه [illegible] استعمال میاه معدنیه و چشمه‌های طبیعیه مفید است
[illegible] خاصه [illegible] و [illegible] و استعمال [illegible] حقنه [illegible]
[illegible] باشد و در [illegible] حقنه [illegible] مثقال آب
یا [illegible] نیم مثقال از [illegible] مثقال آب
معالجه [illegible] از [illegible] مطبوخ جو و برنج و شراب قرمز و قهوه [illegible]
در حالت [illegible] مرض محتاج باشند باستعمال [illegible] در اسهال [illegible] اطفال [illegible]
مثقال در [illegible] مثقال [illegible] در اسهال [illegible]
و [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] مطبوخ خفیف [illegible]

از واسطه ورم و [illegible] (٣٢) قرحه یافته اثنی عشری
[illegible] و غالب [illegible] قرحه [illegible] مستور [illegible] در ورم [illegible]
علامت و [illegible] ابتدائیه [illegible] در [illegible] در ورم [illegible] خفیف [illegible]
[illegible] قرحه معدیه یا اثنی عشریه و هم چنین [illegible]
[illegible] از [illegible] و [illegible] معدیه [illegible]
[illegible] قرحه معدیه [illegible] قرحه [illegible] قرحه [illegible]
عشریه و [illegible] قرحه اثنی عشری [illegible] در طرف
راست [illegible] چهار ساعت بعد از [illegible] و بواسطه [illegible]
[illegible] قرحه اثنی عشری است
علاج ـــــ مثل معالجه قرحه معدیه است از [illegible] تدبیر غذائی و استعمال [illegible]
طبیعی [illegible] و [illegible] و نیز استعمال [illegible] در بعض حالات
[illegible] و [illegible] باشد [illegible] بکار برند
(٣٣) شقاق و [illegible] شقیت [illegible] بواسطه انقلاب [illegible]
و [illegible] تا [illegible] از [illegible] شدت [illegible] معویه [illegible]
[illegible] از [illegible] از [illegible]
[illegible] و [illegible] اعراض [illegible]
[illegible] و [illegible] اعراض [illegible] باشد [illegible]
از مقامع

از مقامع با [illegible] است [illegible] خاص [illegible] در اطراف [illegible] و غالب
مبتلایان [illegible] که باشند از [illegible] و [illegible] رجوع [illegible] از
اطراف [illegible] خاص [illegible] و [illegible]
و [illegible] مذکور [illegible] رطوبت [illegible] قسم [illegible] که از [illegible]
در مردان [illegible] و [illegible] در زنان [illegible] حقنه [illegible]
و [illegible] در مردان [illegible] و [illegible]
از [illegible] در اطراف [illegible] حرکت [illegible] اسباب [illegible]
از [illegible] یا [illegible] مجهول باشند [illegible] در زنان [illegible]
و [illegible] در [illegible] شقاق [illegible]
[illegible] شقاق [illegible] در این موقف [illegible]
[illegible] از [illegible] باشد [illegible] غالب [illegible]
از [illegible] و [illegible] باشد [illegible] دقیق [illegible] باشد
[illegible] در [illegible] شقاق [illegible]
دارد [illegible] از [illegible] و [illegible] هم چنین در [illegible] خاص [illegible]
[illegible] در [illegible] از [illegible] در [illegible]
ـــــ اما اعراض شقاق [illegible] در [illegible] باشد [illegible]
[illegible] و مریض [illegible] کند [illegible] باشد و در [illegible]

نکنند و وجع شدت کند و تیز حاصل شود و یا تموج و قی پیدا کند و در زمان طبیب باید دقت کند و هیچ مرض
که ممکن است بروز فتق و را ملاحظه نماید و پیرا اطباء امر نماید که جمیع از روغن کرچک یا دو جو
اثر کند قدری روغن ذیتون هم یا فزاید و چون مع ذلک فایده نکند و وجع شدید و قی مکرر از مواد سبز رنگ و سیاه
متغیر و عود شود خاصه عبد استفاده با حقنه مقیم باید حلوای و وجود انسداد در امعاء یقین کنیم که جایز
و معمول شده است و تموج و قی تیره رنگ با بوی براز ظاهر شود و حالات مغرقه کش فارغ و هرکس جهورت پیدا
از عرق سرد و نبض ضعیف و سرعت و ادراک باقی باشد پس از آن با عوارض نوع عمومی جدید شود و باشد علامات
مذکوره منضم شوند با علامات ورم صفاق و ماهیت علامات ورم صفاق منتشر علامات است لابد او را جعاً مختصراً
علاج ــــــ اما معالجه حالت حاد که در سابق مذکور شد و نیز ورزش و الکتریسیته را تجویز کنند
اما معالجه فتاق محور خاصه وقتی که عمل جراحی ممکن نباشد عبارت است از بریدن او را و وسیع نمودن انشقاق
و هم مقعد مصنوعی و این موضوعات بعد جراحی و اما فتاقات خود را معالجه باید نمود فقط
هفته الی سه ماه ممکن است مواد ثقیله را کمتر تکوین نماید با مقیم که زرده تخم و الکل و قهوه خورانند و نیز منع کنند
در خروج براز بواسطه حقن و مسهلات و بسیار از الکل و انفاد و اما از حیث معالجه از جنبه جراحی از
احتباس مواد ثقیله را باز نمودن تا حقنه برسد پس حقنه ملین بکار برند و تا چون مواد مذکوره در فوق مستقیم
جمع شد باید منقوراتی و باید روغن کرچک چند قاشق بخورانند و با مقعد از زیر از طریق کمک داد و یا فاقد
لفف قطره روغن دهند و اگر فایده نکند و قی زیاد شود واجب است استعمال طبیه حقنه هیئه و باید روزی
سه دفعه حقنه را تکرار نمود و در حالت یأس جایز است اینکه چند ادویه یا یک طرف سوراخ کرده بگذارند و
تقطیر و مواد ثقیله را از سوراخ یا از نارج و خارج کند و نیز ساعتی بر آن بماند و قدری پنبه و در انتهای آن
(استعمال نمایند

استعمال مسهلات جایز نیست که حقنه نماید از مقدار اسامید یا آنچه مقدار زیاد انتخاب کرده نمایند و چون ورم صفاق
شدید ظاهر شد باید و سائر آنچه مذکور شد و نیز باشد که حقنه کنند و با مقدار زیاد افیون بخورانند و چون ظن علامات زیاد
ادامه دارند ۳۴ درمان مورد ماساریقا و یا معروف خارج شود حتی درمان مورد و در سختی داشت
ما در اولیات موجود بوده و در این مساحل بروز نمود باشد خاصه در حب و در قولنج با مسهل مواد ماده جوهر
یاس که بود با مکان قولنج اسهال و ظن قولنج بود ایمن نمیدود اگر چه صرف مواد جاذبه در این اسهال منتشر شد
مواد جاذبه نزد که مورد ساساریقا است با مکان خاصیت است که این مورد را برکشد و عدم وجود اسباب قولنج مسهل دهد
بودن اسهال دلیل باشد بر اینکه این اسهال شبیه باشد از این مورد و چون مرض شدت کند قبل از حصول تب زیاد
گردد با از دیاد حس شکم بواسطه فشار خاصه در مرداعمور و چون صفاق تیز شود مکرر دیده است وجع بطنی و درجه تب
بیماری که و باشد که مهلت عارض شود و مجموع علامات مذکوره در هفته یا با سه روز اولیات معمولین بروز کنند
و باید دانست که غالباً با نظام مورد بواسطه محرک مادر است و بعد از بیرون شدن ضعف بیشتر شده میشوند و چون
مورد او در طفولیت ظاهر شود و یا جراحی شده باشد با در حقنه شبیه ممکن است تشخیص بواسطه
ادعاع و عدم فایده معالجه و ظواهر حمیه طبی قرار نیست که مرض مورد در بدو نسبت نمود
اما دوای درمان ماساریقا عبارت است از عدم حصول گیره صورت شکوک اطفال مبتلی باساریقا
و اسهال و نفخ بطنی و جز علاج توقف دادن که خروش مواد در نفخ کبد عبارت و قعده بوط
و منع بکند و حمامات ملینه و روغن ماهی با اسهال یافزاید پس معالجه قولنج خنازیریه در زمینه سل منوط
است علاج آن قولنج عبد چه نزد مورد مزمنه چون اسهال شدید باشد تریاک بخورند و قبل از استعمال تریاک مواد
قابضه را نه بدهند و چون ظلل مزمن باشد و حب است استعمال اغذیه فاتحه و داروی عرق

(۳۵) سرطان امعا ـ عبارت است از سرطان معده و همیشه بروز نموده و
باشد و نادر است و مقدم شود با عطای امعاء و اسباب آن در غایت خفا باشد و در غالب حالات بخوبی شناختن آن
ممکن نباشد مریض شاکی باشد از وجع امعا متصدی با وجه در حد معین و از شکم و علامت حاس جوق اسهال و یا
و غالب قبل از تکوین فتاقی موجود شود و گاه گاه اسهال حاصل شود ادعاع زیاد شکم منع و تموج و قی
و سایر اعراض فتاقی محور پیدا و ورم کنند و پس از آن اسهال و مرض از اسهال و قرحات و عدد و ۱۶۰ تموجه که
در از منه قصیره عود کنند چرا که اسهال شود و دیگر ممکن نباشد رفع شدن آن و در کل بامعاء فتاق ظاهر شود
و چون در سرطان در معای مستقیم بود مریض شاکی باشد از اعضاء شدید و در حد بحران مسهد شود بطور و قولنج
و این ادعاع غالب معطوف نباشد خاصه به اعماء و مشغول دهند و ماده در ماده کرده با اسیر خروج مواد خاطیه
نمونه از مستقیم دان او جامع علامات مرض غیر مظفر رفع کنند از امساک متزاید و ضعف مواد و بازند
صورت خوف میشوند و گاه بعد از این سرطان و تقرح آن تیز رسید شود و اسهال بروز کنند و ننزیف مور طاهر
گردد و بگرد و غیره و قت تیز رطوبت متغیر اللون بدبو خارج شود و سیم پیرامون مطلوب ظاهر شود و بیرون
علاج ــــــ مبالغه حفظ تسکین است و باید حتی الامکان بواسطه تدبیر غذا از منع تکوین مقدار زیاد از مواد
ثقیله و بهترین اغذیه الکول غلیظ و مفرح و پیشتر شیرها و میوهای خشک تیز بواسطه تعیینات و روغن کرچک
در یمن شود و بیرون فتاقی مورد و چون اعمال جراحی لازم باشد رجوع کنند به این ابرا
(۳۶) ورم نسج نو و محیط بمعاء معروف به ورم قولون دائر مایحیط و ورم مستقیم دائر مایحیط
ورم قولون دائر عبارت است از ورم نسج زنبوری ملتصق قولون و بعضا مربع قطع و غالباً در ابتداء اینها ورم
اعور یا قولون ع دو باشد و مرض بواسطه بروز نمود باشد و در ضمن اینها ورم قولون دائر و به ماهیت آن

و گاه بعرض ماده و خوش قولون یا تسمم صدید ورم با در حیات متقابله بروز کند و در صورت ادامه ورم ابتدائیه
محسوب نمایند تشخیص حاصل میشود که گاه مجذوب دور ورم که تجدید و غالبا متفرق شود به شکل نسج زنبوری متورم
چون ابتدا مرض است بعد از ورم اعور ظاهر شود بعد از زوال ورم اصلی مخصوص ماعور متورم با تجدید نمود و دیگر عوارض الوضع
و منتج و چون پوشیده باشد از عوارض تفتق با مواد صحت قولنج و منع باشد و بواسطه تفتق یک مدار و سیاه و رسوب ملتهب از طرف
مواد ورم نشئه حسل جامع شود با صدید از غشاء به ماده و تقیح بروز کنند و چون ورم مکتوب و محبس کم شود واجامع ماده شده باشد
و مریض بزودی شفا یابد و گاه تقیح حادث گردد حجم ورم زیاد شود و عمده بعد از بطن با تقیح حادث گردد و پیرامون قولون
مواد صدید منقوطا با مواد ثقیله غالبا با هم خارج شود و در این حالت نیز تشخیص حاصل آید هر گاه قوام مریض کافی و مقاومت
کنند و الا مرگ در رسد پیش از نفوذ و وقتی که ورم در قولون بواسطه سوراخ شدن جدار صفاق آن با تنگ شود پس از آن آشکار شده
و تا هر گاه از شکم گشوده شود مدت ورم صفاق و حصول موت سریع شود
علاج ــــــ در ابتداء مرض ارسال علق چنانکه در ورم اعور ذکر شد تجویز کنند و غالبا لازم شود که مکرر نمایند
فاتحه ارسال دارند و پیرامون ظهور تموج و جهات است که در اینها باز نمایند
اما ورم مستقیم دائر عبارت است از ورم نسج زنبوری محیط با مستقیم و کیفیت عارض شود و غالبا در حاله و در زمینه سقیم با شکالات مزمنه
دیگر و گاه منجر به ورم دائر یکی از علامات آنچه اورام مستقیمه شتره باشد و گاه درد میکند و بعضا ابتلا با آن جدی نبود
و مورد یافت گاه منجر شود به تکثیر و غالبا بحصول تقیح و بروز و درد باز شود و از ظاهر یا مستقیم و اما التهاب دائر مستقیم
مزمن غالب منجر شود به تحبس و تکوین نسج ثول متورم و غالبا نیز در آن تقیحات جزئیه بروز کند و در صورت حاصل شود
قدوح ناسور به عنوان مقعد در ابتدا ورم مستقیم دائر حالا دیده میشود ورم صلب در جبان یا ناز کی مخصوص و چون انگشت
را داخل مستقیم نمایند غالبا حساس شود و بوجود ترشح در نسج زنبوری مریض قادر به جلوس نباشد و تب تیز و وجع شدید

جسارت و چون تیح در خواهر ... [illegible] چاخ بکام تبرزه زیاده شده ذهیر مطلق ظاهر شود
پیدا شده خارج شود مواد صدیدیه کریه الرائحه شدیده اینان و ابهمین قسم حاصل شود ناصور یا طرحه کار مستقیم [illegible]
بخارج کشوده شده جو دیده ... صورت یا قرب [illegible] ظاهر شود و مواد صدیدیه رفته ... خارج شوند و از این
ظاهر شود ناصور شرح [illegible] ناقص

اما علامات در مستقیم [illegible] با آنکه محصور العقایق در مستقیم و چون خراجات ابتدا ظاهر شود از خارج ... اعراض
سابقه بروز کنند علاج ـــــ در بن گشودن ... و در تحلیل ... استعمال کنند ...
فاسده و مبادرت نمایند بگشودن خراج تا آنکه خراج بطرف مستقیم یا مثانه گشوده نشود

(۳۷) نزف الدم اما تعدادت ادوی آن . . . . . . نزف الدم مورد عش ... اما باشد مشتر نزف
الدم معدی است ... غالبا از حقنات شدیده ... باب الکبد چنانچه در ... دیده میشود و گاه
ناشی شود از تقرح ... چنانچه دیده شود در ... و گاه ناشی شود از ...
در صد رادعیه ... دیده میشود

اما تعدادت و علامات ادوی مستقیم ... نزف الدم ... مستقیم معروف
به ... [illegible] ...
مستقیم و نزف الدم آن ... از استفراغ خون ...
در مستقیم ... [illegible] ...
است که ... [illegible] ...
ادوی ... [illegible] ... خون ...
(بواسیر)

بواسیر ... [illegible] ... بواسیر ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...

اما اعراض بواسیر ... اول اعراض ...
بواسیر ... [illegible] ...
دارند ... [illegible] ...
پس اما مجموع اعراض ...
مستقیم ... [illegible] ...
... [illegible] ... بواسیر ...
مریض است ... [illegible] ...
معقد ... [illegible] ...
ـــــ اما اعراض ... مستقیم ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
علاج ـــــ ... [illegible] ...

و اگر درد ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... (رجوع شود به ... جراحی)
(۳۸) ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...

ظاهر ... [illegible] ...
... (قولنج ...) ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
ابتدا اعراض قولنج ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...

نوع اول معالجه آنکه پس از چند روز یا چند هفته رفع مقید و عبارت از [illegible] است مرض چند ماه دوام کند [illegible]
آید [illegible] باشد پس از علاج رفع شود [illegible] اسهالات [illegible] بود [illegible] نماید [illegible]
و بعد از رفع قولنج [illegible] علامات [illegible] باقی نماند
[illegible] اعراض [illegible] مطلق قولنج است و باشد که شدت وجع در قولنج [illegible] از انواع قولنج
[illegible] رسد یا [illegible] کمال [illegible] رسد [illegible] صورت [illegible] نبض صغیر و گاه
[illegible] و سایر علامات [illegible] از قولنج [illegible] شود [illegible]
[illegible] باشد [illegible] رفع شود [illegible]
[illegible] شده [illegible] ناقص شده [illegible] دفع کردند
علاج —— [illegible] قولنج معالجه [illegible] معالجه [illegible] و در قولنج [illegible]
[illegible] خاصه [illegible] و در قولنج [illegible]
مقدار زیادی از مواد [illegible] استعمال [illegible] خاصه روغن کرچک و حقنه [illegible] و در قولنج [illegible]
و اطراف استعمال [illegible] و ضماد [illegible]
اما معالجه [illegible] در جمیع [illegible] قولنج استعمال [illegible] خاصه [illegible] و در بعضی [illegible]
[illegible] و نیز [illegible]
[illegible] روغن کرچک [illegible] قولنج [illegible] خاصه [illegible] خوف [illegible]
خاصه [illegible] هر روز [illegible] گندم [illegible]
[illegible] قطره [illegible] روغن کرچک [illegible] و تأثیر این معالجه
(قوی [illegible])

آن [illegible] خانه [illegible] ارسال [illegible] و استعمال حقنه [illegible]

(۳۹) دیدان معویه

کرم [illegible] انسان [illegible] کرم و [illegible] شریطیه معروف [illegible] کرم شریطیه [illegible]
[illegible] و کرم شریطیه [illegible] دیدان [illegible] [illegible]
[illegible] از [illegible] است [illegible] از طرف مقدم [illegible]
[illegible] از [illegible] مرکب [illegible] دقیق [illegible]
[illegible] و این کرم [illegible] کرم [illegible]
اما [illegible] عرض [illegible]
[illegible] دقیق است —— اما [illegible] طرفش دقیق و [illegible] از نصف [illegible]
از [illegible] دیدان [illegible] دقیق [illegible]
حرکت [illegible] و [illegible] مجاری [illegible]
[illegible] نباشد [illegible] سوراخ شده [illegible]
اما دیدان [illegible] [illegible] خطوط [illegible]
[illegible] از [illegible] از [illegible]
[illegible] —— اما [illegible] خطوط [illegible]
—— کیفیت تولید [illegible] از [illegible]
[illegible] تولید [illegible]

دود شریطیه [illegible] کیفیت تولید سایر اقسام دیدان معلوم نیست
[illegible] از دیدان [illegible] معلوم [illegible] تا [illegible] قطعه [illegible]
با مواد [illegible] و [illegible] خاصه [illegible] در بعضی اوقات
[illegible] دیدان [illegible] خاصه [illegible] رنگ [illegible]
[illegible] اطفال [illegible] و غالب دیدان [illegible]
و [illegible] و اما دیدان شریطیه [illegible] و [illegible]
[illegible] زیاد باشند [illegible]
[illegible] قولنج [illegible] و چون دیدان
[illegible] در خواب [illegible] خارج شوند
[illegible] داخل شود [illegible] حاصل شود
و چون داخل [illegible] و چون داخل [illegible]
اما دیدان دقیق الذنب [illegible] مانع خواب گردد
[illegible] و چون داخل فرج [illegible]
[illegible] —— و از دیدان [illegible] ظاهر [illegible]
علاج —— [illegible] گوشت خوک [illegible] دیدان شریطیه [illegible]
انار [illegible] روغن [illegible] هر دفعه [illegible]
[illegible] قبل از خواب [illegible]
(بیرون [illegible])

[illegible] کرم [illegible] روغن کرچک [illegible] اما پوست انار [illegible] در رفع [illegible] نافع است از پنجاه [illegible] (یا [illegible]
چهار اوقیه [illegible] پنجاه گرم آب) [illegible] ساعت [illegible] تا [illegible]
[illegible] خارج [illegible] روغن کرچک
[illegible] اما [illegible] [illegible] مثقال [illegible] با آب [illegible]
[illegible] قهوه [illegible] آب لیمو [illegible]
[illegible] سه ساعت روغن کرچک [illegible]
[illegible] استعمال [illegible] قبل از خواب [illegible] مثقال [illegible] با عسل یا روغن کرچک
[illegible] دیدان [illegible] استعمال
کنند [illegible] چهار [illegible] مثقال روغن کرچک [illegible]
[illegible] چند روز [illegible] گندم [illegible]
و جهة رفع دیدان مستدقة الذنب [illegible] استعمال حقنه آب [illegible] در بعضی احوال
[illegible] گندم [illegible] آب

۳۵ حمی معدیه یا [illegible]

[illegible] حمی معدیه [illegible] مرض [illegible]
[illegible] ظاهر [illegible] در این حالت [illegible] دلالت کنند [illegible]
[illegible] حمی معدیه [illegible]
[illegible] متوسط [illegible]

۳۰۹ ۲۱ و ۳۰ میرسد و حالت جنون و اضطراب بیمار حاصل نماید مریض هذیان میگوید و بتدریج اطراف فاصله دو
مفاصل درد دارند پس احساس کمتر شود و وجع غیر مطاق در سر بروز کند خواب مفقود شود و یا بر عکس
اعلام برود مضطرب گردد و ممکن است شدت ظاهر مرضیه معدی و معوی بر غالب باشد مفقود زبان باردار
طعم دهان حمید یا تلخ بوران شان مریض شکم بارند از احساس فرو ریا امتلاء در قسم شراسیف و از فرح ر
بر سعوه ... ان زیاد شود و بعد دو شب از بخارات یا سوائل ترشح و ... خفیف اند ظاهر شود و گاه قی
مکرر بروز کند و در ابتدا ... و بعد اسهال بروز کند خاصه چون مرض طول کشد و قبل از این اسهال مفقود
انشدت بروز کند و بعد فوج یا اسهال مواد ... بزرگ است و مجموع عوارض مذکور گاه در بعضی رفع شوند
بعضیکه مریض روز اول در حالت مفرطه و در وزن تاره کم شده باید (حمی یوم) و غالب اعراض مذکوره
چند روز دوام کنند و نادر است رنگ زیادتر از یک هفته دوام نماید و در بعضی اشخاص هذیان و جفاف زبان بروز کند
در صورت مرض ... شود با تیفوئی پس در ابتدا تمیز حمی معدیه از تیفوئی تمیز مشکل است شود و ... هرگاه
تیفوئی شایع بود در مسبوق بعدم تدبیر غذائی نباشد عدس ... و تیفوئی میرود و چون برخلاف اسباب
مذکوره ... معدیه و معویه مسبوق باشد عدس ... معدیه باید زد و نیز وجود سرفه و خراخر صفیره
و علامات ... باشند دلالت دارند بر وجود تیفوئی و وجود ... و دلیل است بر عدم تیفوئی و
نیز وجود بثورات ... فوق ... در هفته اول و معین ... بر وجود تیفوئی
در غیر حمی عصبی ... ظاهر معدیه و معویه ... اضطراب مزاج ... محقق باشد و لذا در نزد بعضی
از اطبای ... اینکه ... حمی معویه است و تبعه ظواهر آن اعراض ... معدیه و معویه است
با نه ... و باین جهت قائل شده بوجود حمی ذاتیه و تبعه اعراض ... (سوزش) اما حمی
مخاطیه

مخاطیه ابتدا مکرر ... در ... اطراف صداع شدید و ... قبل ... درجه حرارت ... شایع است ... غیر
احساس کند ... و حالت ... از اغذیه و اکثر ... چیزی بخورد ... احساس ... نماید ...
مقدار زیادی مواد مخاطیه ... و ... زبان ... غلیظ ... دارد
انسان ... و ... بعد از ... مخاطیه ... فوج ... اغذیه ... و مواد
مخاطیه و نیز ... و از مواد مخاطیه و ... دارد ... مریض در حالت هبوط
باشد ... در ... حالت ... اطراف ... و حالت مرضیه ...
مرض ... در هفته سیم یا چهارم غالباً ... رفع شده ... عود کند ... مؤثر ...
مرض ... باشد ... عود کند ... چندین ماه ... شفا ... این ... حاصل شود و
اما حمی صفراویه ... بیرمرض ... ظواهر ... همراه داشته باشند
علاج ——— در معالجه حمی معدیه ... (... شربت ...) ...
خفیف ... (...) ... ساعت یک قاشق ... نافع است ...
... و در حمی مخاطیه ... قی ... ساعت یک قاشق بخورانند و در
حمی صفراویه ... معدیه ... استعمال ... حارات ... و ...
حرارت ... بسیار مفید است
(۳۱) ورم صفاق
کیفیت ظهور ورم صفاق ... و استعداد ... ورم ... حمی ... خاصه ...
حال ... وقت ... بورم صفاق ... اسباب ...
و ... ورم صفاق ... اسباب مذکوره ... استعداد ... ورم صفاق زیاد است

در مبتلایان ... و ... ورم ... در ...
شود ... اما اسباب ... از ... دارد ... و خروج ... و ... جراحیه و خرق ...
... از صفاق و دخول ... در تجویف بطن و گاه ... از ...
... ورم صفاق حاد ... با اختلاف اسباب صفت
ابتدائیه آن مختلف شود ... ورم صفاق ... اول علامت ... شدید است ... از ...
... شود و در ... تنقب ... مواد ... در تجویف
صفاق ... شدید ... در بطن ... احساس شود ... بسیار زیاد ...
... چون ... ورم ... در تجویف صفاق ... و ...
که اعراض ورم صفاق ... اعراض ورم صفاق ... ورم صفاق ... قسم ...
از ... اعراض ... اعراض ... تدریجا است ... ابتدا بروز
کند ... وجع ... است ... شدید ... دارد ... بطن ... وجع
... کند ... مریض ...
... در ... حالت ... مریض
... و ... بطن موجود است و حالت ... بطن ... بسیار ...
شود ... در ... کند ... در ... ورم
... ورم صفاق ... خفیف ... ورم صفاق ...
... موجود است ... در ورم صفاق ... اسباب ...
(... مفقود است)

... ورم ... صفاق ... لو ... ورم صفاق
... حرارت ... حرارت ... و چون مریض ... علامات ... کنند
... کم ... و چون ... مریض ... اخراج ... کنند ...
... مریض ... شود غالب ... اول و چون مریض
در هفته اول ... شود ... مرض ... شود ... شکم ... ببالا
... زیاد ... شکم کم شود ... کم شود ... رفع شده ... عارض
شود سرعت نبض و ارتفاع حرارت ... نقصان یابد ... اطراف ... ظاهر شود و مریض
حالت ... در هفته چهارم یا پنجم هلاک شود ——— اما ورم حاد جزئی صفاق ——— هرگاه در
... باشد با اعراض ورم ... و چون ... مسبوق است ...
... مسبوق است با اعراض ... حصول ... شود و ... در جمیع بطن ...
... بطن ... شود ... شکم ... باشد ورم ... تب خفیف
... شود ... هرگاه ... معدیه ... اما ورم صفاق ... طفولیت ...
... از ... طفل ...
... در ... بطن ... شکم باقی ...
... شدید ... کند
علاج ——— هرگاه ورم صفاق ... مواد ... ورم ...
... باید معالجه ... در حالات ... در حالات ... شدن

اما افیون مقدارش را کم کنند و جرعه تحت اثر کشند بسیار مفید است استفراغات دموی مفرط
دارسینی مقدار زیاد به توسط بطن و استعمال کلوروفورم و تحت اثر کلوروفورم نگه دارند و روغن زیاد
به روی شکم مالیدن معمول به اطبای قدیم بوده ولی امروزه کمتر به واسطه عدم نتیجه به استفراغات دموی
رجوع میکنند و ترکیبات زیبقیه مانند مرهم مفید اند و استعمال آنها را بسیار مفید میدانند اما دارسینی مانند
مفید بوده اند و نیز بسیار مفید است و ضمادات بارد به روی بطن و هرگاه مریض محکم و ضمادات بارد کنند
و ضمادات زیبقیه فاتره خفیفه ارسال دارند و در این زمان معالجه با فصد را بسیار مفید دانند و در جمیع اشکال
ورم صفاق استعمال میکنند و این معالجات دارسینی و تقویت بدن و استعمال دافع افیون باشد
در ورم صفاق مزمن باید بکار برند علاوه در ورم مزمن ترکیبات یدیه از داخل و استعمال تقویت
با قوه مدر بروی شکم مفید و مستحسن است اما معالجه جراحیه — و قسم دوم
سیلانی ... به وسیله جراحی باید ... و نیز در قسم قیحی ... کنند ...
و بهترین ... قطعات ... است و ... باید بعد از زوال ... ورم
به واسطه مسهلات ... رفع نمود و ... افیون ... حالت ... ورم
موجود ... باشد ... شراب ... کنند ... اغذیه ...
سهل الهضم بخورند

(۴۲) استسقاء زقی

در مرض ترشح در صفاق جمع شود و شبه ترشحات طبیعیه بدن و غالب این استسقاء از جمله ظواهر استسقاء عمومی
... ازانکه استسقاء ... از مرض قلب و ریه یا ... باشد ... در ... و
... در صورت ... در جمیع این احوال استسقاء زقی ...
(استسقاء زقی)

استسقاء زقی ... از ... و ... اتصال آن درا ... صفاق و این ... بواسطه ...
... استسقاء زقی ... بدون ظواهر استسقاءات در ... دیگر ... باشد با امراض کبد و ادعیه
آن و کاه ... تمددات ...
هرگاه استسقاء زقی منضم با استسقاء عمومی باشد ... و اکثر ... قلب ... بود و اختلال ...
با ... مرضیه صفاق و کاه ... کبد یا سرطان صفاق و ... استسقاء زقی واقع شوند
پس ... کنند از جهات ... و ... شکم ... شود ...
... تجمع ... که ... شکم ... کنند و ...
... سرطانات ... بول ... ثابت ... استسقاء ...
از مرض ... باشد ... استسقاء ... شکم ... بطن ... معلوم میشود ...
... مریض ... باشد ... بطن ... استسقاء ... شکم ...
... شود و ... تغییر ... و ... مریض ... استسقاء
... باشد ... تجمع از ...
... تجمع ... شکم ...
کنند ... استسقاء ... استسقاء ...
... بدون ...
علاج — و قسم استسقاء ... از ظواهر استسقاء عمومی ... از تقویت ... استفراغ ... باید معالجات
امراض ریه و قلب ... مفصلا ... معالجه مرض اصلی در صورت ...

... در ... قسم ... احتقان ... اخرانات ... کبد ... افراط
در الکل ... احتقان کبد ... و ... در ... قسم خون ... جامد ...
کبد به قوام ... احتقانات ... حیض ...
کنند اما احتقان ... قسم ... استفراغ ... و ... این قلب است
... احتقان ...
جمیع امراض ... امراض ...
... احتقان ... کبد ...
... مریض ... این ...
... احتقان ... خفیف ...
... استفراغ ...
...
علاج — معالجه ...
... احتقان ... افراط ...
منع استعمال ...
...
... احتقانات ...

سیانوز
عبارت از ...
...
...

... حالت خون ... احتقان ... خون و قسم ... از جهات ...
و از ... صاحب ... امراض ...
... استسقاء ... مدرات ...
استعمال مدرات ... مدرات ...
... مریض ...
...
... قوای مریض ...
... خطر ...
علاج — مدرات و مسهلات ... باید دانست ... استسقاء ...
در ... استعمال مدرات ... مریض کنند ...
حالت ... باید ... امراض ...
... امراض قلب و ریه و کبد ...

(۴۳) احتقان کبدی

مقدار خون ... کبد ... زیاد میشود ... خون ... بواسطه تقویت استفراغ دم ...
قسم اول احتقان ... احتقان ... کبد ...
... خون ...
... احتقان ...
(نباشد)

ورم مزمن کبد تخفیف در احتقان کبد که حاصل میشود و اما این دفعه بقصد معالجه است

اما معالجه که از مرض قلب حاصل است از علاج عروق و اقسام کبد و امتداد است در اطراف [illegible]

(۴۴) — ورم تقیحی کبد و امراض

این مرض در ابتدا که از جمله شکل‌های کبد و ورم آن صورت تدریج [illegible] کرده و جهات

ابتدا که داخل باشد در فراش [illegible] و مفصل است در سایر احوال حار مثل [illegible] چون مرض

بواسطه جهت و یا از احتیاج عمده [illegible] دارد که [illegible] شدید و یکی رجوع شدید

در کبد بروز کند و کبد منتفخ گردد و تب شدید با اضطراب مزاج ظاهر شود و تشخیص آن سهل است و علامت آن

کبد که ظاهر است از تغییرات موضعیه فوق العاده حس میشود در [illegible] نفخات دائمیه یا جوع و

و احوال حرارت مرض شایع است اما صفت مرضیه هرچه میشود از بدن کبد هم به جای رفع کند

و غالباً موجود شود و هم در مراق ایمن و بواسطه آن زیاد شود و گاه هم گاهی سپا[؟] در شکم این

بروز دارد و کبد هم از آن را اطلاع کار [illegible] از حادثه خراجات کبد عظیم متعدد باشند

با آنکه احتقان عمده بدرجه عظیم رسیده ممکن است هم کبد متخلخل و جنب راست سینه بر آمده کند در مراق

ایمن بارز و از طرف بعضی ساقط کرده و بقیه آن از اعراض عمده خراجات کبد به نیت که غالب

مفقود است و خراجات عظیمه ممکن است صورت انفجار خروج و رسید باب خراجات مستوره در بطن

مقعر ممکن است هم کند و رسید باب نیز که بعد از آن قشر رود در صورت غالباً شروع در طول و ترشح

ماهیت در صفاق بروز کند و علامات خراجات صغیره هم اندک شدید نباشند که غالب مفقود است و اعراض

عمومی نیز اندک بود و قوارباقی و ظاهر چنین سال کمال صحت باشد و لا وقتی هم خراجات زیاد شده

(شش کبد)

عدد [illegible] کبد منتفخ که بروضع طول باشد هر تکوین شده از امتدادات محافظ کبد هم از باطن کبد با اعضا

انضمام پیدا میکنند و در این شکل تورم و تیغ ده خراجات در کبد تکوین شده و بر تغییر التهاب در این شکل

عاقبت از نوع طویل بواسطه تکوین نفاخ شوکها رسیده از شوکهای قبل موجود اند و در هر قدر که این

متنوع زیاد شود آن محمول جرم خاص کبد و شاکی ترشح آن پیش میشود و چون مرض طبیعی شدت کند حجم کبد متعدد با

متکمش و بعض اجزاء آن محکم شده و در صورت ادعیه دمویه و صفرا در احتماد زیاد رسیده و شود

و شوکهای کبد به عموم و تکاثر حاصل کنند و هم صورت ایضاً است الکراتین همه این کبد که کبد شان

نامیده اند و اسباب دیگر این مرض مجهول اند و اعراض این مرض در ابتدا نیز به است با اعراض احتقان بسیط کبد که مراکنه

در وقت شروع مرض جمیع مرضی در اینجا چیزی است موجع و در احتقان بسیط بحسب مقاومت در مراق

ایمن نیز بعضی اوقات زیاد میشود بعضی اجسام متعدد یا موجع بود از آن میشود و بعد و گاه هم از آن شدت

بحسب فرد و استفاله بعد از اکل دفع [illegible] داخل [illegible] بروز کنند و اما اعراض او را نادع رسد

از پیدا شدن و حالت ترشح زمان معدی بصورت و اعراض زرد که صوبه هم عمق است با این شکل است که دفع طبیعی

بطن و پیمات صغیره است و چون فشار وارد بر فروع ورید باب صورت تورم الشراع هم در ورید طحال

میشود و اما استغراق طحال از اعراض عمده این مرض کبد دانسته اند و چون اورده صفاق نیز در ورید باب

خالد ادغر میشود و اغلب است و استسقاء زقی بروز میکند و جوف رئیس این مرض است و در مبتلایان بروز کند اندکی

قبل از موت ظاهر ضعیف و منافیه بروز کند و هم بعضی در حالت هذیان و بعضی در حالت ظاهر جمود

و بعضی سبات ظاهر شود و تمیز این مرض از سرطان و ورم صفاقی ثابت مشکل است زیرا که در هر دو استسقاء

زقی بروز و ظاهر استسقائیه دیگر بروز میکند

(علاج)

علاج — هرگاه مرض در ابتدای شناخته شود در این مورد باید احتراز کرد مریض از مسکرات و مقالات

احتقان کبد رفع و مدعی وضع عنق نکرده و در مقعد و مسهلات ملحیه خفیفه بخورد و تحت استعمال انها است اکثر میاه معدنیه

طبیعیه با مخلوط شراب که در [illegible] باشند و چون اضطراب هضمیه موجود بود ترکیبات حدیدیه نیز اضافه

کنند و در ادرار نامید باتفاق مرض نباشد معالجه در این ایام موضعیه است و باید که تا قادر تحمل باشد مکرر نمایند

و از ادویه معدنیه دمویه و بواسیر را جلب [illegible] انها معالجه نمایند و استسقاء زقی را اتفاقاً عمومی معالجه کنند

و بزل جایز نباشد که برای اضطراب و ادرار پیشاب در معالجه پیدا شده کبد سن دوکین قوی ارفق و قلیه با اغذیه

مقویه و ترکیبات حدیدیه و ترتیب غذاها نیز و زرده تخم مرغ است

(۴۶) — استحالهٔ شحمیهٔ کبد

دو قسم از جهات این مرض است در قسم اول مواد شحمیه با مواد دیگر در خون وارد باب کبد متراکم شده در شوکهای

کبدی و در قسم ثانی نفس شوکهای کبد به بواسطه اختلال تغذیه صورت تغییرات مرضیه و ظهور کرات شحمیه میگردند

و این شکل اخیر علامت مرضیه است از تغییرات عضویه کبد استحالهٔ شحمیه که ما بین آنها [illegible] تکوین شحم در تمام

بدن است و گاه به خود فرد دیده میشود در وقت حصول نوبت شدید در بدن و در حالت ثانیه شحم موجود

در نسج شوکها تحت جلد و سایر اعضا مجذوب خون شده باشند و در حالت اولی که اشخاص در معرض ابتلای

این مرض اند مفرط در اکل و شرب باشند هر یا قلیل بوده باشند و پیوسته زحمت سوء مزاج و استحالهٔ شحمیه کبد و بعض

دیگر نیز تخفیف اینها باقی مانده و کبد نیز حالت جمیع باقی مانده و اسباب این استعداد شخصی گاه دوام و گاه مجهول

و در صور شحمیه استعداد کم باشد علت عارضی شود و گاه بعد از خوردن مقدار زیاد از مواد شحمیه و کربنات

بدون ادامه خاصه مسکرات اعراض این مرض محسوس نشوند که بعد از آنکه مرض خیلی طول کشیده باشد برای پیدا در کبد اشتیاق

سیئین و مبتلایان این نوع کم کم وقت لازمه می‌آید و چون حجم کبد و عفونت زیاد شده باشد در کبد و افراط میکنند
در اکل و شرب باشد و صاحب مزاج متمادی در راقی این دعوی و حرکات حجاب حاجز و معدت در معرض کرده شود و جلد
باقی شود و چون این عوق کند از جمله قطرات مروارید جاری شود و چون مرض خیلی طول کشیده باشد اضطراب
اسهال کبد و اختلال ادرار هم ظاهر شوند

علاج ——— باید با کمال دقت مریض چند ساعت مشغول ریاضت باشد و اکل و شرب را منظم و مقید ارتعیب
از شوربای مصنوع از آب و فاکه پخته باشد و مواد دسومی هیچ نخورند و مسکرات اترک نمایند و قهوه و چای زیاد نخورند
اما مسهل نخورد مرض مندرجات اشتهال عصارات نباتیه تازه و در بعضی اوقات رنگ معالجه مخصوص بخورند با
تدابیر غذائی لطیف و ملایم گیرند و آب کاربلسباد در پای علاج قیافه و سرخ چاپه اما معالجه سموم شده
کبد بعد از نهوکت غلطیه متدرجات عدم اشتهال میاه قیافیه کرمیه را و چون الم موجود باشد استعمال کنند
میاه صدیه را تمام غذائیه تو منظم نمایند

(۴۷) ——— استحاله شحمیه کبد

عبارت از تراکم مواد عفونی شحمیه بیشتر در شحوم است که این مرض مطلق در اطبای سلیم اهلیه و میا نیز و غیره
و در احوال شوالقنیه حقیقه بوده نماید خاصه در شوالقنیه کوهی و مخ زیرا و شحم و شحم زیبق و تعقیبات
بانقرس ... غلطیه مزمنه و گاه دیده شده در مبتلایان هرزگی و بعضی اوقات ... جام باشد و موروث بوده استحاله که
——— اشتراح ... در این مرض موروث بوده و حس شود و ... طفل در مرض خود نباشد که بزرگ از آنکه
حجم کبد خیلی زیاد شود و مراق الم را ... کنند و استقامتی از اعراض عمده این مرض است و قاعده عمومی است
در این مرض یرقان بروز نکنند

(علاج ——)

علاج ——— استعمال ترکیبات حدیدیه از ادافن ... ماء الشعیر و مواظبت از ... حمامات و ترکیبات حدیدیه بهترین
طرق معالجات است

(۴۸) ——— سرطان کبد

کمتر اتفاق می‌افتد که مرض ابتدا سرطان شود و در هشتاد مریض یک از ابتلای سرطان کبد بوده بعد بجاب بروز شدت است
و مزاج اوقات ... از سرطان معده و سکم و سایر جاها بروز کند اسباب مهمه بروز این مرض اسباب سرطان عمومی است
و در جمیع ... تقدیم این سن (۴۰ الی ۷۰ سالگی) و در مردان بیش از زنان بروز کند و اسباب مهم آن ضعف
و سقوط دارد هر مراقی این و فقدان مقدار زیادی از خون و جهات متقطعه مستطیله و عبدانند بر حفظ صحت خاصه
افراط در مسکرات غالب در این مرض فقدان اشتها و تغییر آن با کثرت باری رجعه اعضا و عوارض مرض معده را است
و مصاحب با الم است و ... وجع ناخوش در مراق ایمن با علامات ناشیه از تزاید حجم کبد با اسهال و متعاقب
با اسهال است و چون حجم کبد خیلی زیاد شود عده ضعف و اعراض شوالقنیه سرطانی و نحافت و نهوکت بروز کند

علاج ——— سابق گفته شد که هرگاه در مرض مفاقی جزئی حاصل شود در اسهال حقن نمایند و اسهال که از مسهلات
خفیفه مثل شربت ... و روغن کرچک و املاح رفع نمایند اسهال المعقبه ... دار و خوردن ... علاج
کمتر و استفراغ ... که مرکب با اثر فی میشود مقدم است ... ما

(۴۹) ——— یرقان کبدی

حالات واصفه جذب صفرا است که بنده ظاهر مرض سابقه را عارض شده از اعراض مرضیه ... موروث
نفاق یا انسداد مجاری صفرا میشود و امراض موروث نقصان ... طرح خون واقع در اوعیه کبدی شود
و غالبا یرقان مسبوق است با عوارض نزله معدیه اثنا عشریه و جذب صفرا بروز در عقب آید ما فیه ادامه کند
استفراغ این ... متعمد ... ۲۴ ساعت ما کثرت صفرا در بول ظاهر میشود

اما اعراض خود یرقان بعد از دو تا سه روز ظاهر میشوند که گاه اندک زرد و گاه شدت زرد زعفرانی شود و جلد
زرد تیره یا سبز تیره گردد و در جنب عقبیان به یرقان بعد از احتباس صفرا دیده میشود با کثرت یرقان جلد
و صلبیه و بول و عرق و شیب و بار رنگ شده بجا زی کثافت اعضا و سهولت نامه و غالب در بطن مقعد و کبد جلد

علاج ——— از بابت رفع احتباس صفرا علاج مفیدی نیست مگر وقتی ممکن باشد از اسباب امر و لذا اجتناب
صفرا که در محل چیزی از جنب اعراض کبدی مثل ادرار و دیدانی کبد و سرطان و غیره از آن غالب علاج حکمی ممکن است
اما وقتی که ممکن باشد از آفات مجاری صفرا غالبا علاج پذیر است دائم و سط علاج استعمال میاه کاربلسباد است
و هم ممکن است استعمال ادویه قلیویه ممزوج با جوهر از ادافن و خارج اما مسهل دائمی نیز و علاج ... و مسهلات
اثر در معالجه یرقان ... اما معالجه عرضیه رفع اختلالات غذائیه و ضعف مریض است با استعمال اغذیه مقویه اسهال
خفیف و نوشابه جات مقویه و منع از خوردن ادویه ... و سهولت را رفع نماید بواسطه مسهلات ... با مسهلات
قویه مشروع مثل منقی ... و عصاره ریوند و عصاره صبر زرد و جایز است استعمال مدرات بول مثل نمک
طرطار ... بتاس و کربنات ... بتاس کنمو ... و صلب ابول ... در رفع ارتکاریا ... یرقان است
موجود باشد و جهت رفع حکه متعب حمامات خاره و گرم و ما یلیه و چای معیشه مفید باشند

(۵۰) ——— صفور اصفرای کبد

کیفیت بروز این مرض که موجب استحاله زیاد از اشکال صفراوی است و هم کبد میباشد و این مرض غالبا عارض میشود
در سن نمو خصوصا و گاه در مرض ... حوامل را از اطباء ... ازاله ... کنند و زنان بیشتر
مبتلا شوند این مرض ابتدا کند غالبا بعد از عروض چند روز یا چند هفته دوام کند و در ... کند با بعض اعراض
منحصه شرقیه آن ... و تهوع و قی و صداع و حس ... و هذیان در ... اسیف و اعراض نزلات معده و معوی

ایرقان

با یرقان خفیف و چند روز که گذشت یرقان زیاد شده مگر که سبب موجب گردد ... باشد و در وجع مفرط با جهت لطف زیرا حس
و خشونت و مرض غالبا و هذیان شدید جنون عارض شود و تشنجات با اختلاط و تب حار اوقات صورت می‌شود
کند ... و شه خفیف در ... و بول و بیانه بدون اما له بروز کند مرض علاج نمود و تقاطر در این مرض یرقان
دمور پیدا شده و بزودی اهمیه کبد نقصان پیدا کند و صورت حزن طبیعی باشد

علاج ——— چون قبل مرض الم تغییر در حواشی ... اسهال استفراغات و مسویه خاصه ارسال حقنه بود و شروع
و مسهلات ملحیه و مکمدات بارد و ... اما در هر حال از ... استفراغات و مسویه مفرد و صفرا اولی
در نیوقت مسهلات قویه مثل صبر زرد و عصاره حنظل و روغن ... و چون حالات تهیج عصبانی باشد حج بر
سر وضع کنند و چون ضعف زیاد باشد استعمال حمام ... بار و کنند و مصرفات از با لی و ظاهر در ظواهر
اثرها بروز نموده باشد مفید و حوائج ... و قرص که ها ... شیشه بروز نموده مفید و قطعات یخ و قرص تشنیه
یا تنقیه الدم و ترقیق الدم ... موجود باشد باید بکار برد

(۵۱) ——— ورم نزله مجاری صفرا معروف به یرقان نزله

غشای مخاطی مجاری صفرا شرب ... غشای مخاطیه است و معده و ... نزله میشود و بواسطه التهاب مجاری صفراویه
و مجاری ... صفراوی مخاطی خفیف است ... حاصل شود زیرا در این مجاری ... بواسطه التهاب غشای مخاط
و تراکم مواد مخاطیه متراکمه در آن متشنج شوند و همین سبب غالبا احتباس صفرا ... کمیت و غالبا این مرض
حجم مشود از حقیقت ... شدید که در ... غشای مخاط ... این مرض غالبا ... بواسطه اعراض
احتباس و جذب صفرا ... اعراض ظاهر شوند باید ابتدا بوجود این مرض ... زیرا که یرقان
نزله ... یرقان ... است و چون این مرض همیشه با نزله معدیه اثنا عشریه ... دارد همیشه

اعراض نزله معدیه بران سبقت دارند زبان باردار و حرقت شدید و غثیان و سایر اعراض بروز کنند و غالبا
حجم کبد نیز زیاد میشود و چون مرض رو به تخفیف گذارد غالب بیرازیت الی چهار روز مرض رفع شود و بعضی اوقات
مدت مرض طول کشیده مزمن گردد و تا چند ماه طول کشد

علاج —— معالجات نزله معدیه و معویه بکار برند پس مقیئات و مسهلات و معرقات و بعد پرهیز غذائی
مطلق بکار برند و در دوره مرض آب گربات و سوپ لیمو ترش و نیز شیر رقیق با آب جو
جوهر نمک (ماء الفحم) و از ظاهر بطور حمام قدری داخل کنند یا بطور کمادات بموضع کبد یا اندازه
الی چهار گرم در ۳۰ مثقال شربت ساده ریخته هر ساعت یک قاشق بخورند و اما کلمل مقدار یک گندم در
هر شب خاصیه ندارد و مسهلات استعمال شوند مگر وقتی که حرارت موجود نبوده و در بقیه روزها ماء الطبوخ
تمر هندی یا اسید طرطریک و شراب بنفشه و شیر خشت و مسهل غذائی بکار برند

حصاة صفراوی و قولنج کبدی —— (۵۲)

استعداد باین مرض زیاد میشود به تقدم سن زیاده بر وجود حصاة صفراوی قبل از سی سال نادر است و لیکن نادر است در سن
طفولیت و زنان بیشتر از مردان مبتلا میشوند و این بواسطه ... مؤثرات مخصوصه معینه حدوث باشد و گاه
حصوات صفراوی در بعضی بلاد بیشتر از بعضی دیگر عارض میشود و غالبا این حصوات در حوصله مراریه بطور
انفرادی موجود باشد و غالبا موجب مراریه اندک متغیر باشد اما حصوات صفراویه که در مجاری صفراوی
اند ممکن است صورت احتباس صفرا و اورام ... این مسالک و ورم تقرحی در کبد شود و غالبا پس از تشریح
نعش حصوات صفراویه در مرارة دیده میشود بدون آنکه از اضطرابات در حالت صحت مدت حیات دیده
شده باشد و اما حصاة ... قولنج کبدی صورت آنکه ... احمر و اضطراب عظیم شود بنحوی که تهدید کند

و بعد ... و غالبا مفقود است اما قولنج حصوی صفراوی بروز میکند وقتی در حصوات صفراویه منعقد شده
از مرارة به مجاری صفراوی داخل شود و این عادتا بعد از اکل ... ظاهر شود و نادر است و بعد از آن حاجیه
مصحوب به تورم عضلات بطن و بعد از انقباضات تشنجیه ظاهر شود و تب باشد و بدون اسباب معروفه
بروز کند مریض ابتدا احساس بروز کند هر گاه گاه ... بطور سرعت زیاد میشود و درجه این اوجاع مختلف
شود باختلاف عظم حصاة و تیز بودن یا صاف بودن انها و لکن عموما وجع شدید است و محل این وجع
معده و ... انها باشد بلکه غالبا مریض شکایت از وجع معده نموده و قسم قطنی یا جنبه ایمن حقنی
... تعیین ... وجع معدی قولنج کبدی یا ... ذات الجنب و بعد از مرض ... فقط
انها قادر بر تعیین محل خود نیستند بلکه وجع تمدید میکند ... صدر و کتف ایمن و غالبا تب مفقود است و گاه
قی ... بروز کند و غرابت این قولنج گاه در زنان کثیر الحس صورت ظاهر ضعف حرکات قلب و ... حالی
شود و نبض ضعیف ... رنگ پریده و گاه ... و ... ظاهر شوند و چون حصاة عبور نمود از مجرای صفرا
در روده باشد ... حالت مریض تغییر پیدا کند وجع رفع شود نبض مرتفع حرارت ... کند و بعضی اوقات
وجع ... رفع شود

علاج —— وسائط محیه ... باشد حفظ کند مریض از تکرار نوبت این قولنج استعمال میاه کارلسباد
و سایر قلیائیات و ... باشد و مخلوط مرکب از سه مثقال اتر و دو مثقال دهن تربانتین
... از ۱۵ تا بیست قطره از آن در شربت ساده ریخته سه دفعه در روز بخورند مشهور و بسیار نافع است ... تا
مثقال از این مخلوط صرف شود ... این ... و اما در ... استعمال افیون
و مرفین است ... از تقطیر افیون ... از ده قطره و از مرفین ... هر ساعت فاصله بدهند

زیاده بر اندازه ... صورت ... طحال میشود ... التهام ... و صفحات ...
... طحال استعمال کنند ... حاد و مزمن طحال کافی باشد

(۵۴) —— ضخامت طحال یا ورم مزمن طحال

اکثر اشکال احتقان ... طحال ... و غالبا بضخامت طحال احتقانیه ... مربوطاتست به تسمم اجامی
و حمیات متقطعه کثیر الحس و بندرت ... امراض تسممیه ... دیده میشود مثل تیفوس و حمیات تیفویه
کثیر الحس و ... مزاج ... بدن ... در حمیات ... و غالب حالات
ضعف قوی ... رنگ جلد ... و غشیه مخاطیه ... از خون بدن ... موجود است
مریض بواسطه ... ضیق النفس ... خاصه ... العدم ...
... بروز کنند ... که ... احتقان ... اطراف سافله ... ملکم
عارض شود ورم طحال مزمن ... ضخامت ... با ... مریض طرف
راست ... خوابید و چون طحال ... حاجز ... بنده ... موجود شود

علاج —— ابتدا معالجه مرض اصلی را باید کرد و هر گاه منجم باشد از ... جامی باید ... تغییر داد
و کنه ... و در ضخامت ... که هر ماه کافی نباشد ... مرکب ... ... الیمون ...
... چهار ... و در ورم مزمن طحال ... فاصله ... و دیگر
... معا و حمامات حدیدیه و استعمال ... موضع ... برد

(۵۵) —— انتانه تنویه طحال

و هرگاه ... (۵۶) انتانه تنویه کبد ... غنیه و ...

... و ... بکار برند ... آب سرد ... کنند ... معامله شدید
... و ... مفید است ... خاصه ... وهیا ... و ... گذارده و عقبه
... شاب ... عمل ... باحتیاط زیر ... در ... چون وجع شدت کند و تب
زیاد شود و حالت ... ملاحظه ... محکم ... مانند ... مضاعفات ...
... کبد ... دم ... استعمال ... موضع ... وجع ...
... رفع شود ... استعمال مسهل لطیف مفید است اما معالجه ورم مجاری صفراویه و تقرح ... ناشی شده از
حصوات صفراویه باید ... معالجه جراحیه ... زیرا ... باید ... کننده ...
خراجات ... در جدار بطن ... معالجه ... منوط است به قانون جراحی

(۵۳) —— احتقان و ... طحال ... طحال

از دیاد حجم طحال ... امراض ... فقط ... سهولت ... طحال بواسطه کثرت
ادعیه ... احتقان طحال ... احتقانات ... و ...
احتقان ... و ... ورم طحال در امراض تسممیه ... حمیات متقطعه و تسمم ...
... و ... حمیات تیفویه ... حمیات ... اما احتقان ...
غالبا ... و ... احتقان و ... طحال ... ظاهر میشود ... وجع ...
... از ... احتقانات ...
... طول کشیده باشد

علاج —— احتقان طحال ... رفع میشود و هر گاه ... علاج طحال ... حمیات ... و واجب است استعمال ...

اسپاخوم

(مقاله چهارم)

مقاله چهارم در امراض مزاجی عمومی و جهات است

(۱) شانکر ساده و نرم

(شانکر سلیم و غیر عفونی و نرم و شانکر ساده و شانکر ... و شانکر ...)

شانکر ساده عبارت است از مرض خطرناکی که به واسطه ... رفتار شوم ... با فاحشه ... و شانکر عفونی که بی علاج باشد و فاقد ... و ... دفاعی از ترکیبات شانکر ساده است ... هیچ ربطی به ... ندارد و در این شانکر ... لکه ... همچون لکه ... اما نیز ... کلاف ... شانکر صلب ... مرض ... نوع ...

علامات ــــ قرحه کوچک ... زخم ... و چون ... نقطه ... یک رشته ... که ... و ... بعضی ... از ... یک ... و ... و ... که ... باشد ... قاعده زخم و ... اوقات قاعده ... زخم با مقاومت است و ... با صورت حقیقی ... شود و ... شانکر ... اعداد ... و ... باشد و ... با ... و ... با ... که ... سطح ... شود و این شانکر ... باشد ... یک یا چند شانکر ... ... زخم ... است و ... که ... کم ... که در ... نقطه ... و ... السابق ... و ... اوقات ... که ... اعداد ... و ... نقطه ... که ... و ... زیاد ... فاصله ... شود و ... نقطه ... و ... که ... حقیقی ... در ... اعداد ... در ... و ... (در ... و ... اجزا ...) ... در ... و ... باشد ... کنند و ... از ... با ... زیاد ... و ... است ... و ...

شود و این وضع ... که جراحت ... سبب ... غالباً ... باشد که ... سمت ... باشد ... علاج ــــ جراحت را پاک کنند و روزی سه چهار دفعه ... با ... یا ... با ... یا ... با ... (... در ...) یا ... (...) ... یا ... با ... و ... جهت ... که ... و ... باشد ... مرهم ... باید ... جهت علاج ... و جهت علاج ... جهت ... راحت مطلق ... و ... ترکیب ... است (...) ... (...) ... (...) ... که اگر ... جراحت ... باشد ... و ... جراحت ... چون ... موجود شود ... یا ... اوقات ... شانکر ... باید ... و ... در ... علاج ... چون شانکر ... باشد ... (...) ... (...) جهت علاج ... و ... که ... باید ...

(مرهم)

... و ... که ... یک ... و ... باید ... چیز ... با ... زخم ... باید استعمال شود

(۲) شانکر صلب (شانکر ... شانکر ...)

شانکر صلب ... است ... شانکر صلب ... و سایر ... که ... چهار ... مستقر شود و ... و ... ظاهر ... که ... و ... است و ... که ... از ... جراحات ... شرط ... که ... باشد و چون ... که ... جراحت ... و ... سطحی ... و ... از این جراحات از ... که ... باشد ... جراحت ... و ... از ... است و ... که ... جراحت ... و ... شانکر صلب ... از ... و ... از ... و ... شانکر ... از ... شود ... انبساط شانکر صلب ... جراحت ... و ... که ... جراحت ... و ... باشد ... جراحت ... و ...

علاج ــــ اگر ممکن باشد ... که ... و ... و چون ... باید ... شود ... و ... روزی سه چهار دفعه ...

باشراب معطر و یا محلول غلیظ نزاج رقیق کشته عدت ریه مایا نیا اول کرده و در وجهت گذارد و کلومات

اگر چه ساتیر اسان کنند و ۲ بار به استعمال نمود زیرا که فروج ریرا اسان کنند مر بهر حال ضامه تخم ترشح

محصر نموده باشد مبین در علاج شاگوفات رسیک است (الکل) نزاع سفید دیگر شراب خالص و شراب معطر ادوه

باشند و محصوصات این ریلا رفع نموده ترشح از کم کنند و انساج سالم احفظ نمایند و قایم مقام شراب معطر

و نزاج سفید است محلول طرطرات و فراه چالی ا محلول سولفات و فر د سولفات و زنک و سولفات

و کو یکور چنین چون نازح دو رو ترشح شدید باشد ترکیبات اخمه نیه بکار برند و استعمال شراب معطر و ترک

نمایند و چندین روز جدا استعمال کنند

اندا حفز ترکیبات نیتریه تجویز نمایند و چون فزدر استعمال انها در جاری حفر باشد رو زنی سود فه پدید ای

محب ...و توید در ...رکور یا اسکیوره ...از یایتی سیکاتی ج و سیکاتی حصر مجوراند شربت زنجبیل (یا پیدا

و ...رکوره ...یدمی ...چاسیوم) ترکیبات سیار ناخ هر یک ا... انها خالص یا در تیز نه رکیبچ

و نباید مقدار انها زیاد نمود و چون عارضه رخ دهد باید ترک نمود (در ...دمان نیجه) دو در تمام حالات

و مراقب باید از داخل مقویات تجویز نمود

(۳) کوفت ناچ

(عوارض ثانویه کوفت جلدی)

علامات عوارض عمومیه عبارتند از کسالت و حالت اهیک رشلقیه و صداع و وجع شبه بروماتیسم و ملل عضله

لمفاویه حلق و اغلب مصدا نشانه کوفت ظاهر میشود

(۱) عوارض جلدیه یا کوفت جلدی ـــــ اینها جلدی ... و تا جدا از انها ... کوفت در

مزاج

مزاج ظاهر شوند با رنگ قرمز مسی ... و ... بطور ابیه و ... شکل ... و اشکال مختلفه تمام امراض جلدیه ممکن است

ظاهر شوند با انواع ... و ... مالکیونیه

سیفلیده اولی ثانی یا زوال کوفت

لکه های جلدی که ... باد بچه ... و ... که ... ان که ... رنگ ... یا ... و ... کرده و ... بدن

سرخ رنگ باشد ... بدون انها ... از ... قرمز ... شده ... ضخیم انها نقصه ... و ... باکتفات باشد ... بدون خارش

دب وند ... در ... و ... تاحین ... و ... جلد اعضا ... انها ... ضخیم

سفیده پاپولوز ـــــ بهرون ... حصه ... قرمز مسی رنگ باشند ... وقت ... طرح ... حجم انها مختلف ... ور

از قدر ارزن تا عدس و محو شوند به تحلیل ... بدون خارش و ... باید ... با اکثر انهدوس و ... ممکن

سفیده ونزیکولوز ـــــ ... بسپار ... ابهوا رکوچک ... سرزن ... از کیستای شفاف ... باشند ...

... انها قرمز تیره ... بدوزشان بود ... ... الکام یا ... قورر را

سفیده الکاموز ـــــ تقریبا همیشه ... باشد از ... پاپولوز و ... باطنی ... سیلانی ... مقصد باشد

ظاهر شود ... شکل ... یا ... ... باشد ... و کفدارت ... عریض ... ...

... ...

سفیده پوستولوز ـــــ تو مرکز ... و ... دیگر ... کنفوات ... حاصل ... بوکه

... ... در ابتدا ... باشد ... دوائر ... قرمز ... ... رنگ ... مسی رنگ ثابت و ... دار

... تیره ... که ... ...

... ... و ... تو ... صورت ... و ... اکتفا ... کنند

سفیده پرازیتی تمام صفات ... دارا باشد و در اطفال ... صورت ... پمفیگوس و ... دا ... بیاد ... حادث ...

دایره ... رنگ و سابقه ... باشد ... دهد ... انها از پمفیگوس ... بارسان

سفیده توبرکولوز ـــــ تو مارکوچک ... و ... در ... عمق ... با ... یا ... ظاهر باشند که میتوانند منفرد

شوند ... که ... کردند ... در ... صورت ... پوشیده ... از ... و ... در پنهان ... جراحات صاف ... یا

... این تومرها ... ... باشند ... ~~...~~ ... باشند ... و ... بعد

... و ... طرف دیگر ... دو ... دیا ... ... شوند ... که ... ... باشد

چالکها رکوفتی ـــــ لکه های قرمز ... با اطراف ... ... انها ... طوب ... و ... که

... منقرض ... ... و ... ساقط ... بعد از انها

در سطح ... چالک ... طرف ... ماصد ... آید

سفیده ... ـــــ علامات ... تقریبا ثابت و صداع ... و ... لون ظهور ...

... ... مشوق ... باشد ... ... خواب ... باشد ...

در صورت و ... ... الطبیعه

(۷) در مرض ... که ... ... ظاهر ... شوند ـــــ و ... چالکهای خاطیه ... چهار ...

از این چالکها ... میشود

چالک ... ـــــ ... سطح ... و ... ... باشد ...

... قرمز ... ... آید

چالک ... ـــــ ... ... و ... دایره ... ...

(...)

دیده شوند ... ... و ... ظاهر ... باشد ... مرطوب ... ترشح ... و ... ...

... باشد ... و ... بصورت ... حاصل شود

چالک ... ـــــ ... بصورت ... و ... ... و ... تمیز ... رو ...

و ... بصورت ... تو مرهای ... جم ... بطور ... قرمز ... ... شوند ...

... سطح ... ... و ... ... چون ... ... باشد ... ... باشد ...

... ... نماید ... طرف ...

چالک ... ـــــ ... ... ظاهر شوند و ... ... بطور ... حقیقی ... ...

... ...

علاج ... (۱) معالجه ... ـــــ عوارض جلدیه ... ... معالجات ... ... نمایند ... ...

و ... ... (۱۵ گرام) ... ...

... (۲) معالجه ... ـــــ ... ...

و ... ... خالص ... ... چهار ... دو ... نماید ... و ... ...

... باشد ... از ... ...

... ... (مطبوخ ... ۵۰ گرام ... چهار گرام) ... سفیده پاپولوز ...

... از محلول ... نماید (... ... ...) ... ...

... ... سفیده ... ... (...

۱۵ گرام ...) و ... علاج ... ... با این ... ...

(بیو کربنات دو سود ده گرم آب مقطر صد گرم) مبادا پرستاری وزن را بخورانید

و همه علاج چاک و رتق و سوراخ ... قسم ... (۲۸) نمایند یا آنکه

... قسم موذی ... در تقیئ نمایند

و جهة علاج ... باشد ... ماده آنجا ... چونکه ... چون زیاد

... و در حجره ... باشد که ... در داخل ...

باشد (محلول ... یدور دو پتاسیم ... گرم) در این زمان از داخل شربت زیر بخورانند

... آنکه ... آنچه ... از یک ...

در روز (شربت ... ۵۵ گرم ... یدور ... پتاسیم ۱۵۱ گرم) ... قروح ...

باشد ... تركيب (آب مقطر ۲۰۰ گرم ... یدور دو پتاسیم ... گرم)

عوارض درجه سیم کوفت

چهارشنبه ... تغییرات ... ظاهر شود ... قروح ... و ... ...

... و ... ...

— وجع ... — التهاب ... — ورم ... — وجع عظام — ورم ...

— ... — اوجاع عصبانیه ... و ... و قطرات ... و ...

... و تغییرات ... و ... در اطفال جدید الولاده ...

در ... باشد ... و ... و ... در ... ...

و ورم ... علاج — ترکیبات ید و ... شربت

تم

الصفحة بیضاء

الصفحة بیضاء

(صحیح)

تم با اضافه یدور دو پتاسیم ده گرم در ۵۰۰ گرم آب یا محلول ... از یک تا ... در روز

با اضافه اشارات آتیه — جهة علاج ... کوفت ... نمایند از ...

و چون ... باشد ... با محلول ... گرم ... آب ... کوفت ...

جهة علاج ... کوفت ... یدور ... یدور دو پتاسیم ... دیگر

جهة علاج اوجاع عظام ... قروح ... و ...

و جهة علاج ... و ... و ...

در اطفال جدید الولاده ... در ... ده گرم ...

... و الکل ده گرم) در ظرف ...

... ...

... ...

... ...

... ...

... ...

است باید ... که ... است

... ...

... ...

... ...

مراق در تشنجات طبیعه (رفیقه المثانه) مراتب گوشت ممکن است بلاواسطه بتوسط [illegible] از مباشرت

ومقاربت حاصل شود و باشد که بواسطه ملامسات [illegible] شرایط [illegible] اوقات وجود [illegible]

[illegible] از [illegible] قاطر [illegible] یا دچار [illegible] حاصل [illegible]

حاصل شود [illegible] و [illegible] التهاب [illegible] دقیقه [illegible]

(۳) سوزنک عبارتست در مردان از ورم مجرای بول [illegible] و در زنان از ورم مجرای [illegible]

[illegible] جون [illegible] موجود [illegible]

[illegible] اوقات [illegible] مجرای بول [illegible] در سایر اوقات [illegible] سوزنک [illegible] است

[illegible] مجرای بول [illegible] اما [illegible]

[illegible] و [illegible] فارسی [illegible] مجرای [illegible]

چندان [illegible] مجرای بول [illegible]

[illegible] بول [illegible] بعضی اوقات [illegible] است [illegible]

[illegible] حقنه [illegible] تقریبا [illegible]

[illegible]

[illegible] ورم [illegible] در حالت

[illegible] بعضی اوقات [illegible]

(کورسوزنک) در سوزنک زنان غالبا [illegible] که [illegible] غشائیه مخاطیه [illegible]

[illegible] غشائیه مخاطیه [illegible] در طوبت [illegible]

دیده

در پی [illegible] صورت ازمان [illegible] غشائیه مخاطیه [illegible] طوبت رقیق

[illegible] (سوزنک [illegible]) در اطراف [illegible] ورم [illegible]

از [illegible] (سوزنک [illegible]) [illegible]

[illegible] (سوزنک [illegible]) غشاء مخاطی [illegible] است

[illegible] بعضی اوقات [illegible] ورم در [illegible] (سوزنک

مجرای بول) علاج — ابتدا [illegible] از شراب [illegible] الکل

[illegible] بعضی اوقات [illegible]

[illegible] مجرای [illegible]

[illegible] مخاط [illegible]

است [illegible] مقدار [illegible] و چون [illegible] عارض شود

[illegible] در صورت [illegible] که [illegible]

[illegible] الکل [illegible]

[illegible] مقدار [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در مبالغه سوزنک زنان [illegible] در صورت [illegible] ورم و [illegible] اطراف

[illegible] ورم [illegible]

[illegible] که [illegible] در [illegible]

[illegible] است [illegible] نمایند

(۵) خنازیر ([illegible])

[illegible] عبارت است [illegible]

[illegible] (غشائیه مخاطیه) [illegible]

[illegible]

[illegible] ورم [illegible]

[illegible] غشائیه مخاطیه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ورم [illegible] پوست

[illegible] حالت [illegible]

علاج — روغن [illegible] شراب [illegible]

[illegible]

[illegible] نمایند [illegible]

[illegible]

[illegible] که [illegible] شراب [illegible]

[illegible] نمایند

[illegible]

(۴) [illegible] عبارتست از تغییر [illegible] که [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بعضی اوقات [illegible] مقدار [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اطراف [illegible] اطراف [illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible]

را شود و در ... که زانو ها هم خورده باشد که ... باشد را ... در نتیجه تغییر شکل حاصل کند ... بیشتر است ...

و جنس که سبب درد اکثر تغییر شکل ها ... در سه هفته کمتر نمایان است ... اطراف ... مفصل ... اطراف

قدام سینه تغییر شکل ... سینه صورت تغییر ... طرز نفس کرده ... اطفال ... تواند از طرف ... نفس کشند و برای ...

نفس حجاب حاجز را ... در جای ... کند و ... سینه ... خارج سازند ... از صفت ...

با طبیعت ... فایق شود ... از علامات ... زیاد ... عرق ...

... از شدت ... کند ... طفل ...

گردد ... علامت ... اگر زیاد شدت ... حاصل ...

شود ... در ... علامات ... شود ...

... علاج ——— مداوا نقرس تا ... حفظ صحت است که مریض را

در هوای خالص ... مسکن دهند و در جای ... شمس ... داشته ... بدن با مواد ...

و حمام ... و ریاضات مختلفه ... از ... در وقت غذا و شربت ...

... نمایند

(۷) نقرس — اگرچه ... نقرس و رماتیسم ... (در ... مفاصل ...)

... نقرس در رماتیسم ... مختلف باشد نقرس ... از ... مفاصل که ...

شود ... در ... نقرس ... است ...

و ظهور ... و حرکت ... از امراض ... است ... نقرس از

رماتیسم ... ظاهر ... در ...

...

... تا ... ظاهر ...

دیده شود

(۷) نقرس

... اگرچه ... نقرس و رماتیسم ... (در ...

... مفاصل ...) ... نقرس و رماتیسم ... مختلف باشند نقرس ... از ...

که ... باشد ... در ... نقرس ...

... و حرکت ... از امراض ... است ...

نقرس از رماتیسم ...

... سبب ... زیاد ... و شراب ... زیاد ...

... مفاصل ...

...

... در ... مقدار ...

... مفصل ...

...

... رماتیسم ... نقرس ...

... مفاصل ... در ... مفصل ...

... مفصل ... از ... نقرس ...

(۸) رماتیسم مفصلی

این عبارت ... مفاصل ... رماتیسم ...

... مفاصل ... رماتیسم ...

... مفاصل ...

... رماتیسم ...

رماتیسم مفصلی ...

... مفصل ... حرارت ...

(...)

... مفصل ...

... رماتیسم ... مفاصل ...

... رماتیسم ...

... مفاصل ...

... مفصل ...

...

... رماتیسم مفصلی ...

... علاج ...

...

...

...

... رماتیسم ...

... علاج ...

صداع و دوار دیگر و ضعف بصر ظاهر میگردد ... نگاه اولی —— این نگاه را نگاه ... نیز
و غالب مرجع است خراج که قرنزیست که در پشت و شانه و ... پیدا ... میشود و قلق و اضطراب و تب و درد در حلق
قرنز که در جوف آن رطوبت ... موجود است پیرامن آنکه بقدر ... پیدا ...
در بدن و اطراف و گاه در ... [illegible] ... با الوان ...
و ... [illegible] ... خراج غالبا موجود اند ...
مرض ... [illegible] ... علامات عارض شوند در بعض ... مرض ...
و ... [illegible] ...
علاج —— باید ... [illegible] ... غالب ...
... [illegible] ... مسهلات خفیفه بخورانند اگر علامات ... غالب باشد ... و کافور ...
... [illegible] ... علاج ... [illegible]
... (۸) ... [illegible]
... [illegible] ... تجویز ...
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...

و دفعه اول انتها مریض مستعد ... [illegible] ... صورت ظاهر میشود اول صورت
... [illegible] ... موجود است ثانی ... باشد از امراض حمیه و حمیات خطیره ثالث صورت
... [illegible] ... علاج —— ... [illegible]
... (۲۲) استسقاء لحمی ... [illegible]

عبارتست از ترشح رطوبت ... در نسج ... و ظاهر شود ... (استسقاء لحمی) ...
... از امراض (ادم) عموما استسقاء لحمی ... قسم است اول استسقاء اصلی ... ثانی ... قسم اخیر غالب
مربوط باشد ... [illegible] ... امراض ... اول
... باشد از اختلال ... مرض ... غالب ... ابتدا ... از اطراف سافله ... تمام بدن
ممتد گردد و در بعض اوقات ابتدا کند ... صورت ... [illegible]
انگشت ... [illegible] ... (استسقاء مزمن) ...
... [illegible] ... استسقاء ...
استسقاء مزمن ... علاج ... غالب ... علاج است
عموما جمیع اعمال ... عارض شود در ... بول ... سبب استسقاء مرض ...
باشد بول ... رطوبت ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ... (استسقاء زق)
... —— ... استسقاء از اطراف سافله ابتدا کند ... [illegible]

قلب ... [illegible] ... در این صورت ... استسقاء لحمی ... ظاهر شود و چون ابتدا ...
صورت یا اطراف عالیه ... در نقاط مختلفه ظاهر شود ... مرض ... و هرگاه در این نوع استسقاء
کلیتین سالم باشد باید دانست که سبب استسقاء مرض قلب یا ریه ... [illegible]
علاج —— مسهلات و مدرات و معرقات تجویز کنند ... [illegible]
... استعمال محرقات و داغ ... لازم است در استسقاء لحمی ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...
تبخیر اطفال جدید الولاده —— باید دانست که تبخیر ... استسقاء لحمی ... [illegible]
... [illegible] ... علاج استسقاء لحمی است ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible]

(۲۳) ... [illegible]

عبارتست از نقصان یا فقد حرکات ارادیه و غیرارادیه که عارض میشود بواسطه انقطاع انقباضات عضلات ... [illegible]
حیوة ... بواسطه الکتریسیته انقباضات ... مذکوره ... [illegible]
... (همیپلژی) ... [illegible]
... (پاراپلژی) ... [illegible]
... (اناشر) ... [illegible]
... [illegible]
نیز مربوط باشد باختلال ... از اعصاب (۱) فلج ... حرکات ... [illegible]
ظاهر شود ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... حرکت و ... ظاهر شوند
ضعف ... حافظه ... [illegible]
... [illegible]
اراده خارج شوند
علاج —— باید شرایط حفظ الصحه ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

(۱) فلج عمومی ... [illegible]

اکنون در علاج هر یک از سه قسم معالجه بحث است اول [illegible] در [illegible] تا [illegible] الکتریسیته

(۲) فلج نیم بدن ——— [illegible] بای لفظ خوانند فلجی را که مبتلا کند [illegible] اطراف طرفین

[illegible] در [illegible] خاصه و تمام اجزاء [illegible] جاب حاجز [illegible] فلج حرکت [illegible] مکه [illegible]

دارد با انقباضات و تشنجات حس جلد [illegible] و گذارت [illegible] عکس [illegible] نیز [illegible]

[illegible] اطراف ممکن است تغییر یابد و [illegible] اطراف [illegible] گرم [illegible] کنند اطراف [illegible]

مرم باشند و [illegible] صلابت و حرکات تشنج و انقباضات و [illegible] فلج [illegible] موجود

میشوند و هر که سبب [illegible] اعصاب [illegible] بود [illegible] صورت خروج بدن [illegible]

صورت [illegible] قوه [illegible] معقود [illegible] اوقات [illegible] فلج [illegible]

[illegible] اطراف [illegible] سازد (و هر که [illegible] موجود [illegible]) و باشد که [illegible]

[illegible] اوقات [illegible] نقطه [illegible] (مثل [illegible] و [illegible] و [illegible] فلج های [illegible] رحم) یا که

[illegible] باشد (مثل [illegible] عارض [illegible] و [illegible]) بعض اوقات این فلج

مربوط است [illegible] (مثل فلج حاصل از [illegible] و [illegible] اوقات [illegible]

از [illegible] مزیه و [illegible] فقرات [illegible] و [illegible] فقار) و بعض از اقسام این

فلج [illegible] مرکز اعصاب ندارند (مثل فلج [illegible] حاصل از [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] برودت و [illegible] و [illegible] رحم [illegible] و [illegible]

[illegible] اعراض [illegible]

علاج ——— از اول [illegible] در این فلج [illegible] است با [illegible]

دقیق

دقیق [illegible] و [illegible] و [illegible] الکتریسیته نیز مستعمل است

(۲۳) [illegible] و لقوه عبارت است از [illegible] بر [illegible] بدن [illegible] وضع صورت یا لقوه

[illegible] صورت [illegible] طرف [illegible] [illegible] در [illegible] و [illegible]

[illegible] دهان [illegible] طرف [illegible] حرکت [illegible] عضلات [illegible]

[illegible] نباشد و [illegible] میشود [illegible] در بعض [illegible] صورت

[illegible] در [illegible] ماده [illegible] از لقوه موجود است (لقوه رو ماتیسمی)

[illegible] از خوابیدن در مواضع مرطوب و [illegible] و [illegible]

[illegible] باشد بروز میکند

علاج ——— هرگاه سبب [illegible] باشد [illegible] علاج است و هرگاه [illegible] باشد از

[illegible] و لقوه رو ماتیسمی [illegible] چند هفته یا چند ماه [illegible] و الکتریسیته

[illegible] شفا یابد

(۲۴) [illegible]

مرضی است [illegible] گاهی [illegible] و [illegible] میکند [illegible] دهان [illegible]

[illegible] و [illegible] از [illegible] است [illegible] کند [illegible] باشند از [illegible]

[illegible] جراحت [illegible] رطوبت [illegible] از آن جاری

[illegible] از [illegible] و [illegible] جراحت [illegible] اطراف آن [illegible]

[illegible] صورت [illegible]

[illegible] خارج [illegible] حاصل [illegible] باعث [illegible]

دیفتری [illegible] از [illegible] و بعض اوقات دیفتری [illegible] سرایت کند [illegible]

[illegible] و [illegible] دیفتری [illegible] عبارت است از خناق

علاج ——— [illegible] و [illegible] از [illegible] [illegible] نمایید و [illegible] موضع با [illegible]

[illegible] مفید است

[illegible] دیفتری [illegible] از استعمال هر قسم [illegible]

(۲) خناق ——— عبارت است از [illegible] در [illegible] حنجره [illegible] کاذب [illegible]

[illegible] (دیفتری [illegible]) [illegible] کنند

[illegible] در [illegible] مرطوب خاصه در فصل [illegible] از [illegible] بعض اوقات ابتدا کنند

[illegible] با [illegible] و حرارت [illegible] و صلابت و سرعت نبض [illegible] صورت [illegible]

[illegible] و بعض اوقات علامات [illegible] و [illegible]

[illegible] [illegible] ابتدا کنند [illegible]

[illegible] خاصه [illegible] خواب [illegible]

[illegible] صورت [illegible] از [illegible]

حاصل شود [illegible] صورت [illegible] و [illegible] موجود است

[illegible] خارج سازد [illegible]

[illegible] حمله [illegible] صورت [illegible]

[illegible] از [illegible] مواد [illegible] مخلوط [illegible]

(خارج کرد)

جذب [illegible] و خروج [illegible] و [illegible] از [illegible] شود

عموماً خناق مرضی است [illegible] است [illegible] است

علاج ——— [illegible] از [illegible] کنند چون طبیعت مرض [illegible] است

مفید است [illegible] و [illegible] اطراف [illegible] و استعمال [illegible]

[illegible] و [illegible] خوردن [illegible] مفید باشد [illegible]

علاج [illegible] است و [illegible]

(۲۵) جنون یا [illegible]

[illegible] از لفظ [illegible] جنون [illegible] اقسام جنون اختلالات [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] عبارت است از اختلال [illegible] جنون [illegible]

[illegible] و [illegible] خیالات [illegible] خود [illegible]

[illegible] خود [illegible]

[illegible] باشد [illegible] پیدا میکند

[illegible] ——— [illegible] است [illegible] خیالات [illegible]

و [illegible] موجود است و [illegible] علامت [illegible]

[illegible] ——— (جنون [illegible]) [illegible] بنیت

[illegible] خیالات [illegible] است [illegible]

یا آنکه تنها بهمان حالت باقی ماند [illegible] بصورت مختلف از منومانیه دیده میشود بعض اوقات مریض بدست خود کارهای
[illegible] میکند و هذیان منومانیه او واضح است [illegible] و کارهای [illegible]
[illegible] و هذیان [illegible] منومانیه [illegible] و بعض اوقات هیچ [illegible] ظاهر نباشد
و مریض در معرض خروج از حالت طبیعی است در بیان فاقی خوانده شد (منومانیه انگذن و کشتن و خود را کشتن
و دزدیدن و آتش زدن و عرق زیاد خوردن و منومانیه جوع بقر) در این اشخاص هنگام تحریک بروز
حرکات احتقانیه در صورت [illegible] و [illegible] بروز کند [illegible] تا [illegible] و در غیر هنگام تحریک بعض از آن
[illegible] خود باشند [illegible] کار خود [illegible] میکنند [illegible] از صداع یا از اضطراب و وجع الفؤاد
یا وجع [illegible] در [illegible] از [illegible] یا هنگام تحریک [illegible] باشند [illegible]

امادمنس ——— عبارتست از [illegible] یا اختلال [illegible] عقل [illegible] که [illegible] منومانیه و [illegible]
[illegible] و [illegible] علاج [illegible] اگر از ابتدا خفیف باشد و [illegible] دارد [illegible] مردمان [illegible]
و [illegible] عقل [illegible] و [illegible] منومانیه [illegible] و [illegible]
[illegible] عبارتست از بروز ضعف [illegible]
قوای عقلانیه [illegible] و [illegible] حفظ [illegible]
[illegible] و [illegible]
مربوط نباشد [illegible]
مریض [illegible] از اختلالات [illegible] اختلالات حرکات [illegible]
——— مالیخولیا [illegible] مبتلایان [illegible] باشد

مربوط [illegible] از خیالات مخصوصه و هیئت [illegible] مریض [illegible]
[illegible] و چون [illegible] مریض از [illegible]
[illegible] خائف باشد [illegible] تا [illegible] هیچ [illegible]

مالیخولیا [illegible] ——— [illegible] از جنون [illegible] بدون [illegible]
با [illegible] و [illegible] خیالات و [illegible] و [illegible] چیزی [illegible]
[illegible] فاصله [illegible] مریض [illegible]
[illegible] مریض [illegible] و در وقت [illegible] مریض [illegible]
[illegible] و [illegible] فاصله [illegible]
[illegible] و نیز عارض شود از [illegible]

هذیان ——— عبارتست از اختلالات [illegible] با [illegible] قوای عقلانیه [illegible] مریض [illegible] اتفاق
[illegible] در خیالات مریض [illegible] و هیئت [illegible]
[illegible] هذیان [illegible] از [illegible] قطرب و [illegible]
[illegible] بعض اوقات [illegible] و [illegible]
و هذیان [illegible] فاصله [illegible] و [illegible]
[illegible] قطرب است

اسباب [illegible]

هذیان ارتعاشی (دلیریوم ترمنس) ——— عبارتست از هذیان با تحریک [illegible] و [illegible] اطراف [illegible]
(الکولیسم حاد) [illegible] مشروبات مسکره افراط کرده باشد

تاوسیناسیون ——— عبارتست از اختلال [illegible] و [illegible] (آتاکسی [illegible])
علاج ——— [illegible] و [illegible] مجانین [illegible]
[illegible] و [illegible] هذیان [illegible] خیالات [illegible]
[illegible] تقویت [illegible] مجانین [illegible]
[illegible] مجانین [illegible] انفع [illegible]
[illegible] خوش [illegible]
[illegible] افیون [illegible]
[illegible] مجانین [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] مجانین [illegible]
[illegible]
[illegible] مجانین [illegible]
[illegible] جنون [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] از [illegible] استعمال [illegible]
[illegible] استعمال [illegible] علاج [illegible]

[illegible] علاج [illegible] تقویت [illegible] مسکرات [illegible]
[illegible] و [illegible] مجانین [illegible]
[illegible] و [illegible] افیون [illegible]
[illegible] علاج تاوسیناسیون [illegible] و [illegible]

(۲۶) تیفوئید و تیفوس

اسباب تیفوئید

تیفوئید [illegible] تیفوس [illegible] عوارض [illegible]
[illegible] عوارض [illegible] تیفوئید [illegible] تیفوئید ([illegible]) [illegible]
[illegible] تیفوس [illegible] صفات [illegible] تیفوس
[illegible] تب [illegible] و [illegible] تب [illegible] عبارتست از [illegible]
[illegible] از [illegible] و [illegible]
[illegible] (حصبه) [illegible] تیفوس [illegible]
[illegible] تیفوس [illegible]
[illegible] تیفوس

علامات تیفوس

[illegible] مریض [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible]

متورم شوند و تقریباً در تمام مرض یک سرفه با خروج نفث [illegible] مخلوط با هوا یک کیسه در قصبه الریه و علامات ورم ریه
و صوتی موجود است و علامات ریوی از ابتدای مرض غالب بوده و [illegible] علامات عصبی [illegible]
از خواب و حرکات تشنجیه جزئیه در این دوره ضعف و هبوط بسیار واضح

تیفوس بطنی ——— (فورتهانتریت یا تب تیفوئید) بعضی ذکر کرده‌اند که این تب بدون علامات مقدمه یا با علامات
مقدمه ضعف و کسالت شروع شده تب بروز کند و ابتدا [illegible] تا روز [illegible] شدید و شهر شود [illegible] حرارت
نبض (۱۰۸ تا ۹۶) با اختلاط متوسط و در همین زمان مریض شاکی باشد از صداع شدید و صدای گوش و بعضی اوقات
از دوار [illegible] و از اوجاع اطراف شکایت کند عطش شدید زبان [illegible] حالت خیز [illegible]
کم یا مفقود شود و در سه چهار روز اول علامات شدت کند به به چهار روز دیگر کاملاً توقف [illegible] و [illegible] اول
یا هفته دوم علامات عضلانی [illegible] رفع شود و چون در روز [illegible] اول علامات مذکور [illegible] علامات
اولیه تب تیفوئید یا آنکه بعد از طبیعت [illegible] دیگر [illegible] طبیعت تیفوس [illegible] ظاهر شود و بسیار
از علامات ممیزه تب تیفوئید محقق اند (لکه‌های [illegible] و عدم [illegible] و [illegible] و درد قوه [illegible] این
و [illegible] و [illegible] خاصه و اسهال) اهمیت را باید یافت که در [illegible] مشتبه [illegible] اهمیت
[illegible] و [illegible] در هیچ [illegible] در [illegible] موجود باشد و [illegible] این تیفوس [illegible]
با تیفوئید [illegible] است و بسیار از مواقع [illegible] تیفوس [illegible] بوده [illegible] مبدل به تیفوئید [illegible]
[illegible] تیفوس [illegible] تب تیفوئید [illegible] تب [illegible] بوده [illegible] تیفوس بطنی
[illegible] با تیفوئید نسبت دارد [illegible] تب تیفوئید خوانده‌اند
تب تیفوئید ——— ~~[illegible]~~ [illegible] (فورتهانتریت) در ظاهر [illegible] صفات
تب دائمی

تب اکثر [illegible] در اوقات [illegible] باشد و [illegible] حاصل شود به واسطه تعفن با [illegible] در تمام [illegible]
و ضعف مفرط [illegible] و هبوط ظاهر است و [illegible] باحتقان [illegible] و [illegible] محسوسه و [illegible]
مخلفه چه اگر صفات تشریحیه [illegible] حد و چه [illegible] و [illegible] شرق [illegible] و [illegible]
و اهمیت [illegible] دارد [illegible] و [illegible] باشند و بعضی از مصنفین [illegible]
اعاده [illegible] تجارب [illegible] متاخرین [illegible] حمیات [illegible] تب تیفوئید مثل تیفوس [illegible]
[illegible] بواسطه مجاورت [illegible] و [illegible] حاصل شود [illegible] این تب [illegible]
[illegible] در شخص بروز کند و [illegible] و [illegible] صورت [illegible] (تیفوس
بطنی [illegible] از مصنفین) صورت [illegible] از مرض [illegible] و [illegible] یا بدون [illegible]
[illegible] وسطی و [illegible] و صداع و [illegible] اول [illegible] و [illegible] معقود
[illegible] عارض شوند و در [illegible] ایام [illegible] با [illegible] حالت [illegible] و [illegible]
[illegible] تیفوئید ظاهر گردد [illegible] و ضعف [illegible] خفیف است [illegible] عاقبت مرض [illegible]
صورت مرض [illegible] صورت [illegible] باشد (تیفوس [illegible]) [illegible] صورت صفراویه [illegible] (منانگو
کاستریک) و بعضی از مصنفین [illegible] صورت [illegible] و [illegible] و [illegible] تقسیم [illegible]
علامات دماغیه و بطنیه و صدریه قرار داده [illegible] صورت دماغیه بطنیه و صدریه
علاج ——— معالجه باید [illegible] با [illegible] مرض در [illegible] اول [illegible] و [illegible] و [illegible]
یا [illegible] مسهل [illegible] با [illegible] در [illegible] و [illegible] و [illegible] علامات [illegible]
[illegible] بوده دارند به واسطه استعمال [illegible] رفع کنند شراب [illegible] در تیفوس [illegible]

[illegible] بروز [illegible]
[illegible]

و متدرجاً [illegible] تریاک [illegible] و نیز [illegible] از چون [illegible] در [illegible] باشد [illegible] و [illegible] مشبع
[illegible] در [illegible] تیفوس تیفوئید [illegible]
[illegible] اول [illegible] (در [illegible] ضعیف شده) [illegible] علاج [illegible] حفظ قوه حیات
[illegible] استعمال [illegible] حرکات

[illegible] ——— بعضی از مصنفین بین تیفوس و تیفوئید فرق [illegible] علامات [illegible] [illegible]
[illegible] تیفوس و تیفوئید [illegible] بوده [illegible] علامات [illegible] تیفوئید [illegible]
[illegible] تیفوس [illegible] در تمام [illegible] در بعضی از تیفوئیدها [illegible] موجود [illegible] تیفوس [illegible]
[illegible] علامات [illegible] در [illegible] موجود [illegible] در تیفوئید لکه‌های [illegible]
[illegible] تیفوس [illegible] در تیفوئید [illegible] تیفوس [illegible]
[illegible] تیفوئید [illegible] در تیفوئید [illegible] در تیفوس [illegible] اول [illegible] ابتدا
[illegible] و شراب [illegible] و [illegible] که [illegible] آن [illegible] حرارت [illegible] باشد
و در [illegible] به [illegible] تیفوئید و [illegible] قطعه [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] مداوا [illegible]

(۳۷) حمی یوم و سونوخس
حمی یوم عبارت است از یک مرض [illegible] با حس [illegible] و [illegible] اطراف [illegible] و ضعف قوی [illegible]
مفرط و غالب عارض شود پس از [illegible] و [illegible] و چهار الی ۳۶ ساعت [illegible]
صداع و [illegible] عطش [illegible] خلط [illegible] در اطفال [illegible] باشد
[illegible]

در هذیان تیز بروز کند و غالب در اطفال [illegible] بروز [illegible] و [illegible] و افراط در اغذیه و [illegible]
[illegible] شراب [illegible] مدت [illegible] ظاهر شود [illegible] قبل از حیض یا بعد از وضع حمل و قبل از
[illegible] از پستان [illegible] شوند
سونوخس ——— [illegible] بدون تقطع و اتصال دائم [illegible] حمی یوم و غالب در هفته اول رفع شود [illegible]
[illegible] و [illegible] روز [illegible] صداع و [illegible] و [illegible] و عدم اشتها [illegible]
عارض شده [illegible] صورت [illegible] و [illegible] قوت [illegible]
[illegible] چون مرض از [illegible]
اول [illegible] باید [illegible] تیفوس [illegible] اهمیت در [illegible]
[illegible] خورده [illegible] قطع شده باشد و [illegible] بوده [illegible]
علاج ——— [illegible] و [illegible] در [illegible] در معالجه [illegible] باشد
[illegible] قطع شده باشد [illegible]

(۳۸) حمیات متقطعه و نوائب
عبارت از حمیات [illegible] و [illegible] که [illegible] در [illegible] تحقیق اسباب [illegible] بوده اند و [illegible] در خیال [illegible]
[illegible] به [illegible] بوده اند و [illegible] انسان [illegible] تا [illegible]
یا [illegible] طبیعیه [illegible] و [illegible] تمام [illegible]
در حالت طبیعیه [illegible] متقطع باشند [illegible] از [illegible] حاصل [illegible] و [illegible] در [illegible]
و [illegible] قوت [illegible] (رعشه و [illegible]) حاصل شود [illegible] باید [illegible]

که در نوبات طپش قلب تغییر رنگ در خون پیدا شده حمیات و آن تغییر نسبت حرارت ... در مغز ... و دماغ حاصل شود
و چون آن خلل در حرکات عصبیه است خاصه جهاز اعصاب ... در جهاز انقباضیه قلب و اوعیه شعریه جلدیه (سرعت
نبض و اختلال در ارتعاش) و اعصابی که جهاز حرکت انقباضی عضلات حیات حیوانی (لرزه و قشعریره) و اختلال
اجزای ... دماغ و اعصاب قوای حس است (حس برودت در حالتی که درجه متوسط حرارت به درجه زیاد باشد)
و اختلالات مذکوره ... ادوار عصبیه بر طرف شود بعد از آن ضعف عمومی عارض گردد
قبل از بروز حمله بیمار ... خمیازه و دهن دره ... و میل خواب ظاهر شود ... لرز یا قشعریره ...
و ... یک ساعت تب و حرارت ظاهر گردد و چهار ساعت بعد عرق ظاهر شود عموما دوام هر سه مرحله (برودت
و حرارت و عرق) کمتر از یک ساعت و بیشتر از هجده ساعت نباشد و چون علامات ... باید
شده ... از ترکیبات مرض است و اما نوبت دیگر به واسطه ... و شدت علامات باشد
که مریض ... و بطور مختلفه ... و قبلی و جنبی ... عموما نوبات ... قاعده چهار قسم
یکی آنکه یکی از انتظامات ثلثه مفقود باشند دیگر آنکه هر سه نظام ... ظاهر شوند یا مقدم و مؤخر گردند سیم آنکه
یکی یا دو یا سه نظام در عضو مخصوص ظاهر شوند چهارم قسمی از نوبه است در خفیف و محقق

علاج —— عموما حمیات منقطعه معالجه شوند به واسطه استعمال ادویه ... مؤثرند ... اعصاب
دماغیه و از ما بین آنها الکالوئیدها ... که ... در درجه اول مرتبه است ... مقدار زیاد ... این الکالوئید
... اختلال ... دیگر باشد اما ادویه ... فقط در خون ... در معالجه نوبات
کافی نباشد ... استعمال کنند ... چون ... غالب باشد ... از رفع ...
... تجویز کنند و اما در نوبات ... بدون تأخیر باید ... تجویز

...

عموده ... اخلاط به واسطه ... خارج سازند و سایر ... تا ابتدا ... مرض رفع کنند

۲۹) حمیات فیور لارده

... که ... ابتدا ... صورت ... و گاه ... صورت ... ابتدا ... حمله ...
صورت ... ابتدا ... و در صورت اول ...
ابتدا ... اعضا و ... درد ... تب شدید ...
مقاومت ... علامات حمیه بطور شدت ... ظاهر شوند ... این تب اشتباه با حمیه ... و ...
... حمیه ... و حمی دق

علاج حمیه ... —— ... طبیب ... و علامات ... اگر طبیب ...
حالت تقطع ... علامات ... نباشد

علاج —— مثل معالجات حمیات منقطعه است

(۳۰) حمی نفاس

عبارت است از تبی ... در زنان ... اول قسم خفیف ثانی قسم شدید و خطیر

(۱) قسم خفیف ... به صورت ظاهر شود ... صورت ... و در صورت اول ...
شدید ... و اسهال ... باشد

(۲) قسم ... نفاسیه یکی از حمیات بسیار خطیر است ... غالبا ... کند ...
... از فصول ... حالت نفاسیه ... علامات خطیره ...
... بعد از ... خطر آن ... و نیز ... خطر ... مریض ...

... و زنان ... معالجه شوند ... که ... ابتدا ...
ابتدا کند پس از مدت و چهار ساعت بعد از ... کم ... عقب
... تنفس و سرعت نبض و صداع ... اختلال حواس ... عمومیه
و گاه تهوع و قی و اسهال پس از مدت قلیل رفع شود تب عارض شود ... احتقان ... صورت
صورت و اطراف نبض سریع و ضعیف تنفس صعب و منقطع ... عطش ... زبان خشک
و تیره شود

علاج —— در قسم اول مسهل عمومی و ...
... تجویز کنند در صورت ثانیه از قسم اول ...
در ... غالب علامات ... باید تجویز نموده ...
که ... صورت خفیف از مرض نیز می‌تواند ... خطری ... هرگاه ...
... معالجه کنند اما در قسم ثانی باید مریض ... در مریضخانه ...
... لباس مریض را عوض کرده ...
... باید ... مریض ...
سالم شوند ... مرض به واسطه ... هلاکت کند

(۳۱) آبله

قسمی از امراض عمومیه حمیه است ... بثور ... در جلد مردم ...
... ظاهر شود و مرض ... پنج ایام دارد
(اول) ایام کمون ... تا پانزده روز است

(۲) بروز مرض —— ... صداع ... نبض درجه حرارت از چهل الی ۴۱ رسد ...
قطن ... و تهوع و قی و ... بعض اوقات تشنج و هذیان ...
(۳) بروز بثور —— ... قرمزی در زنخ و اطراف ...
...
التهاب ... درجه حرارت از ۴۱ و ...
وجع قطن و بعض اوقات نزف الدم ... روز چهارم بروز بثور ...
و ... روز است
(۴) ... —— ... (حمی ثانویه) درجه حرارت چهل تا ۴۲ ...
... صورت و اطراف و خروج بزاق ...
... بعض اوقات ...
شدید ... این هنگام ... روز است ترکیبات ...
...
(۵) هنگام خشک شدن —— از روز نهم الی دهم بعد از بروز مرض ...
... رفع شود بعض اوقات جراحات ... ظاهر شود
ترکیبات مرض —— از طرف اعصاب تشنج و هذیان ...
... از طرف ...
...

بعد خانقرابای دو در حیدر

اقسام مرض — ابلا دیکوریت یا منفوانت و کریتالین دو در کوز دو به کولوئی

علاج — راحت در بستر و حرارت ملایم و تیزان فاتر شور و خطمی و بنفشه و گل گاوزبان و دوم میدس دیگر بدیه و آب فاتر توت فرنگی و علاج لوب گوه و جمع قطن بوسیله تیزان مسکن با اضافه ترباشین و کوفوم و غلول لیمو چشمان و خیاشیم و صورت با آب خطمی فاتر و کشیدن ورد غن زیتون و غرغره با آب خطمی و آب جو و گلاب بعد روزی سه الی چهار دفعه با محلول اسید بوریک یک بصف گرم در صد و پنجاه گرم طلا نمایند و بعد با فانلا رسالیدارند و تمرین ادمان و وضع پنبه مطبوخ یا لباس فلانل و حفظ گرم بودن طبع و اما تنها حین با مسهل برقی و پرهیز باز کردن پنجره تنها صورت و مالیدن روغن یا کشیدن در امونیاک متر رقیق ۲۵ درجه یک پارچه ای از کتان یا پنبه که سوراخها در آن برای چشم و دهان و دماغ قرار داده باشند و این را مدت چهار دقیقه بروی صورت اندازند و بعد از آن برداشته یک مالک دیگر که در نیتیهان فرو برده اند چند ارزند تا حفظ نماید بروز سکا ترین را هم چنین کلدیون به سنگ از ابتدا

ترکیبات — هرگاه علامات عمومیه بسیار شدید و مریض قوی بنیه بود و حمام بزرگ با غسول قی و گرم تمام بدن و اخراج دم خیلی بندرت لازم شود جهت رفع آثار آنوپیون مسکن با اضافه تقفین مشک یا تقفین جند (یک گرم) و اماله و اطریانات و سنبل الطیب با اضافه انقوزه (یا الی چهار گرم) و کافور از الی چهار گرم جهت رفع ضعف قلب و الکل پوست کنه کنه چهار گرم طبطور پولیون دکنه کنه گرم تایج گرم شراب شربت پوست کنه کنه و جهت رفع جواب داد جاع تریاک و در جاویان ملکیات

را الکلی قوراقونیطون و الی پنج گرم و آب خار کیلان و شربت اتر و استات دامونیاک و بلیون دوانم دار (۲۰) قطره . . .) و چون صورت متورم ظاهر شود و صداع بخشکی شد ایکا از یک گرم الی یک گرم دوغ و تیزان گل گاوزبان و گل اقطی باده الی پانزده گرم استات دامونیاک و غسول گرم داغ نمودن با سک جهت پوست تنها رجعتین و ملحمه و چون بسیار متعدد باشند زرق نمایند با محلول اسید جهنم $\frac{1}{100}$ تا $\frac{1}{10}$ در صد گرم و همین قسم معالجه نمایند در پنجه تنها و جوف چشم و مجرا گوش جهت معالجه از ترین وار یو لوز غرغره بوره (ده گرم) در آب و دیکوریت و یا کلرات دو پتاس (ده گرم) در آب منفوانت

و جهت علاج لارنژیت وار یو لوز داغ با محلول اسید جنس (گرم) در ۱۰ گرم آب که دو ساعت به ساعت یک الی دو دفعه جاری دارند و در و غن دنه بدون باشد جهت رفع هذیان استات دامونیاک (۱۵ تا ۲۰ گرم) و تقفین مشک (یک گرم) (کافور یک الی چهار گرم) و عصاره تابکیلیخ صدم الی عشر گرم دو دوانم از ۲۰ تا سی قطره طبطور پولیون و چهار در نفف گرم در یک جلد با پنج الی ده گرم استات دامونیاک و شربت به صورت تپاییوم و شربت کوال و چون حرارت خیلی مرتفع بود و عنقرالنفف گرم برکه و ژنیال و دم نمایند و سکراب مخلوط با شراب مدت یک پا یه روز و چون هادی بالکل باشد بولیون قبر کدکی با سرالی پانزده گرم موق و ده الی بیست قطره دوانم و مشمع و ناریج با اسپچ یا اندازند در زمانی که بهبود تبور اگر کنفوالس باشد مقویات و الکل پوست کنه کنه دار و سولفیت و مینری یا برلفیت که نشش گرم بجا ریا شش دفعه (زرشک) در هنگام تولید ریم غسول کردن و قطرات اسید فنیکر (یک گرم در ۱۰۰ گرم) از دا خل منگنات دو پتاس یک الی و عشر گرم و اسید فنیک و عشر الی یک گرم

در روزه که طبطور پولیون در مدت هشت روز بخورند در ابو کنفوانت باید مجوریه پولیون فنیکه مخلوط از ابتدا تا درجه حرارت از ۳۹ تجاوز کند که از پنج عشر الی یک گرم و بولیون الکلیک که یک الی دو روز بدهند جهت علاج ذات الریه ابه مشمع و دیکا و بولیون الکل و کونیاک و جهت رفع اسهال اماله تقابض و هیونی در دو او از حمام با اضافه گیکور ده لابارک (دستیق)

حاق — علامات به و زایه کم یا مفقود باشد بزرگتر و پنجه تنها گرفتگی و تنم بدون ریم رفع انتظام تب تانو روی پیر مفقود و دوام آن از شش الی ده الی دوازده روز است

علاج — تیزان چای و مطبوخ سینه و ترش و فاتر و پرهیز الی مدت سه روز

وارسیل [illegible] علامات کمتر نمایان و بدون زکوتهار و جمله ز بعد که یک عفونت بین و دارای رطوبت شفاف باشد یا زکوتها ی باشند بسیار بزرگ و جمع از رطوبت مزیه است با حکه یا بدون آن دوام آن از ۵ الی ۱۵ روز است. علاج — مثل معالجه حاق است

و اکسین — نکاه به اشتی و اکسین — کم نیه در شش یا روز هفتم نه دیگر تر رطوبت اکسین را بدرد صف از شیشه دار و نایاک با غذا نقدری چند و یا در ورده کار شیشه داخل نموده طرف انرا با لامپ یا شمع کج کنند

سن — باید دو ماه یا چهار ماه اول حیوه بکوبند نه در هنگام قسمنین و در فصل سال بکوبند باید رطوبت ابه از طفلی اخذ نمود که سالم باشد و تقیح بروز است کوتر و خف ریزش نباشد و در شش تا روز هفتم اخذ کنند و احتیاط نمایند در طرف و اکسین تقیح که اخذ شود که بیشتر و اکسین خونه نشود

تقیح — مبضع پیرش دار نه جوبا قشر نار دار کرده و آنرا اخذ کنند با نیه تقسیم که فقط طبقه سطح جلد خراشیده شود و تا آنکه قدری خون نرشاید بعد بیشتر ابهام دست چپ را بر روی بسکو ریکار بند تا داخل دهانه نیش مبضع بارد شود

موضع مخصوص عبارت است از جزو تحتانی و فوقانی و خارجی بازو که یک الی سه بکوب یک سانتیمتر فاصله داشته باشد بکار برند

(۳۲) حصبه و حمی

علامات — ابتدای مرض حمی یا با مقدمات باشد صداع تحت جبهه و درد جامع اطراف و حس ضعف و دماطراف اقمر و انقباض بسیار و باز حمت شدید و نیم تب تا یک دو هفته و مدت باغشی و عرقه به نهایت متوسط و شدید و ابر از نار منشاهه شد — در هنگام سرایت و هفته از دیاد و جامع شده هیف و بعد اسهال تشنجات و عطش شدید و کم و غلظت بول و حمره ملایم و مسقف ماکیسا و ابتدا و منفخ از ۷۲ الی صد و هفت زند و بعد بر و ز حمی کن که در روی سینه و صورت و اطراف که قرمز رنگ و از نقاط رنگ ظاهر شوند با سفیدی بود آنها . . . . . . ایعرض چند و یا مانند ماهه شکل باشد بر حسب احوال و پناهگاه مرض ترکیبات مرض برنفیک و ترکیب و نقاه در مه باشد دوام مرض از هشت الی ۱۵ روز است

علاج — تجدید هوای اطاق و زیاد نپوشیدن مریض و تجدید لباس را و مشروبات سرد و کم ترش خاصه شربت توت فرنگی و لیمو و آلو باد و لیمو نا د و تفتیش حالت و بایه و معالجه نمودن بر حسب دیا ماهیو ها ابتدا کنند مسهل مقوا از ایپکا (۲ گرم) در رفع نمایند صداع را بوسیله ضمادات بارده بر جبهه و درخوابیدن در آب مسکن و اخراج دم جزئی و داد جامع شرابیف را بوسیله افیون و عصاره تابکیلیخ یا کوفمیدرات دو مرفین و شربتها ن و شربت دیاکو د و زرق تحت جلد مرفین و خار خردل و مشمع دنداریج و شربت اتر و تقفین مشک (یک گرم طبطور پولیون) و با کرنی خشک و پوست سو بوسیله اماله سهل و اضطراب و هذیان را بوسیله خار خردل ۲ ایپه کاریا. در ترکیبات افیونیه و اتن و حرارت شدید بوسیله غسول بارد و قلیلی و رابوسیله پر کلوره دو فر طبطور پولیون از ۱۰ تا سی قطره هر روز و حمه ها پنبه یا بمیتاش را بوسیله کنه کنه از یک الی ده گرم در روز

حصبه

مرضی است مسری که متصف شود به بروز بثورات جلدیه مرضی است مسری و قبل از بروز آن تب
و لرز و شعور از اشتها و صداع ظاهر شوند و از دوم تا چهارم بثورات بروز نمایند و همراهی دارند با عطسه و سرفه
و علامت مخصوصه داءالحصبه کپلیک است

علامات ـــ (۱) کمون مرض در حصبه ده الی سه روز است

(۲) ابتدای مرض ـــ لرز و تب موجود و حرارت بدن به چهل درجه رسد صداع و رعاف و ورم ملتحمه
و بعض اوقات هذیان و ... و تشنج ... عارض شود ایام این هنگام یک الی دو روز است

(۳) بروز بثورات ـــ در روز سوم از لکه های با حمرت شدید بدون برآمدگی ابتدا در گردن
بعد در سینه و اطراف ظاهر شوند ... بعد قرمز رنگین ... مجتمع شود
با ... بر یک ... باشند و گاهی صورت و اطراف و حمرت شدید در لب و زبان
و گاهی ... که تقریباً ... پوشانیده و ... سرخ ... بسیار شایع است بروز
... در اطراف ... حرارت ... درجه ... به نفس ...
... این هنگام سه الی هفت روز است

(۴) هنگام سقوط قشور ـــ بعد از چهار الی پنج روز از بروز بثورات تب قطع شود لکه ها ...
پس ... بزرگ ... ساقط شود

ترکیبات مرض ـــ تشنج، هذیان ... و گاه علامات ... ضعف
دیده شوند از ابتدا گاه ... با علامات ... و ورم ... و خناق ...

(غش و ورم)

غش و ورم قلب ... و رعاف و ... و بعض اوقات ... و امراض جلدیه
و خناق ... عارض شوند

علاج ـــ علاج ... سرخجه است ... علامات و ... بر تب ... بروز ورم ... به مصرفات قویه بکار برند و چون ... موجود ... علاج آن کوشند و در
مدت نقاهت باید ... از برودت و رطوبت حفظ نمایند ... پرهیز کنند

(۳۴) سرخچه

مرضی است عمومی و متصف شود به بروز ... تب ... و ...
و ...

علامات ـــ ... صداع ظاهر باشد ... از ... و عدم اشتها و صداع
و حالت ... درجه حرارت از ۳۸ الی ۳۹ ... و ... شدت کنند در ...
(... و رکام) ... (... و ...) ...
(ورم حلق خفیف) ... و هذیان و تشنج ... کنند ... در لب ...
چهار الی پنج لکه های قرمز ... ظاهر گردند ... ابتدا از ...
... و ... همراهی دارند با خارش ... و ... علامات
... و ... درجه حرارت تا ۳۹ ... عطش و عدم اشتها
... از ۹ تا ۱۰ ... علامات ... سقوط کرده ...
ترکیبات مرض ـــ تشنج ... و حالت ... ورم ...

الذا ... داغ خوابانیده باشد

علاج ـــ راحت در بستر ... و تجدید هوا ... و ...
... تجویز کنند ... یا ... شربت ... کنند
... علاج ترکیبات ... جایز نباشد ... مقویات ...
... شربت ... تجویز کنند

(۳۵) حمرة

علامات ... و حرارت ...
بروز نماید و حرارت ... شدت کند ...
... و ... شدت کند در درجه
... و ... از ...
از امراض دیگر خاصه از ... فی ...

علاج ـــ رفع مرض ... کنند ... جهت رفع ... شربت ...
... استعمال کنند

تمام شد

مقاله پنجم در امراض جراحیه ... مختلفه بدن است

(۱) دمامیل و فلغمونیا ...

دمل ... عبارت است از اجتماع ریم در ... بوده باشد از ... ریم در وسط ...
ریم ... ملتحق ... که ... دمامیل ... یافته اند ...
... و ... مقاومت ... ورم و ...
... کنند و ... در مدت حصول ریم ... موضع ...
... توليد ريم ظاهر شده باشد ...
... علامات ... دمامیل ... متورم ... کند ...
... رفع شود ... جلدیه و ... اسباب بروز دمامیل اند

(۱) دمل کرم یا فلغمونیا ... ـــ قرمز یا فلغمونیا ظاهر شود با حمرت و حرارت و وجع در ...
... (دمل) در این صورت ...
متورم ... تب و لرز و عطش ... باشد ...
از علامات عمومیه اند ـــ علاج ـــ ...
عضو متورف ... تجویز کنند ... دمامیل ...
دمامیل ... در صورت ...
... ریم ... بزرگ ...

داروند ویا بورق رچه در رواج کرده باشند قبر وطر عامیه بدون موضع انداخته و در دوران شده باید نگذارند و چون لازم باشد خون ریا بو رنده و در صورت لزوم از طرف مخالف نیز باید و مال لگا فته مثده تر شحین و پرهیز و در صورت رنو اسهال مزمن بگذارند چون اسهال عظیم در این باشد و مریض ضعیف باشد مقویات و جولت کنند داروی ... بکار برند

(۲) دمل یارد ——— تو مرکم یا زیاد چرک دیده شود که بدو مده و با مقاومت بدون تموج و الاستیک یا با تموج است رنگ جلد ان بدون تغییر بدون حرارت درد خفیف یا مفقود علامات عمومیه هیچ ظاهر نباشند

علاج ——— ابتدا باید کاری کرد که ورم رسیده و بواسطه پرهیز مقوی روغن ماهی و اعلاج حدید و جولت کنند ... پماد ید ... نالکال و ... کرده در وقت رسیدن شروع به قو باید نمود و مشمع دیگر دیا فیلون ... و ... و مرهم ... و شراب سطر داالکل و زرق الکل ... باید بکار برد یا بهتر است ... با ... ریختن تحت جلد ...

(۳) دمل انتقالی ——— در نقطه از بدن و غالبا در ... فقار و عصب پیدا کنند بواسطه ... و حرکات شدت نماید و در ... موضع ... دیده شود ... و ظاهر کنند و چون مده ... تغییر نماید در ... و ... اجزا عظم خواهند یافت (رجوع شود به مرض ...)

علاج ——— روغن ماهی دادن و ... جولت کنند و ... و ... هوای خالص و اغذیه مقویه بکار برند امراض عظم ... و ... بواسطه ... تحت جلد ... در ... وقتی باشد یا ... نگافته ... نماید و از توقف ... در خون ... باید ... بهتر ... مقویات و جولت و شراب ... والکل ... باید بکار برد

(۲)

(۲) مفقود بیان شده یا مفقود ... ——— از جاری ... یک هفته اول ... در ... هفته موت ... سقوط ... در هفته اول و جمع ... حمرت ... و ... دیده شود ... و ... باقی است دیده شود و ... موضع ... و قوام ... و ... در ... و صلابت مقاومت در هفته دوم ... حرارت ... علامات عمومیه و تیح دیده شود در هفته سیم ... کسر ... و ... خارج شود و بعد ... متموج ظاهر شده ... مکرر آید ——— ... حرارت و سرعت نبض و علامات ... شدید در هفته اول ... و در هفته ... علامات ... توقف نماید و در هفته ... علامات عمومیه ... و عرق فراوان و ... و ضعف ظاهر شوند

علاج ——— ... زیاد ... داده شود ... زیاد ... عضو ... تا خون زیاد خارج شود ... و حمام ... و ... در ابتدا ... باید ...

(۳) جراحات حاصله از آلات برنده

عموم جراحات ... از تفرق اتصال اجزاء ... بواسطه آلات ... باشد

درجه و عرق ... زخم ... و خروج خون ... بحسب عظم جراحات ... و ضعف ... کنند ... بحسب ... مزاج ... مجروح

علاج ——— ... خارجه ... زخم ... واسطه بخیه ... شمع ... بخیه ... و ... مجروح ... شود و ... راحت در هوای ... و غذا ... و چون ... مجروح ... باشد ... و علاج ...

در ... حبه رفع ... جراحت ... شود ... و ... کنند حبه علاج ... جراحت رجوع شود بمبحث ... (...)

(۴) جراحات حاصله از آلات ...

در جراحات علامات موضعیه کمتر نمایان و ... واقع باشد و مختلف شوند بحسب ... آلات ... و محل جراحت و عمق ان ... مفقود ... جراحات ... علامات عمومیه ... و شدت ظاهر شوند بحسب ... جراحات و عمق ان و ... آلات ...

علاج ——— ... خارجه ... زخم با ... شراب ... جراحت ... زخم بواسطه ... نباشد زخم ... تحت ... و ... از مشمع و یا فیلون ... و ... بکار برند چون ... و ... و ... وضع ... موجود باشد ... بکار برند

(۵) جراحات حاصله از ضغط

علامات موضعیه مختلف شوند بحسب ... ضغط ... جراحت ... آلات ... جراحت ... و ... شده و ... آلات ... و ... باشد ... ضغط ... آلات ... و ... حرارت ... موجود باشد ... جراحت ... علامات عمومیه بحسب ... و شدت ان مختلف باشد

علاج ——— آب ... جراحت ... کنند و جراحت ... شود ... جراحت ... اجزا ... و ... از زخم ...

(۶) جراحات حاصله از اسلحه آتش

(۱) جراحات حاصله از گلوله ——— ... گلوله ... دیده شود ... جراحت ... سوراخ خروج گلوله ... و ... باید ... گلوله ... نباشد و بواسطه قطع شدن اوعیه ... نزف الدم ... و ... در صورتی است که گلوله ... جراحت ... و ... گلوله ... طبقات عروق ... گلوله ... و ... عظام ... حاصله باشد جراحات حاصله از گلوله توپ ... و ... (۲) جراحات حاصله از گلوله ... و ... زخم ... جراحات ... نمایند

در تمام جراحات حاصله از اسلحه آتش ... جراحات ... موجود و نزف الدم ... مفقود ... و ... علامات عمومیه ... و ... مختلف شوند ... و ... ضعیف ... و ... کنند

علاج ——— باید ... جراحت ... گلوله ... و ... در زخم موجود است ... زخم ... خارجه ... داخل شده اند

یا خیر موافق و عوارض عصبانی نیز بواسطه حرکات و عضلات مثل فشار و بار کشیدن و چار و بار بند و آب شراب دار
و پلیسون است رفع کنند کهنه و احتیاج دیگر و از نقطه که درد افزون شده اند یا از طرف مخالف خارج سازند
دانه های متفرق شده گاه با بالا خارج ساخته عضو را بموضع اصلی دارند تا وقتی که جراحت بیرون نشیند
بعد عضو را گرم اندازند بعضی اوقات آب الکل دار و آب سرد و ضمادات مسکن بارد بکار برند و حتی الامکان
تا به وسیع نموده شکافته [illegible] بار آسان کردن خروج کهنه و مکانیکه درجه اتفاق حاصل شده باشد
دو وقت بخواهند شریانی که پاره شده بود ببندند و مکانیکه نزف الدم بسیار شدید باشد و در هیچ صورت نباشد
شریان را در جراحت از فوق و تحت موضع متورم با شریان گیر یا ابریشم تابیده [illegible] آن ببندند چون
ورم شدید عارض شود و فشار سرد [illegible] دارند هرگاه [illegible] موجود باشد زخم را با مواد [illegible]
ببندند و مطبوخ [illegible] کنند و شراب [illegible] کافوری و آب [illegible] بکار برند و باید حتی الامکان
از نزف الدم [illegible] از سقوط [illegible] و چون کمان [illegible] این اتفاق [illegible] باید [illegible]
عمل تورنیکه یا در صورت لزوم [illegible] بکار برد هرگاه عظم [illegible] باشد [illegible]
حاصل شده باشد [illegible] بگذارند [illegible] و چون عظم شکسته شده باشد معالجه کسر عظم مرکب
با جراحت [illegible] دارند و چون عظم خورد شده و اجزاء آن [illegible] و فاسد شده باشد در صورت
زیادتی [illegible] جز قطع عضو نیست

(۷) نزف الدم جراحی

[illegible] نزف الدم عبارت از [illegible] خروج [illegible] خون [illegible] تمام نزف الدم
[illegible] خون [illegible] اوعیه دمویه
خروج آن

خروج خون قرمز مثل فواره منظم و مطابق با ضربات قلب و انقباض و جراحت [illegible] و طرف جروحی باز [illegible]
ظاهر باشد این خروج خون تا وقتی متوقف گردد [illegible] و آورند عروق در این جراحت قلب [illegible]
جراحت [illegible] باشد ایستادن خون در [illegible] دمویه [illegible] (نزف الدم شریانی)
خروج خون سیاه با جهنده [illegible] و خون [illegible] جراحت اوعیه شریه [illegible]
خروج خون [illegible] متوقف شود [illegible] (نزف الدم وریدی)
[illegible] خروج خون [illegible] خون [illegible]
(نزف الدم شریه و شعریه)
علامات [illegible] مختلف شوند با [illegible] نزف الدم [illegible] رنگ [illegible] و غش [illegible] کنند
[illegible] ضعیف [illegible] صغیر و دقیق [illegible] شوند
علاج ——— در نزف الدم [illegible] شریانی [illegible] آن [illegible] شرایین عظیمه [illegible] باشد [illegible]
و آب [illegible] (بیرون [illegible]) [illegible] باشد بکار برند
در نزف الدم [illegible] نزف الدم [illegible] مثل زاج سفید
و [illegible] بکار برند [illegible] علاج [illegible]
[illegible] و [illegible] بکار برند

(۸) ضغطه

عبارت از [illegible] حاصل شود [illegible] بواسطه سقطه و ضربه [illegible] مربوط
[illegible] ضغطه [illegible] حاصل گردد [illegible]

[illegible] و چون [illegible] عضو [illegible] حاقت [illegible] و دفع [illegible]
بعضی اوقات [illegible] غانغرایا [illegible] باختلاف درجات ضغطه مختلف شوند در
درجه اولی [illegible] و در درجه ثانیه [illegible] حاصل شود و در درجه ثالثه
[illegible] و [illegible] باشد که بدرجه غانغرایا رسد
در درجه رابعه [illegible]
علاج ——— استعمال آب سرد [illegible] و آنچه [illegible] داشته باشد
[illegible] مفید است [illegible]
[illegible] بکار برند [illegible]
[illegible]
[illegible] و حرارت [illegible] مقویات
[illegible] بکار برند

(۹) [illegible] غانغرایا

عبارت از [illegible] جزء [illegible] از بدن [illegible]
غانغرایا [illegible] و چون عضو [illegible] غانغرایا [illegible]
[illegible] و [illegible] باشد [illegible] غانغرایا [illegible]
[illegible] غانغرایا [illegible] و چون غانغرایا تمام [illegible] باشد از
[illegible] غانغرایا [illegible] داده [illegible]
از

[illegible] و چون [illegible] غانغرایا یا [illegible]
[illegible] کنند [illegible] ضعیف شده [illegible] کرده [illegible]
[illegible] موضع [illegible] اخراج کند [illegible]
[illegible] ساقط شوند [illegible] این [illegible]
حاصل شود [illegible] غانغرایای [illegible] غانغرایا [illegible]
[illegible] غانغرایای [illegible] جراحت [illegible]
[illegible] از اطراف [illegible] عضو [illegible] بروز کند
علاج ——— [illegible] غانغرایا [illegible] و انقطاع [illegible] شدید [illegible] بکار برند
[illegible] ساقط [illegible] و [illegible]
بکار باید [illegible] غانغرایا است [illegible]
[illegible] عضو [illegible] تقویت بدن
و قوی

(۱۰) تقیحات مرفقیه

[illegible] عبارت از غانغرایا [illegible] عارض [illegible] ابتدا
[illegible] و علاج [illegible]
[illegible] شود
صورت [illegible] با جراحت [illegible]
[illegible] جراحت [illegible] رطوبت [illegible]

صورت پولیپس —— وجع و بور ژدن لحمی بعضی پوشیده از یک پرده پولیپ سفید رنگ موجود باشد
و درجه تعفن تلقی تر شود با باریک و تقرر رطوبت در جادر
صورت پولیپوز نزف الدمی —— لون رمادی وجود بور ژدن لحمی و تقرر و خروج خون دیده شود
صورت وزیکو پوستولوز —— دانه سفید رنگ در زیر پرده سطح جراحت موجود است در زیر دانه‌ها
و جراحت ... بریده و پوشیده از دانه‌ها پولیپوز دیده شود
علامات عمومیه هر چند زخم [illegible] و چرکین بودن زبان و وجع [illegible]
و [illegible] و صداع و [illegible] و اسهال [illegible] که اغلب مهلک است
علاج —— مراعات حفظ صحت نمایند و مواظبت کنند که جراح و رفیق [illegible] باشند
[illegible] چرکین را استعمال کنند [illegible] با الکل کافوره و سرکه و یا آب [illegible] شویند
و مقویات [illegible] کنند [illegible] تغذیه [illegible] غبار زغال [illegible] خالص یا مخلوط
با [illegible] و سرکه یا سرکه کافوری و اسید [illegible] و آب [illegible] و اسید [illegible] و آب لیمو و الکل کافوره
و شراب [illegible] زخم و استعمال غبار کافور [illegible] بخشند چون جراحت
متعفن [illegible] کنند [illegible] با محلول [illegible] نیترات [illegible] کنند یا [illegible] را نزع
نمایند

(۱۱) تعفن ریه —— [illegible]

[illegible] ممکن است [illegible]
[illegible] ممکن است [illegible]
صورت

صورت [illegible] باشد [illegible] از آنکه [illegible] کرده [illegible]
[illegible] ثابت [illegible] است [illegible] به [illegible]
[illegible] و مفاصل [illegible] موجود شوند [illegible] نهایت [illegible] است
[illegible] پانزده روز [illegible] جراحت [illegible] رنگ [illegible]
[illegible] و هذیان و سرسام [illegible] ضعف [illegible] اسهال [illegible] زبان [illegible]
[illegible] نبض دقیق [illegible] حرکت [illegible] و مفاصل
[illegible] (سرفه و خروج نفث [illegible]) [illegible]
[illegible] ظاهر شوند [illegible] در اطراف جراحت ورم [illegible]
[illegible] ورم ورید دیده شود
علاج —— [illegible] کنند [illegible] و مراعات حفظ صحت نموده مقویات [illegible]
از [illegible] (۶ الی ۸ [illegible])
[illegible] کافور [illegible] و [illegible]
از [illegible] استعمال [illegible] در [illegible] بزرگ [illegible] در صورت
[illegible] محلول [illegible] محلول [illegible]
[illegible] از [illegible] ببندند

(۱۲) ورم ورید
عبارت است از ورم طبقه اوردهٔ [illegible] مجروح شده باشند [illegible] جراحی [illegible] شده باشد

[illegible] ورم ورید [illegible] (ورم ورید [illegible]) [illegible] ورم ورید [illegible] خون [illegible]
جدران اورده است و لذا گردش خون ممنوع و خون در [illegible] متوقف شده [illegible]
[illegible] اطراف [illegible] موضع [illegible] است
از [illegible] کنند
[illegible] ورید [illegible] اطراف ورید [illegible]
[illegible] باشند و ممکن است [illegible] ورم ورید [illegible]
[illegible] بعض اوقات [illegible] در تمام اطراف ورید [illegible]
[illegible] ورم [illegible]
[illegible] ورمیه
علاج —— [illegible] در صورت [illegible]
[illegible] عمومیه [illegible] کنند
[illegible] و مقویات (اثات [illegible]) [illegible] از خارج
[illegible] (اسید [illegible]) [illegible]

(۱۳) تیح سفید [illegible]
عبارت است از [illegible] بعض اوقات [illegible] ورید [illegible]
اوقات [illegible] ورم ورید [illegible] (رجوع [illegible] ورم ورید [illegible])
بعض اوقات [illegible] از موقع [illegible]

[illegible] ورم [illegible] در ورید [illegible] بیاید [illegible]
[illegible] اسباب [illegible] باشد [illegible] خون [illegible]
[illegible] اطراف [illegible] خون [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] بزرگ [illegible] ورید [illegible]
[illegible] خون [illegible] سالم [illegible] است [illegible]
[illegible] صنعیه [illegible]
[illegible] خون [illegible]
علاج —— [illegible]
[illegible]
[illegible] تجویز کنند چون [illegible]
[illegible] موضع [illegible] بپیچند

(۱۴) نفوذ سموم در رطوبت [illegible]
عبارت است از [illegible] باشد از آلت جارحه [illegible] تشریح [illegible]
بعض از [illegible]
علامات [illegible] بعض اوقات علامات [illegible] ضعف [illegible]
[illegible] و صداع و هذیان [illegible] دیده شود

علاج ــــ چون [illegible] از این جراحت توقف دهند و کار کنند و از جراحت خون [illegible] آب [illegible]
موضع ریخته زخم را با محلول زاج سفید یا اسید فنیک (اسید فنیک یک گرم در صد گرم آب) یا عرق کافور بشویند
در همه مواضع به واسطه [illegible] رفع نمایند و داغ نمودن با آهن گداخته جایز نباشد چنانچه بعضی اطبا
تجویز نموده‌اند و به تجربه معلوم شده است در این مرض [illegible] در همه مواضع یا در همه عروق [illegible] موضع [illegible]
داغ کردن [illegible] به واسطه [illegible] جراحت متعفن شده به حالی زخم را با [illegible] بپوشند و جراحات
[illegible] باید از [illegible] در رطوبات [illegible] حفظ نمایند اگر زنبور [illegible] پیدا باشد
آب عرق دار یا عرق کافور یا آب نمک و [illegible] بمالند اگر این ادویه موجود نباشد محلول نمک طعام
بمالند جهت رفع [illegible] کنه و [illegible] و سایر حشرات آب نمک دار یا [illegible]
دار و آب [illegible] و آب الکل‌دار استعمال کنند در دفع [illegible] الکل خالص یا الکل کافوره

(و الکل کافور سفید است)

و در عوض جوهر الکحول کافوره کافور خام

(۱۵) [illegible] در شاربن

(۱) اگر [illegible] بزرگ شدید و [illegible] حرکت و [illegible]
[illegible] در اطراف موضع [illegible] بروز نموده [illegible] نقصان یافته [illegible]
رنگ و [illegible] ظاهر شوند [illegible] زبان [illegible]
[illegible] و [illegible] و حالت [illegible] ظاهر شود

علاج ــــ [illegible] جراحت [illegible] در جراحت [illegible] داغ نمایند
[illegible] چند [illegible] داغ با آهن سرخ یا [illegible]
[illegible]

[illegible] زیتون و [illegible] محلول با [illegible] و آب [illegible] یا آب [illegible] بکار برند از داخل [illegible]
[illegible] شربت و [illegible] کنه و [illegible] باید [illegible]
[illegible] بخورانند

(۲) [illegible] (رجوع [illegible])

(۳) شاربن [illegible] عبارت است از [illegible] یا [illegible] رنگ [illegible] از رطوبت [illegible] رنگ
با حرارت [illegible] واقع باشد در محیط [illegible] سیاه رنگ [illegible]
[illegible] و حرارت [illegible] اجزای [illegible] حاصل شده نرم [illegible]
[illegible] اتساع [illegible] ضعف [illegible] عارض گردد

علاج ــــ [illegible] با آهن [illegible] داغ کنند
یا با [illegible] و [illegible] داغ کنند
از داخل کافور و [illegible] کنه کنه و شراب بخورانند

(۱۶) [illegible] (اسهال [illegible])

مرضی است [illegible] بواسطه [illegible] مستقیم یا غیر مستقیم [illegible] حاصل
از شاربن حیوانات [illegible] و از خون و از سایر اجزای حیوانات [illegible] از مرگ حیوان [illegible]
مرگ حیوان بواسطه مرض شاربن یا [illegible] باشد و [illegible] بواسطه سرایت از حیوان دیگر [illegible]
[illegible] یا از [illegible] حیوانات [illegible] حیوانات مبتلا
شاربن [illegible] حیوانات [illegible]

[illegible] و سایر اجزای حیوانیه [illegible] تجارب [illegible] بودن خون حیوانات
شاربن [illegible] و از [illegible] داغ شود [illegible] طاول [illegible]
[illegible] بکند

هنگام اول ــــ [illegible] بزرگ [illegible] بواسطه [illegible] پیدا کند
و دوام این هنگام از ۲۴ الی ۴۸ ساعت است

هنگام دوم ــــ در زیر [illegible] ظاهر شود [illegible]
[illegible] اطراف [illegible] حول مرکز آن [illegible] سیاه [illegible]
[illegible] و دوام این هنگام چند ساعت است

هنگام سیم ــــ از [illegible] و [illegible] نمودن [illegible] نقصان [illegible]
[illegible] و دوام این هنگام یک الی ۵ روز است

هنگام چهارم ــــ علامات عمومیه ضعف و [illegible] نمودن [illegible]
[illegible] و [illegible] اطراف [illegible] ظاهر شده
علامات [illegible] رفع شوند [illegible] از شاربن [illegible] علامات عمومیه به
علامات موضعیه سبقت دارند و [illegible] سیاه [illegible]
[illegible] موجودات

علاج ــــ [illegible] با آهن [illegible] داغ کنند و
با [illegible] آب [illegible] در جوف جراحت گذارند [illegible]
[illegible]

[illegible] شیمیایی [illegible] باشند [illegible]
[illegible] معالجه [illegible] با استعمال مقویات

(۱۷) خراج

عبارت است از [illegible] ظهور [illegible] تیغه [illegible]
[illegible] و این است [illegible] خراج [illegible] از [illegible] قسم خراج
[illegible] (شاربن) [illegible] خراج شاربن [illegible]
خراج [illegible] با حرارت [illegible]
[illegible] پیدا کند [illegible] تیره [illegible] سیاه شود
[illegible] خواب [illegible] داغ شود [illegible] مرض [illegible]
[illegible] خارج شود [illegible] خراج [illegible] است
[illegible] است [illegible]
[illegible] است [illegible] باشد
[illegible] و ضعف مزاج عارض شود [illegible] علامات
[illegible] ظاهر شود

علاج ــــ در ابتدا [illegible] دارند [illegible] شکاف [illegible]
[illegible] بواسطه [illegible] خارج سازند [illegible]

لته‌ها اندازند و بینی و دهان را بپوشانند و چون از آن حفظ جائز است کلفت در هوای دریا
حفظ قوه بعلاوه مقوی شراب و الکل بدهند

(۱۸) دمل جلدی

عبارت است از قرحه و دمل که در مرکز آن کیسه یا ماده‌ای موجود شود و چون از آن دمل عفونت شدید
گردد (رجوع شود به دمل) و دمل جلدی اتفاقاً بروز کنند خاصه در تابستان و از هوای ... از بدن
که در معرض ... و املاک جلدی باشد و نیز از سرمای ... و از جمله اتفاقاً از ... و ارشاد
جلدی حاصل می‌شود باشد بواسطه معرفت ... و سوخته که ها ... وارد ... و ...
دائمی مقعد دیگر ... مختلف ... یا ... ایام ... بعضی اوقات سبب ... و از آن علامات
مختلفه عمومیه باشد و در ... می‌توانند بروز کند و ... چند ... خواه در یک موضع ... کرده
و ... خواه بطور منظم ... و از طرف ... دیگر بروز کنند و ... است در دمل
... بعد از بعضی روزها و تمیز علامات ... و ... و ... و بعد از علاج شدید
... در صورت تمیز ... و خواب شود و بعد از ... در صورت ... دائمی گردد

علاج ——— چون تازه باشد بواسطه ... تیزتر ... ضماد ... و ...
... که ضبط شده ... و ... بکار برند ... که ... شده ... تیز بکار برند و ...
... تا ... خارج ... و ... تا ... شود و ... شود نیز ... که ...
... جهت ... بچه ... بدهند ... و ... باشد ... کرد
... در رفع این دمل‌ها ... علاج ... این دمل‌ها ... نباشد ... که ...

(تحرا)

سخت او بواسطه حرکت حمیه و با خود ... ضعیف می‌کند

(۱۹) سوختگی یا احتراق

عبارت است از ... که ... یا ... یا ... آتش ... و ... گرم ... بکار سوخته
کاشته در ... تا ... شده است علامات موضعیه ... مختلف با ... اجسام سوزان ... درجات احتراق
غالب چنین درجه‌ها ... مشهور شوند ...

درجه اولی ——— ارتیم یا ... سطحی بدون ...
درجه دوم ——— ورم ... یا ...
درجه سیم ——— صورت ... که ... شده ...
درجه چهارم ——— صورت ... که ... سوخته و ...
درجه پنجم ——— صورت ... که تمام مواد ... خراب کند
درجه ششم ——— زغال شدن کامل

علامات عمومیه مختلف شوند با ... و درجات احتراق بعضی اوقات ... شدید
... ظاهر شود ... که ... بواسطه ...
... پیدا کنند

علاج ——— در سوخته که ... درجه اولی و دوم ... باشد ... اشتعال
... که ... سوخته ... آب ... و ...
... و چون ... ممکن نباشد ... در آب سرد ... خشک

... و ... بسیار ... سوخته ... از ... و ... جزء ... ها
بواسطه ... جذب می‌کنند مفید باشد و بعضی اوقات ... اشتعال ... و ...
... ترجیح دارند ... و ... ابتدا ... شوند که چون ... باشد ...
باید بکار برد ... در درجه سیم سوخته که ... موجود است ... و ...
... رطوبت ... باشد و ... کنند ... و چون ...
... بایده ... اندکی ... دهل ... و ... پارچه ...
... متصل ... کنند و چون ... باشد ... پارچه ...
... تا ... رفع شود چون سوخته ... باقی ...
احتراق ... دقت است و باید علاج ... بواسطه ... و ...
... و ... تشنج ... درجه چهارم و پنجم ...
... در سوخته که ... ابتدا ... بدهند ...
... پارچه ... یا ... یا ... یا ... مخلوط
... پارچه ... جذب ... و ... باشد
... بعضی ... سوخته ... علاج ... تا ... از ...
... باید ... رفع ... علاج ... یا ...
... یا آب ... یا ... سوخته ... در ...
در سوخته‌ها که ... و ... باشد ... خطر ...

عضو

عضو سوخته لازم ... است

(۲۰) اثر برودت و سرمازدگی

عبارت است از ... که ... سرما ... گوشها و پاها بروز می‌کند و ... است از
... بیشتر ... و ... ضعیف المزاج ... زنان و ...
در ... بعضی اوقات ... و حمرت ... خاصه ...
... حرارت ... بعضی اوقات ... و ...
... باشند ... که ... حاصل شوند ... می‌توانند ...
کنند اما اثر برودت ... بدن ... حرارت طبیعیه کم و سبب ...
... حرکت ... و چون اثر برودت اقوی ...
... سفید ... و ... مخلوط ... از کار ...
... غالب شود ...

علاج ——— چون علت ... باشد عضو ... بواسطه ... شراب
... تقویت کنند و ... گرم ... و ...
... رطوبت ... لازم است ... و ...
... چون ... عضو ...
... مرهم ... و ... هوا ...
... عضو ... با ... و ... بدهند عضو ... عرق ...

دیگر از طرز معالجت به درون از عنب‌الثعلب ضعف کنند نقط سیاه و بوشه ارمنی و زاج سفید
و جوهر گوگرد ممزوج با آب و مولد گر لدب و رنگ جنم و جوهر شوره مستعمل‌اند (که ۵۰ جزء
نقط سفید گوگرد باشد) چون جراحت التیام رسد (که کم مثقال چهار قرمز و گندم باشد) اما در
هر حال بدنه که عام باید جز از سرما حفظ نمود و در هوای سرد لباس زیاد و پشمینه بپوشند قبل از
خروج از منزل غذا زیاد میل کنند و در یک جا توقف نکنند چون صبح از خواب بیدار شوند خود را
از خوابیدن منع کنند سرما به او ... داخل باید کرد بلکه در مکان ملایم گذارند
جمیع بدن او را با برف ... مالش کنند و واست عزیز ... با ... ایدیرانه ...
با ... ممزوج با عرق ... بر بدن ... با قوت تمام مالش دهند

(۲۱) ورم اوعیه لنفاویه — عبارت است از ... ورم اوعیه لنفاویه و ...
... با ... حرارت و ... اوعیه ... در سطح داخل آنها بیت
... از ضغط و ... جراحت ... عاصر ... از علامت ... دیده
جدا از جراحت ... دقیق قرمز ... اوعیه لنفاویه ظاهر شود در اطراف آن که ...
مشاهده شوند و ج ... موضعی ... اجزا ... و کالحیوانات ... موجود باشند (ورم اوعیه سطحیه لنفاویه)
... علامت ... و ج ... در ... تحت ... اعضا ...
... جراحت ... این که ... با قوت ... نیز موجودات
(ورم اوعیه عمیقه لنفاویه) در صورت ... حرارت و علامت ...
نیز ... می‌شوند

علاج — جراحتی ... صورت ... بود ورم اوعیه لنفاویه ... یا ... کنند عضو ... در جهت ...
حرارت ... و ... با آب و ... کافوری بکار برند چون ... ورم ... آن ...
... (و ...) ... حاصل ... انداختن ... و
آب سفید و عرق کافوری و آب ... استعمال کنند حمام ... تجویز کنند

(۲۲) ورم غدد لنفاویه

(۱) ورم حاد غدد لنفاویه — وجع موضعی و حرارت ... دو ... و حرکت
... جراحت ... شاهد ... بعض اوقات ... نیز ... است ... شود با ...
... علامات عمومیه کم یا زیاد ... باشد ... و عدم اشتها موجودند
علاج — ... قویه بکار برند ... و ... سنگ ... و ... بکنند
... با ... و مشمع ... برند ... عضو را راحت ... بگذارند ... ید
چون ... بکار برند ... و ... به ... نفاخ ... تجویز
استعمال کنند

(۲) ورم مزمن غدد لنفاویه — ... غدد ... متحرک بدون تغییر رنگ جلد
دیده شود ... یا متوقف باشد و یا به ... نشوند
علاج — ... ورم ... مزاج ...
و ... استعمال کنند مزاج نفاخ ... اصلاح ... کنند

قرحه ... عبارت است از ... نسج تغییر ... این ... دارای صفات
طبیعی ... شده اند ... در حالی ... مختلف ... مرغ ... کرده یا
... متحرک ... مختلف ... و ... جلد و ... با ...
... جلد ... که ... ورم است ... در ...
و بعد از این ... غالب ... شود ... و ... و خلف ...
و ... بعض اوقات ... حجم ... شود
علاج — ... باید ... بلکه ... یا ... حجم شود
در صورت ... جوف ... خارج سازند ...
... یا ... و ... جراحت ...
... یا ... شود

(۲۴) کیست‌ها (... کیسه جنینی)

کیست عبارت است از کیسه‌ها ... که ... باشند و در جوف آنها ... موجودات
و ... باشند رطوبت ... کم یا زیاد ... آن ... یا ...
... و غیره باشد و نیز ممکن است ... جوف کیسه رطوبت ... باشد (رجوع شود
... و ... جنین)
... متحرک ... بدون ... و بدون تغییر رنگ جلد ... و قوام دار دیده شوند
در بعض اوقات حجم ... باشد

علاج — عموماً در معالجه کیست‌ها ... و ... و ... مینمایند بعد
از آن ... شراب یا عرق ... بکار برند استعمال میشوند
کیسه‌های کبد — ... حجم ... مرغ باشد ... است ... یک طبقه حافظ ... از ...
... از ... در آن ... موجود ... از رطوبت ...
... این کیسه ... کبد سالم یا جزء ... باشد ... مقدار ... این کیسه‌ها
کبد ... است ... ممکن است کیسه‌ها ... بزرگ شوند و بدون
ظهور علامات ... موجود ... غالب حجم کبد بزرگ ... در ... شبیه
... شود ... از ... اب ...
... و ... کیسه ... نیز ... دارد
علاج — از استعمال ... خارج ... دیده میشود و ...
... و ... بسیار ... ترجیح دارد
کیسه‌های ... کیسه ... در ... دارای رطوبت ... اند به
... جگر ... بعلت ... شود سبب
بودن این کیسه‌ها باشد (... و ...)
علاج — اگر ... معالجه ... و ... رطوبت
جوف آنها را خارج سازند

علامت — از لکه‌های رطوبیه در جلد بروز دارند خال مادرزادی که عبارت است در جلد اطفال هنگام تولد
نشان موجود است. لکه این لکه‌ها یا آب تیره یا قرمز مایل به بلوطی یا کبودتر باشد و ممکن است انوریسم کوچک
باشد و بواسطه ربط با اوعیه دمویه حاصل شده باشند

تومر شریانی لکه رنگ بسیار کوچک ساده یا متعدد دسته در سطح نرم یا مودار بدن دیده شده
قابل رنگ قرمز دارد که حرکت و در مدت رجعت کم شود و در وقت فریاد زدن و قوت زیاد بکار
بردن و هنگام حملت زیاد بزرگ شوند و بعض اوقات جراحت کند با ضربان مطابق ضربان قلب
قرمز ... لکه‌ها باشند موجود شده در نسج لحمی تحت جلد یا تحت مخاطی [illegible] بدون
دوخ ... از عمق باشد و پوشیده باشند از جلد رقیق نازک آبی رنگ بدون حرکت و ضربان
و بواسطه رسوقات بطرف شوند

علاج —— ورود حرارت ... بتدریج کنند ... قرمز خونرا بواسطه مبردات [illegible]
وعقد شریانی ... خون ... از ان ... بواسطه ... رد نمایند تومر را خارج سازند
و یک ضرب ... داغ نمایند ... تومر ریشه دار ... باشد
بطبقه ... داغ کنند ... باشد
کاوتر ... داغ ... یا چند دفعه
... داغ ... آب ... زرنیخ
بکار برند

۲۶ قروح

قروح عبارت شده از تفرق اتصال اجزاء نرم با فساد مادهٔ کم یا زیاد کهنه و همراه دارند با جریان ریم و مواد پیدا کنند
و بواسطهٔ ... مرض یا بواسطهٔ اسباب داخلیه ... اند بین جروح و قروح چهار فرق ... اند
جروح ... از ... خارجه و سبب قروح ... خلاف مزاجی باشد ثانیاً جروح ... اتفاقی
و قروح علامت ... شوند ثالثاً جروح ... مایل بعلاج است و قروح ... خلاف ... اند
... بزرگ شدن ... رابعاً علاج جروح ... است و علاج قروح طلب باشد
تفرق اتصال بروز نماید در سطح جلد یا اغشیهٔ مخاطیه ... دائم ... در سطح قرحه قرمز
روشن یا تیره ... و اطراف آن ... و در عمق آن ... از ... ریم دیده شود
... بیرون ... خارج شود ... اطراف قرمز و ... باشد (قرحهٔ ورمی)
قرحهٔ ... کناره‌های آن ... تحت آن ... است جلد ... تنگ
قرحه ... یا مدور ... کناره‌ها ... و سفید یا مایل و عمق قرمز
... داران رطوبت ... جلد ... رنگ ... صلب
... باشد (قرحهٔ کالو)
وجود ... سبز ... کناره‌های قرحه با عمق زیاد ... ریم ... طبیعیه
و صدید ... با ... و رنگ ... خون ... (قرحهٔ ...)
وجود ... بین سطح نرم ... یا ... خارج ...
بدون ... یا ... (قرحهٔ ...)

سطح ... رنگ ... ریم ... قوام و کناره‌های ... رنگ و ... جلد ... (قرحهٔ ...)
علاج —— وضع اعضو ... در ... شرط ... معالجهٔ قروح است در قرحهٔ ...
... اوقات ... در قرحهٔ ... و خارجی ...
موضعیه و آب ... و داغ ... و ... بکار برند در قرحهٔ ... اعضو
... وضع آب سرد ... موضعی و آب جاری ...
... (دکتر ... ۱۲۵ گرم آب جوش ... الکل ...)
ساق با پارچه ... در همین مایع ... تا خشک شود و ... چهار ... شروع
... کنند ... است در قرحهٔ ... داغ ... و غبار
زاج سفید ... با آب ... مطبوخ ... بلوط ... اسفید ... شرب دار بکار
برند در قرحهٔ ... داغ ... یا ... خالص یا ... آیدار
و شراب ... کافور ... تجویز نمایند

۲۷ ورم عظم و ورم ضریع

ورم ثابت در سطح یا عمق استخوان بروز کند با ... اجزاء نرم ... و بعض اوقات حمرت و حرارت
نیز موجود است و ... ورم ضریع ... باشد علامات موضعیه بسیار شدید ... بعد و ...
... ظاهر شوند علامات ... شدت ... ورم عظم ... شود
علاج —— ... و ... و مرتفع داشتن عضو باید بکار برد و چون ...
باشد ... تا به ضریع برسد ... باشد ... زرنیخ ...
و ...

و ... دیگر بکار برده ... ریم ... یا ...

(۲۸) کرم خوردگی (موت عظم) (پوسیدگی عظم)

کرم خوردگی حالتی است از استخوان ... یا جزئی از آن عاری از حیات شده باشد و نیز موت یک
... کرم خوردگی ... در عظام ... در اجزاء نرم بدن و جزء ... کرم خوردگی
در بدن ... خارج ... که اخراج ... آن واجب است اما در کاری
قسمتی از عظم ... حیات ... ریم ... و صورت ... تولید ...
الطبیعه ... کرم خوردگی ... عظم ... اجزاء ...
بعض از مصنفین فرق ... ما بین ... چون موت در نسج ...
... در نسج صلب کاری خوانند و بعض دیگر ... ورم عظم میدانند کاری
چون ... ضریع ... سطح عظم ... داشته بعض ... در آن پیدا شود
و چون ... در ... نسج ... رنگ ... پیدا شود
و در ... و ... موجود باشد عظم ... زیاد پیدا کنند
... ریم ... پیدا شود

علاج —— در کرم خوردگی ... جراحت ... محیط ... عظم ...
خارج ... اما در کاری باید ... ریم ... پیدا کنند و غالب ... دارند
... با ... تا نقطهٔ ... شود و بعد ...
... پاک کنند ... و ... روز ...

بکار برند چون ابتدا باشد ... با سالش تر باشند یا مرکب و ... هرگاه مرض شود
دماغ خود را ... در کار ... بدل کنند ... خطر بکلی نامند و هیچ قسم معالجه نتوان
کرد معهذا مخدرات ... حکم مرض و این نیز در صورتیکه مرض کاری نشده باشد ممکن
است بدحالی روغن ماهی و روغن بید ... و خفقات ... شود و چند ... دوا لک خشک و سونه
و ترکیبات ید و ... در دماغ مفید باشد

(۲۹) مرض پوت

اینست عبارت از کاری ... کند یا چندین ... بهمین اسم موسوم شده است بواسطه آنکه
پوت نام جراح انگلیسی اول شرح ... کار ... عظام فقرات که
علت ... مبتلا کند ... اولین اثر ... نرم شدن ... فقرات
قادر به تحمل ثقل بدن ... یکدیگر ... فوقانی ... تواند اقدام
... بواسطه ... عقب نماید و بدین واسطه ... حدبه
... مریض ... حاصل کند ... اطراف ... پیدا کنند
و بعض اوقات ... (بواسطه ...) ... مرض
... صلابت و ... موجود ... نیز به طرف ...
... از جهت ... دماغ ... مرض ...
... علامات ... ظاهر شوند بعض اوقات ...
... علامتی ... یا در بعض از مواضع ... صورت ... مریض بواسطه

محول

قولنج کشود

علاج ——— باید از ابتدا ... از خطر دماغ ... بعد
از سقوط ... باشد ... تولید ... علامات ... قرار دارند
مریض ... جهت کار ... ایجاب ... باید ... جهت ...
(بواسطه ... عمیق ... داخل ... شود) و هرگاه ...
شوند امید ... ترکیبات ... و ید ... یدور ماهی پوت استعمال کنند

(۳۰) اِکزُستوز

عبارت است از تورم عظمی ... عظم ... مختلط باشد اینست ... از
... نسج عظم ... نسج عظم ... صلب و شبیه ... نسج عظم ... شبیه
... نسج ... عظام ... باشد ... بد حالی ...
و از اسباب بروز اینست ... عظام ... عظم ... است
... دارند و ... کنند ... شوند
(...) و این تورم ... کند ... عظم ...
... و بعض اوقات در فقرات و عظام ... بروز کند
... و ... عضلات ... و شرائین و اعصاب
... اعصاب ... (اکزستوز خارجی)
... و علامات ... اکزستوز ... (اکزستوز داخلی)

علاج ——— ... صندوق عظم ... در ... باید ... در ...
... تا ... عضلات ... قطع عظم
لازم شود ... معالجه ... است

(۳۱) سرطان عظام

ابتدا ... عظم زیاد شود ... باز ... صلب ... عظم
... و ... دقیق ... یا ... و ... دماغ ... بدن
بعض اوقات ... بعض اوقات ... سوخته و ...
بعد ... شدن ... خارجی ... خون ...
علامات ثانویه ... سرطان ... حرکت ... در ...
دیده شوند

علاج ——— مخدرات ... خارج نمودن سرطان ... کرده ...

(۳۲) کیسه های عظم

... از ... صورت داده باشد یک تورم
... شبیه ... یا زیاد ... کیسه دارای
... مرکز ... دم ... باشد
کیسه دارای ... از سرطانهای عظم ... کنند
علاج ——— کیسه را ... باید ...

در ...

... باید ... نشوند

(۳۳) تُمُور

عبارت است از تورم ... عظم ... متصل باشد
بواسطه ... خارج ... بواسطه ... و صلب ...
بواسطه ... در ابتدا ... موجود است ... بعد ... مفقود شود
اینست بعض اوقات ... ماده ... بدن ... زرد ...
علاج ——— باید ... به دارند ... از آن ... زیاد ...
بکار برند

(۳۴) انوریسم عظام

در ... بعد ... موجود است ... ابتدا ... شدید ... کرد ...
ظاهر شود ... تورم ... بزرگ ... سالم ...
... و این تورم ... و با مقاومت ... است ...
... بواسطه ... شریان ... عضو ... متوقف
یا کم شود
علاج ——— مخدرات ... شریان ...

(۳۵) ورم مفصل

... عبارت است از ورم ... عضو ...
... این لفظ ... ورم مفصل ...
... علاج باشند ... و علامات ...

و ثانی حرارت و التهاب حرکت مفصل و بعض اوقات حمرت رنگ جلد آن با یک حرارت عمومیه
کم یا زیاد نیز موجود است و تا اطلاق لفظ آرتریت مختص است بورم یک مفصل و سبب ورزش خارجی
است. علاج —— باید بدون حرکت نگاه داشته شود و ضماد و مسهلات عضو نمود و اراده
داشته چون سبب ضربه و سقطه بود معمولاً آب سرد یا سفیداب بالند چون سبب آن پرودت باشد
بمقدار معتدل بخور رانند و بعد از آن مسح ذرایح است با اطراف مفصل و بعد از بروز ظاهر التهاب
باید معتدل مواظبت کنند و موضع آن دهن البلسان یا زیتون بکار زنند و هم روغن
... با اطراف مفصل بمالند و چون بعد از کمی مدت ورم در مفصل باقی ماند مسح است و
عضو در روغن ... بکار برند و چون ورم بهتر شود ... کار کنند و ورم ...
... با دقیق ... مفصل باید عضو ... از کار ...
ورم ... عضو از قطع عضو از فوق مفصل چاره نباشد

(۳۶) ورم سرنو و یال

... ورزش ... و ورم ... سرنو و یال دیده
شود بعض اوقات ... و ... قطعه ...
شود در حالت راحت و جمع بر طرف شود

علاج —— راحت و وضع ... بکار برند چون ...
... موجود ... معالجه کنند چون ... موجود ...
... حرکت داد

مقاله ششم

(مقاله ششم در امراض آلات بول و تناسل)

(۱) ورم حاد و مزمن گرده

وجع قطنی ... یا بجزء جانبی و کم یا زیاد شدید و بندرت ضربانی است و ... درد جانبی باشد
و بواسطه حرکات بدنیه و سرفه و عطسه و تکیه کردن بطرف علیل و از حرارت اشتداد کند بول
قلیل و ... و بندرت ... است بعض اوقات بول ...
... باشد و این در ورم گرده ... رنگ ... و عدم ...
و ... موجود است ... بعض اوقات در گرده ... شود
که ... در ... ظاهر شود

اسباب —— ... از افراط ... و ... و مسهلات و مدرات و ...
و سقطه وارده بر ... گرده و وجود حصاة ... و بر دوات و غیره

علاج —— در ورم حاد گرده راحت و پرهیز ملایم و ... و مسهل خفیف تجویز کنند بعد
بعض ... جهة تنقیه گرده ... ورم شدید باشد ... و ...
... و ... و مدرات ... و ... و ... و ...
... و مسهلات خفیفه مثل روغن کرچک و ...
با ... تجویز کنند چون ... موجود باشد ... و قطع ...
و مسح ذرایح بکار برند

(۲) ورم مزمن گرده

وجع با مقاومت ... و ... درد جانب ... موجود و ...
وجع ... و ... بول ... مقدار ... باید بول ...
... و ... علامت ...

علاج —— پرهیز ... جهة تسکین ... بکار برند
... و ... مسح ذرایح و ...
... در موضع قطن بکار برند ... و مدرات ... و ...
آن تجویز نماید

(۳) ورم گرده ... یا ...
یا مرض ... ریت

... ورم ... (...)
... چون ... است ... و ...
... و ... و ...
... و ... و ...
سیاه و آب ... و ...
... و ...
... در صورت ... اند در صورت

بدون

بدون ... یا مزمن

علاج —— در صورت ... و ... و ... دارد
... مسهلات خفیفه مثل روغن کرچک تجویز کنند و از مسهلات ملحیه باید اجتناب نمایند چون ...
... باشد مسهلات قویه ... (رجوع شود باسهال ...)
... در صورت مزمن
... (... آب) و ... و ... یا مقدار
در صورت ... و ... و ...
... تجویز کنند ... پرهیز ... بکار برند و ...
... (رجوع شود ...)

(۴) ...

... است ... موجود ... و ...
... باشد مواد ... در گرده ...
موجود ... مواد ... حالت ... صمیمیت خاص است
... اند

... در ... حالت ... گرده ... سالم است
... در حالت ... موجود باشد ... بول ... علت ...
... تحقیق شده است ... بیکر ...

میشود و رسم واضح است ولذا اغلب بروز میکند عقیبه ثانیه آنست هراوره و سایر مواد بول
هضم نمیشود عقیبه ثالثه آنست که بروز علامات و عوارض امراض مربوط باشد با نسق البول
دماغ شود بر میگردد اغلب مربوط است با نسق و ضعف دماغ و [illegible] ایام عقیبه امراض سینه
تاند ——— ممکن است مرض مدتها بخفیه بروز کند و به صورت مختلفه در آید
صورت تشنجیه و صورت اغمائی و صورت مرکب از تشنج و اغما صورت اولی علامات بنابت
شبیه با علامات صرع دارند جز آنکه در ابتداء حمله میه مفقود است صورت ثانیه حالت سبات بروز
میکند و بعد از مدتی مبدل باغما شود صورت پژمرده نبض بطی و نفس یا فراخ باشد صورت
ثالثه نادرتر از صورت اولی و ثانیه و مختلف شده و بعد در حالت اغما و تشنج متعاقب [illegible] مرض
بطء ایر و مربوط باشد بخلاف مزمنه الکلیه در چند هفته مریض هلاک شود و هنوز [illegible] مرض
حاد باشد بعد از چند ساعت الی چند روز مریض در گذرد بواسطه [illegible] حقان [illegible] باشد
تمیز ادرار [illegible] از ورم دماغ [illegible] علامات [illegible] قبل از [illegible] مرض
مرض موجود بودند مثل [illegible] کلیه بواسطه مرض باریت و سرطان و ورم کلیه [illegible] و
حصاة کلیه و [illegible] لات شانه و تعیین مرض شناخته شود و پس از تشخیص مرض باید سبب [illegible] است
اگر در بول اوره و اوردات کم شده باشد و [illegible] زیاد و نفس مریض طبیعت [illegible]
[illegible] باشد سبب [illegible] در [illegible] مریض [illegible] باستسقا [illegible]
[illegible] باشد باید [illegible] دماغ و [illegible] از مصنفین [illegible]
الکلامیه [illegible] بروز میکند مربوط با [illegible] دانسته اند
علاج

علاج ——— باید خونها الستقیه و [illegible] را ازاله کرد و لذا مدرات و مسهلات قویه استعمال
کنند محبه رفع تشنج الکرال و کلوروفرم و برومور [illegible] تجویز کنند

(۵) ورم برکه و کیلد سهال کلیه

[illegible] اغلب باهم میشوند [illegible] خاطره و معمولش میکند برکه و کیلد سهال کلیه و اغلب این
مرض با ورم کلیه همراه است و اسباب بروز اغلب وجود حصاة و [illegible] مرض [illegible]
[illegible] و [illegible] توقف بول در کلیه است و غالب اغلب در جوانان و شایع در [illegible]
اولی [illegible] بروز میکند [illegible] مدتها طول کشد مریض در [illegible] کند بروز [illegible]
[illegible] یا از حرکت [illegible] باشد بول بواسطه اختلاط با خون قرمز و اگر مخلوط با بلغم
باشد تیره رنگ و [illegible] مخلوط است با ریم و این ریم در قعر قاروره رسوب سفید رنگ احداث
کند اگر بول را مدتی در قاروره حرکت دهند یا اگر چند قطره امونیاک مایع داخل آن نمایند ریم مذکور
[illegible] شود و اگر [illegible] حد حطه کنند [illegible] برکه و کیلد سهال کلیه [illegible]
[illegible] شود [illegible] خفیف از علامات مجهول اند و قدم حصاة و [illegible]
در حالبین [illegible] و مرض در یکی از کلیه ها باشد بول [illegible] از حالت [illegible]
و در [illegible] قبل [illegible] موجود شود ممکن است مدتها [illegible] سبب [illegible] با مشقوب
شدن یکی از مجاری بول [illegible] رفع داده ورم [illegible] بروز کند مریضرا فورا [illegible]
کند اگر [illegible] در [illegible] کلیه مرض موجود باشد بول [illegible] داخل شانه شود و مریض پس از چند روز
بواسطه عوارض ادرار [illegible] شود و ممکن نیست [illegible] از [illegible] الکلیه

یا خود کلیه منتقل شود یا تومر کبد و طحال زیرا که تومرا [illegible] بواسطه حرکت حجاب حاجز متحرکست
و حال آنکه تومر کلیه غیر متحرک باشد

علاج ——— بواسطه استعمال ادویه [illegible] حصاة کلیه را رفع کنند و مرا بواسطه استعمال [illegible]
و [illegible] مثل [illegible] و [illegible] و آنها را علاج کنند اگر تومر بزرگ در [illegible]
باشد محتاج است بعمل جراحی

(۶) حصاة کلیه و قولنج کلوی آن

[illegible] مواد [illegible] در [illegible] تولید شوند و این مواد با [illegible] و حجم [illegible] و اولی [illegible]
از رسوب [illegible] ثانیا [illegible] حجم [illegible] باشد ثالثا حصاة [illegible] حجم آن [illegible] از [illegible] حالبین باشد و کیفیت
بروز حصاة کلیه بتعیین [illegible] است [illegible] وجود حصاة بواسطه [illegible]
و [illegible] و [illegible] تولید شوند و از این بابت است [illegible] در [illegible] شیوع دارد و عقیده [illegible]
که مجاری بول [illegible] اسباب [illegible] مذکوره [illegible] عقیده [illegible] است [illegible]
صورت [illegible] حصاة [illegible] است [illegible] زیاد [illegible] یک در [illegible] ثانیا توقف بول بواسطه
[illegible] مجاری [illegible] (اعتقاد [illegible] مرکب [illegible] واقرب بتحقیق)
[illegible] در [illegible] و [illegible] در جوانان و اطفال شیوع دارد و [illegible] در [illegible]
و در اطفال [illegible] مبتلا شوند [illegible] عموما [illegible] اسباب [illegible]
(اغذیه [illegible] و [illegible]) و [illegible] اغذیه [illegible] باشد حصاة از [illegible]
شود باشد خوردن [illegible] سبب رسوب [illegible] شود حصاة کلیه
در [illegible]

در [illegible] بسیار شایع است [illegible] اغذیه [illegible] باشد امراض مجاری
بول اثر [illegible] در حصول حصاة کلیه دارند

حجم این حصاة مختلف است از کوچک [illegible] تا بزرگ [illegible] بصورت [illegible] یا غیر منظم
اما حصاة [illegible] بواسطه حرکت [illegible] دارد [illegible] است لون و قوام این حصاة مختلف
باختلاف ترکیب [illegible] حصاة که مرکب از اسید اوریک [illegible] باشد بسیار سخت و سطح [illegible]
و رنگش قرمز تیره است حصاة [illegible] بسیار سخت است با سطح غیر منظم و لون سفید یا سیاه
حصاة فسفات [illegible] سفید [illegible] و ممکن است که حصاة [illegible] از مواد
مختلفه ترکیب یافته باشد [illegible] اگر [illegible] طبقه است و
مرکز آن بسیار سخت است و [illegible] از اسید اوریک یا [illegible] یا بلغم و خون [illegible]
در کلیه و [illegible] حالبین

[illegible] اول [illegible] خارج شود [illegible] مدت حیات [illegible]
داشته باشد در حالت ثانیه [illegible] علامات [illegible] کلیه و [illegible]
بول تیره [illegible] باشد و [illegible] کند [illegible] حمله های قولنج کلوی [illegible]
شود حالت ثالثه مرض [illegible] حمله قولنج کلیه بروز کنند

قولنج کلیه ——— [illegible] از [illegible] بواسطه حرکت حصاة در حالبین بروز میکند ممکن است
[illegible] مبتلا [illegible] بول [illegible] بروز کند [illegible] اتفاق [illegible] و غالبا
بروز قولنج [illegible] مبتلا بحصاة کلیه بوده اند [illegible] کلیه [illegible] بوده است [illegible] در

ممکن است بزودی شدت مرض از آنجا معلوم شود به جهت دفعه خصیتین منقبض شوند بهتر است که تشخیص ممکن
بوده کنند مریض از شدت درد چه بسا در زمین میغلطد و نواحی حالت خود را تغییر کند ترشح بول بالمره
منقطع شود (زیرا که بندرت دیده میشود که حالبین هر دو یکمرتبه مسدود شوند یا آنکه مریض یک کلیه
داشته باشد) مریض عرق سرد میکند قی میکند و گاه ضعف و غش دارد و گاهی در ادرار قطرات خون
است قولنج ممکن است چندین ساعت دوام نماید و گاه تا ۲۴ ساعت طول کشد بعد از اوقات درد
بتدریج برطرف شده مریض راحت شود در این صورت حصاة از حالبین گذشته و داخل مثانه شده
بعد از آن از مثانه خارج شده حصاة کلیه خارج شوند و اگر این حصاة در مثانه باند مقدمه جا
بزرگ شده حصاة مثانه خواهد شد و ممکن است درد مدتی رجا منقطع شود
ممکن است درد مدت مدیدی باقی باشد و مطلب رنال است و ممکن است عوارض حصاة
مثانه بروز کند و نیز ممکن است مریض مادام العمر مبتلا بحصاة کلیه باشد و گاه قولنج و گاه بدون
علاج —— هنگام درد تریاک بمقدار زیاد (هر کدام را هر دو با احتیاط تجویز کنند) موضع
قطرات از حمام آب گرم دارند چون که مریض را در حمام قائم کنند و چند قاشق شربت کلرال بخورانند
بعد بواسطه مشروبات بکار برده درد را برطرف کنند بعضی از دیگر ترشح بول و سرعت حرکت حصاة
مشروبات مدره تجویز کنند و اغلب حالات تا مانع از استعمال اینها است مقدار ادرار را کم
کنند و مانع تولید اینها شوند بواسطه تدابیری که در معالجه نقرس ذکر شد بعضی پرهیز کامل رعایت
نموده و آبهای طبیعی (شتیل و غیره) ابهار و قیاسات مثل آب و غیره مخصوصا مفید است وقت
حصاة از ادرار سفید یا ادرات یا ماده که تولید یافته باشد و هر حصاة قلیانی

معالج

معاینه رسوب حصاة شوند در این صورت بهتر است که ادرار بکار برند و کربنات دو لیتیه
مقدار ده گندم یا سیترات دو کربنات دو پتاس بمقدار ۸ الی ۱۰ گرم در یک لیتر آب بخورانند

(۷) سرطان کلیه

مرض است بسیار نادر و غالبا بعد از سرطان سایر اعضا بروز کند و جنس سرطان رخو است مانند انکفالوئید که رخو
سرطان در سطح خارجی کلیه است بعد بتدریج بزرگ شده تومر عظیم تشکیل حاصل شود سرطان ممکن است بیماری بسیار نادر است
که در کلیه بروز کند اغلب اوقات سبب خروج خون در ادرار خاص در کلیه باشد عنقریب مستهلک کردد
درد قطنی و بول الدم و بعدها بیمار کم‌خونی قلیه و سایر علامات و بعضی اوقات تومر نیز موجود است عدم اشتها و هزال و لاغری
و اسهال و سوء مزاج سرطانی و تیبع اطراف سافله و بعضی اوقات استسقا زود بروز کند
علاج —— جز علاج تسکینی چاره نیست مسکنات و تنقیه و ساقی مرفع قطن شو تجویز نموده اند

(۸) بول الدم

عبارت است از خروج مقداری از خون خالص یا مخلوط با بول از مجاری بول اغلب در بسیاری از امراض علامت
عرضی است از امراض مختلفه چند و محل نزف الدم کلیه یا مثانه یا مجرای بول است چون محل نزف الدم مثانه باشد
خون مخلوط با بول شده و در حین امتزاج خون لخته و سیاه رنگ یا مخلوطات با رسوب حاصل هرگاه خون که
از مجرای بول خارج میشود ابتدا دفع شده بعد بول خارج شود دلیل است بر آنکه محل نزف الدم مجرای بول است
و اگر ابتدا بول خارج شده بعد خون دفع شود دلیل است بر آنکه نزف الدم کلیوی است هیئت شایع بروز
کند هر وقت درد و نوبت سیالاتی موجود شود یا تبی مجرای کلیه خونریزی در همه صورت توقف بول و تجدد
و التهاب ظاهر شود هر مدتها طول کشد و یا چندین دفعه تکرار کرده و همین سبب حدوث بول الدم است حصاة مثانه

نیز صورت بروز اهمیت شوند در سن پیری بول الدم شیوع دارد و مخلوطات با قطع و التهاب مقدار مثانه
یا تومر غده ذراری بول الدم اندک جزئیه خراش و بواسیر ملتهب است مبتلا در اطفال در بزرگان
مبتلا کنند و چون این بول الدم خواه مرکب باشد با حصاة و خواه ساده ماند کلی خود و اگذار ند پس از چند ماه
یا چندین روز بروز بزاول دفع شوند و باشد که سبب خرابی مزاج گردد و دیده شده است که بول الدم
بطور نوبه بروز کرده بول الدم کلوی غالب علامتی است از حصاة

علاج —— ابتدا شناختن سبب آن کنند و تکرار زند بول اجمع شود و بعد سبب خون را معاین کنند قابل علاج
است یا خیر هرگاه سبب کاسه چیزی و خون لخته باشد باید زودی با یدا امداد حسب حصه و مشروبات ترش
در اینجا دوا و راحت مفید باشد و اما چون مزاج ضعیف شده باشد حصه جایز نیست بلکه چون حالت ضعف
دائمی بروز کند ترکیبات حدید و اغذیه مقویه استعمال کنند و چون مرض سخت است کند مسافرت
و تغییر آب و هوا لازم است چون مرض باشد از تغییرات مجاری بول و حکم ابهار مفید ولوکه
و قلیانیها بکار برند چون قبح باشد از اثر دوازیج مبدء التهاب کاتیتر و شرب اشربه از آب سرد ناخوش
و تریاک تجویز کنند جهت رفع حبس البول بکار برند الاستیک و بزرگ بکار در مثانه داخل کنند تا بول
خارج شود

(۹) ورم عضله پروستات

بعد از سقطه و قوت زیاد بکار بردن و وضع مجرا در مقعد و عمود درکس بروز کند و مقعد شود بکشند درانها
و از حرکت اطراف شدت کند کم قعده یا پاها و زانو و بعد کاسه حال شود در اینها منقطع تدبیر حاصل
و با جاها داخل کنند تا شود تنقیه و تیبع عضلات بطن و گاه کاهش چار درد و دیده شوند بعد در حین گرم
یا بعد ممکن تومر مزاج صورت و بدون تغییر کند بعد مقعد منعقد شود یا مدتی بروز کند

باید تحقیق

باید تحقیق رود که سبب عدم اشتها و ضعف نیز موجود شود
علاج —— مسهل عمومی و موضعی مثل زالو و حجامت و حمام طولانی و ضماد ملین
و تنقیه رقیق و منع ذباریح دواغ و مسهلات سکر در دفعه تجویز کنند و هرگاه تومر با عمومی دیده شود در
نقطه باتکه ان پر شکافته با تمید جهت جمع صفرا و نقاهت مقویات بکار برند

(۱۰) ورم مثانه

امیفت بر دو قسم است حاد یا مزمن

(۱) ورم حاد مثانه —— بول زیاد افزادان در آخر آن احساس حرقه و چون امیفت میشه
مرکب است با ورم غده ذراری و مجرای بول اعراض قطع شود ورم عنق مثانه و ورم مثانه حرقه ای و ورم غده
و ذراری حادیا متوسط الحده هم و با یونی شایع است هرگاه ورم مثانه شدید باشد از قبیل یا وجود جسم خارجی
حبس البول عارض شود و لیکن غالب اوقات سلس البول رنگ بول ابتدا قرمز بعد تیره و خون آلود
و ورم یابنه بدنیست تنفس و حمی موجود ندارند بار دار و یک عارض شود و حد خشک و بوران
اندک بوده است

علاج —— حمام‌های نشسته و مقعد غذا و ذرور داروی ابتدا انیمه مسهل و بعد حقنه ملین
باآب بزرگ با اضافه یک قاشق گرم که گرد نیترات و هر چه حیثیت بکار برند فقط از مطبوخ بزرگ و تخم
چینار تدریج مرهم رطل بلوط و ان دار (هر یک بمقدار مساوی) با اضافه خردل و تریاک و حمام موضعی ملین
ضماد نیز مثل لوسیون ایکتیول بکار کنند (روزی سه چهار دفعه) مشروب ملین ایدرات کوسالی و بوجه
و دبنیات و بزرگ خطمی و خطمی کاغذان و مسهل برقی و آب ستیز بخورانند

(۲) ورم مزمن مثانه یا نزله مثانه —— علامات اصلیه مختلف باشند بحسب اختلاف اسباب آن (وجود
جسم خارجی یا سنگ تغییر شکل و تنگی مجری بول، اثر خاص مثانه توقف بول در مثانه) رغبه بول جهت بول
دفعات تشنج و [illegible] دیده شود سلس البول و حبس البول عارض گردد بول غالبا [illegible]
چون مدتی بماند [illegible] شود اما نباید از ان اشتباه شود تب جزئی [illegible] کند و بدون
تب یا حمیات خفیفه یا بصورت حمیات منقطعه است حالت عدم اشتها و [illegible] و نقصان قوه و
استرخا بروز کنند

علاج —— باید سبب مرض اصلی را معلوم داشته [illegible] بمقدار کم و قطران تجویز کنند جهت رفع [illegible]
بول روزی شش گرم [illegible] بخورانند و زرق فاتر در مثانه و بعضی اوقات زرق بارد خاصه در ابتدا
و زرق [illegible] و آب [illegible] بمقدار کم و زرق [illegible] و حمام [illegible] (صدا [illegible]
اب [illegible] دفعه در مستقیم [illegible] مقداری نگاه دارند) در نزله مثانیه خفیف مثانه
هر روز یک زرق از (آب مقطر [illegible] گرم [illegible] گرم [illegible] گرم) ۲ میدهند
رفع نزله [illegible] بول و [illegible] اما [illegible] در نزله کهنه مثانه (اسید فنیک سه گرم الکل [illegible] آب مقطر گرم)
سه زرق روزی یک زرق و زرق آب [illegible] مخلوط با آب [illegible] نیز مفید است [illegible]

(۱۰) سلس البول

عبارتست از فقدان قدرت جهت امساک بول و این علت [illegible] باشد از سایر امراض و غالبا مربوط است به
نگاه داشتن بول در مثانه و از ان نیز مربوط است بحالات مرضیه مثانه یا مجری بول اصلیت بسیار دیده میشود
در مبتلایان بحصاة و در این صورت مربوط باشد با نقباضات تشنجیه در عنق مثانه [illegible] باشد
کمالت

کمالت اثر خاص یا مربوط است بتحریکی که از جسم خارجی در مثانه حاصل شده باشد و نیز بوده که اصلیت
در [illegible] و اطفال دماغی و اختلالات نخاعیه [illegible] مربوط است با اثر خاص
مثانه و زیاد ضبط شدن ان در بعضی [illegible] است [illegible] اکثر بول بقاعده [illegible] قطره قطره
بول کنند و این بواسطه است که [illegible] مجری بول [illegible] در ان بول جمع میشود

علاج —— (عصاره بلادون [illegible] سانتیگرم [illegible] سانتیگرم [illegible]
[illegible] بخورند) [illegible] و ترکیبات آن [illegible] تجویز نموده تشنج عنق مثانه را رفع کنند

(۱۲) حبس البول

این علت چهار صورت دارد اول حبس البول کلیه که بول در حوضه کلیه بماند [illegible] در
مجرای واقع بین کلیه و مثانه [illegible] حبس شود سیم حبس البول مثانه که بول در مثانه متوقف ماند
چهارم مجرائی که در مجری بول متوقف شود اما تمیز قسم اول اگرچه صعب است ولی بواسطه [illegible]
[illegible] و سابقه حصاة کلیه یا بول شناخته شود و در قسم ثانی وجع در تحت ناف [illegible]
دیده شود و اما قسم مجرائی بواسطه انطباق و ضیق مجری بول حبس شود و در هنگام جمع و افراط [illegible]
و سایر [illegible] خفیفه این علت رخ دهد و چون حصاة از کلیه [illegible] از حالب ما فوق الموضع از حالب
[illegible] و حجم [illegible] و [illegible] کلیه جانب حالب مذکور نیز عظم پیدا کند

علاج —— در قسم کلوی [illegible] کلیه [illegible] مدرات
استعمال کنند ولی استعمال مدرات جایز نباشد بلکه [illegible] حصاة [illegible] تجویز کنند
و در قسم مثانه که [illegible] باید [illegible] تا بول خارج شود و چون سبب تشنج مثانه بود چون کیسه در

مبتلایان بمالیخولیا و اختناق رحم و از افراط شرب آب [illegible] و در [illegible] دیده میشود باید
بموضع مثانه [illegible] آب گرم [illegible] ترکیبات افیون [illegible] تجویز کنند
اگر سبب تشنج اثر برودت باشد موقتات بکار برند و در قسم مجرائی [illegible] اخراج
بول سعی کنند [illegible] فاتر و خوردن افیون و بذر البنج [illegible] باطراف مقعد [illegible] جهت
[illegible] کاملا [illegible] کنند تا الالکتریک بکار برند

(۱۳) سیلان منی

مریض مبتلا بتصورات موهومه و [illegible] کم یا زیاد از منی [illegible] رقیق [illegible]
نقصان یابد [illegible] موهومه و [illegible] منی حاصل شوند [illegible] از اثر حرارت بستر و احتقان
مثانه [illegible] بدون آنکه احساس [illegible] شود (احتلام [illegible]) که بدون [illegible] و بدون میل و در
هنگام تبرز و تبول مقداری از منی خارج شود بدون انقباض مجری یا با انقباض ان و این [illegible]
که بواسطه سواری و کالسکه و غیره شدت کند (احتلام [illegible]) علامات عمومیه در صورت خفت
مرض مفقود باشند و در غیر [illegible] ضعف و غمگینی و فقدان حافظه و اشتها و خواب و مالیخولیا [illegible]
[illegible] و اختلال هضم [illegible] تشنج معده و قولنجها [illegible]
[illegible] و اختلال [illegible] دم و [illegible] قلب و سوء [illegible] دیده شود

علاج —— اگر احتلام [illegible] و مربوط بعدم [illegible] جامعت باشد حمام [illegible] جهت
بارد و اجتناب از [illegible] کنند و پرهیز [illegible]
[illegible] مفید باشند [illegible] زیاد خاصه در کالسکه اجتناب کنند در بستر [illegible]
کمتر

کمتر بخوابند مریض باید [illegible] اگر سبب ضعف باشد پرهیز مقوی [illegible]
[illegible] و حمام دریا [illegible] مقویات
[illegible] تجویز کنند [illegible] دفعه [illegible] زیاد [illegible]
[illegible] کنند [illegible] گرم [illegible] تجویز نمایند

(۱۴) سرطان مثانه

بول الدم مختلف المقدار در ابتدا بدون وجع است و بعد البول [illegible] متعاقب باشد با انقباضات بعض
جدران مثانه یا حبس البول در ظهور [illegible] سرطان در عنق مثانه باشد وجع و بعضی اوقات
احساس [illegible] بول الدم زیاد و وجع بسیار شدید [illegible] است [illegible]
بعضی اوقات قطعات [illegible] سرطانیه [illegible] عنق مثانه است جدا شده با بول خارج شود که
میتواند سبب حبس البول گردد و بول [illegible] بوی متعفن (بوی [illegible]) باشد علامات
عمومیه [illegible] و اخر [illegible] سرطانی دیده شود

علاج —— معالجه [illegible] است چون حبس البول باشد با احتیاط زیاد [illegible]
نمود و [illegible] بواسطه افیون [illegible] رفع کنند جهت رفع بول الدم (رجوع شود بمبحث بول الدم)

(۱۵) ورم غده ذوذی

(۱) ورم حاد غده ذوذی —— در ابتدا [illegible] احساس ثقل شود [illegible] و خروج بول موجع [illegible]
[illegible] در مستقیم [illegible] میشود [illegible]
[illegible] غده ذوذی [illegible] ابتدا از مجری بول ترشح [illegible] شود

بچون

علاج — پارچه را تا اساس زانو بخته ارسال دارند و در صورت لرزه اگر کنند خار چینی و نوداتم دار وتیزان حنظل و بزرک و بومصد و شیر بر بین و مسهلات محریا انتی بطو حقنه تجویز کنند (حقنه در اینجا مهیه [illegible] است) چون دهن موجود باشد توسط میز قدری را از محلین لمنه که اثر کنند مریم دهن خارج شود (از ستقیم مخزن ریم را که بیاس است پاک کنند)

(۲) ورم مزمن غده ذکر — معالجه که در اینجا ظاهر شوند مثل علامات مذکوره در ورم حاد است و کمتر و شخ باشند در حقنه تشریح احساس ثقل شود و مریض بسیار رمیدن بیمار ادرار دارد با وجود جلد بول چون انگشت بمستقیم فرو برند احساس وجع کمتر شود و ضخامت غده ذکر را وجع نیز کمتر است با غده غده ذکر علامات مربیه مقعد یا کمتر واقع باشند شوهم بدر کنند بولت داشتهای متوالی و مزاول و تکرر و مزو مانجو لیاری عارضه ظاهر شوند

علاج — شیاف کره کالا کالا تو با غنا شعماره بدون و کافور از یک اصله گرم دیده ورم تا یوم از لعف اصلیک گرم و بر موده تا یوم لعف کرم تجویز نمائید

[illegible] جرا ورم غده چهره و جوان

(اول) ورم غده چهره — عبارتست از ورمیکه سبب امه آن سوزاک است و برور غیر ناه است معمولاً اقله اگر در باشد بلکه غالبا وقتی رو کند که ترشح ریم سوزاک خواه بدون سبب معین و خواه بواسطه مثل زیاد و کار دار و افراط در غذا و جنس متوقف شود و گویا دفع سوزاک (ورم غده حاصل جوریول) قسمت و دیدیم جوریا ابتلا ساز است بروز کند اغلبت ندر است و در دو هر دو غده را مبتلی کند و یا در هرش بواسطه ضربه و کوفته شدن غده ظاهر شود و وجع که مسیار شدید و گاه بسیار خفیف است و در همیه اول رشد ات کند پس از سه چهار روز

(رجوع)

وجع خفت یابد عذه غده چهره و فخی و قرمز بود و بزرگ دنیر خود عود کند و در بعض اوقات غده چهره برآمدی باشد و عمش بدرجه پارچه را پر کند و ممکن است غده چهره نیز چهم مقدار بیشتر یا مقدار کم شده حرض شود و باشد و در طبقه [illegible] نیز نشر رطوبت شود هم این حمله کمتر از ده روز دوم دعیت بیشتر از بیست و پنج روز دوام کند هر وقت وجع کم شد اما نیز نقصان یابد و لا بعد از رفع وجع و تا بس غده چهره درشت باشد و در طرف تا غدان تو ورم کرده یا صلب تر باقی مانده و یا در طرف خفقان و یا مدام العمر باقی باشد و لذا اگر بعدها مرض در غده شود ادامه دفع مقطوع شود

واژه پیال لقات ناس و انفصال شود

علاج — کمپ گردان یا دور غده چهره ژلو ارسال دارند و دار بر خود صنوفی ارسال متواتر هیئت خواب یار دار مقبول باب گرم روی تو را ماند هیئه حمام عمومی و موضعی بکار برند پوکینیون یا موش قدر بامبطریه در صفحه اسباب التهابات وجع است و هیئود با به از اول تا اینهم بجو بزنند و هر گاه غده چهره بسیار اماس کرده باشد باید پوکینیون بگود غده چهره برسانند که خود او جواب طرف کند و هیچ خطر ندهد مهمیش بلکه اینهمت التهاب احتیاج غده نهانند پس بیشتر کافی اگر چه مرض هم بسیار طول کشیده باشد

پوکینیون عبارتست از فرو بردن تو کارد باشد جا تو در جدار جوف طبیعی یا التهاب و اخراج رطوبت متراکمه در مقعد او در اعضا منع — مرض در سرخ موش تور عبارتست از شیخ زدن سیار بطر و کم کردن خون زیاد مثل جزء داده عبارتست از جراحت مزمنه مجموعی بتقطعه ریم ذرات برنگ متوالی

(۳) ورم جوا چهره — اینکه معنی غرض که ده اند ورم جوا چهره ممکن است عارض شود از توقف و عدم خروج منی ازین که احتمالات بلکه اینها عارض شود بواسطه ضربه های خارجیه و یا مرکبا با ورم غده چهره و در اغلبت ثقل در غده چهره چون احساس شود با تاکس و حرارت و حمرت بسیار واضح و کمتر جوریه بنا بر شدید مرهم هیچ قسم حرکت جبار مریض ممکن نباشد و غالبا فوا تا وقتا عارض شوند و در تمام جهات ترشح ورم و لوانک جرئه باشد که متواتر کنند و بعضی اوقات ورم مهلک شود در بحران و صلابت خاصه دفع شود و در معالجه غفلت کنند یا زود دست کشند

علاج — باید بزودی رجوع لمزو تدابیر هند و رس مثل حقنه های صنوف و خاکهای ملین و محذر و حمام مخدره و بابات ملین و مخذر و مسهلات خفیفه و در حقنه در بیرون درو لک محللات زیرقیه و ید دور بدلات و غیره و در صورت اینها مفید باشند

(۱۷) موتلهیدیج (فرلمیوس) (پریاپیسم)

نعوظ دائمه شدید و موجع فقیب با حس حرارت و سوزان ظاهر شود بدون میل مجامع اغلبت از جمله امراض عصبانیه امدت شایع است و غالب علامت تا بعد از حصاة مثانه و ورم عنق مثانه و سوزاک عفی جوریول و کرم مستقیم و مساک و افراط در جماع و استمنا و شنات را عقیه قوم و وجود ریم در جوانب حشفه

علاج — و حنیات بارد و حمام طولانی در اینکه شاید ده الی هشت درجه حرارت داشته باشد و اماله ملین با همان درجه حرارت از و اطعمه با نبات زیاد و کافور تجویز کنند و لو پوش (غیاریست در داسفل سطح خارجی لعاب کمبر تا با اپنه رشید از از یک اصله کرم که تا تنکه میکند) و شیال و بر موده تا یوم نیز نافعه

(۱۸) عنن

عبارتست از فقدان شهوت جماع و عدم قدرت بان از بابت عدم نعوظ اگر چه بواسطه کثرت سن این حالت طبعا عارض میشود در انوقت نباید از امراض شمرد و نه در خیال علاج آن افتاد اما مقصود از عنن در اینجا ان قسم است که در جوانان بواسطه استمنا و کثرت جماع خاصه قبل از وقت و هم چنین از بسیاری ترک مجامعت در وقت آن و از فقدان آلت تناسل و وجود دیا بیطس و از صنوف مزاج و کثرت زحمت دعقله و شدت

مکر و خیال و عشق و خوف و حزن و از امراض ناعی خاصه عشق و بیان علاج آنهم از عنن است

علاج — ابتدا اسباب مذکوره را رفع نمایند پس مقویات داخلیه مره و شراب تجویز کنند محرکات و مهیجات مثل ذراریح و خفقو الکل بمقدار معتدل و ریش ماب بهره مرکوالدت تناسل و ازال است در مطبوخ خردل و تخم تش در روز و ناریحی و فنوی تجویز کنند اسرلیش نیلارش و اینه زعفران کرخی کاو بسیار مفید باشند اگر سبب اشتعال زیق زیاد است عنبه و سایر مقویات تجویز کنند حامیک کوکد در روز دیا و کاهان معدنه که ملح در اور و ترکیبات سارات خاصه استرکنین مفید باشند

(۱۹) ساتر یازلیس (مینزوفظیه جنونی)

عبارتست از حالت مرضیه و جنون لی الامال الات تناسل متصف شود به تحریک و هیجان با افراط در مجامعت با وجود قوه ان از جمله مبتلایان بانیفت بود خصوصی قوی اشتها شود و این شخص در حالت شناسی که بانت و اماس و جزئ نیجیکه هر گاه او را از مجامعت منع کنند و یا دست رسی بان نداشته باشد حالت جنونی دراو ظاهر و بعض تشنجات در او بروز کند با سیلان منی و احتلام زیاد دیده می باشد و خیانه و یا مرده از استعمال مهیجات خاصه ذراریح و افراط در استمنا و غیره بروز کند

علاج — منزل با رد و حمام [illegible] و منع شهوات خاصه کافور و چه هیز و مشروبات ملایمه و مسکنه و تسلیط شاغله کافیه باشند

(۲۰) ننفوما نیا

عبارتست از میل مفرط بمجامعت در زنان بدرجه که بجنونیت رسد از امراض عصبانیه است شایع در زنان شمرده است بعض اوقات در زنان عصبی مزاج در مطالعه کتب یا مجیهات عشق انگیز کنند و یا مجبور شوند تا ترک

جامعت و یا شغول باشند به مساعده و امثال بدون کند پس برای [illegible] مستعمل [illegible] رحم و متعلقات آن دانند و بعضی دیگر حمل بر مزاوله [illegible] نمایند عالم [illegible] مفرط [illegible]
علامت ممیزه مرض است غالبا در کمر و شکم الیف و [illegible] احساس حرارت شود با ترشح کم یا زیاد
و ذات [illegible] صاف و مخاط [illegible] و حالت تشنجیه عمومی [illegible] و شاید [illegible] و جنون نیز
دیده شود

علاج ——— اگر چه مناکحه سبب تخفیف میشود ولی باید خلاف [illegible] معالجه مختلف
شود و تعمیر [illegible] حفظ صحت [illegible] مورث تقلیل اشتغالات رحمیه [illegible]
باید بکار برد [illegible] و اعصاب [illegible] کم کنند

احسا هن صحیح است

(۲۱) ورم رحم

(۱) ورم حاد رحم ——— ورم رحم متصف شود و [illegible] شدیدی [illegible] و درد تا [illegible] با احساس
موضع [illegible] و یا [illegible] شود [illegible] و مهبل [illegible] و از [illegible] رحم و مهبل خروج [illegible]
یا انقطاع طمث

یا انقطاع طمث [illegible] و [illegible] و مهبل [illegible] انقباض موضع [illegible] داد جماع [illegible]
[illegible] و مزمن و [illegible] انجیت [illegible] است به ورزش [illegible] عقران زنان [illegible]
نباشد و غالبا در زنان وضع حمل عارض شود اسباب متعارفه آن عبارتست از ضربه و سقط و فرق رحم
و کار [illegible] احتیاط کردن در هنگام وضع حمل و افراط در جماع در مدت حمل و قطع شدن طمث و نفاس
و غالبا ورم مزمن رحم از قسم حاد نتیجه شود ولی بسیار از جریان طمث سفید [illegible] باید نسبت داد ورم مزمن رحم
اما ورم [illegible] رحم عبارتست از [illegible] غالبا عارض شود و از [illegible] مورث بروز
[illegible] شدت [illegible] و [illegible] فارش و [illegible] در مهبل [illegible] رطوبت جاری شود [illegible]
قوام و مقدارش زیاد شود و پس از چند روز رطوبت [illegible] و غلیظ شده علامات حصف [illegible]

علاج ——— در ورم حاد [illegible] رحم [illegible] کنند و [illegible] ارسال دارند چون [illegible]
ضعیف [illegible] دارد و مرهم [illegible] بکار برند در ورم [illegible] رحم زرق [illegible]
[illegible] بکار برند [illegible] و [illegible] و وضع [illegible] است بعضی از
مصنفین [illegible] ورم رحم و وضع [illegible] و [illegible] در [illegible] اخراج [illegible]
[illegible] با [illegible] و [illegible] تجویز نمایند

(۲) ورم مزمن رحم ——— (۱) ورم خارجی رحم ——— دهان عنق با لوان مختلف دارای [illegible]
از حمرت شدید تا بنفش [illegible] غالبا متفرق باشند [illegible] فرج و [illegible] در درجه شدید [illegible]
[illegible] مجروح دیده شود عنق رحم [illegible] و کم یا زیاد صلب [illegible] کم یا زیاد [illegible]
و [illegible] باشد [illegible] ظاهر باشد [illegible]

طمث سفید [illegible] یا [illegible] خون آلوده به بو موجود است حالت طمث [illegible] و [illegible]
یاس [illegible] و [illegible] دیده شوند

(۲) ورم داخلی رحم ——— در بطن رحم موجود است [illegible] شود با [illegible]
[illegible] منقطع [illegible] طمث [illegible] و غالبا [illegible]
رحم دیده شوند طمث سفید [illegible] قوام مختلف با بوی [illegible] موجود است

(۳) ورم پارانشیماتوز رحم ——— علامات احتقان عنق ظاهر شوند غالبا [illegible]
بعضی اوقات عنق رحم [illegible] با اتساع یا [illegible] و احتقان [illegible] ورم باشد

علاج ——— در ورم خارجی رحم اخراج دم موضعی [illegible] با شدت ورم و قوت مریضه تجویز کنند
[illegible] و [illegible] و حمام [illegible] زرق [illegible] و [illegible]
و قابض و داغ نمودن [illegible] داخل عنق [illegible] در ورم داخلی رحم [illegible]
[illegible] بکار برند ([illegible]) [illegible]
اوقات داغ [illegible] و قطع عنق رحم لازم میشود

(۲۲) سرطان رحم

سرطان رحم خاصه سرطان عنق آن [illegible] شود از ورم مزمن رحم [illegible] ورم [illegible] کنند
علامات [illegible] است با علامات ورم مزمن [illegible] آن [illegible] سرطان رحم [illegible]
عدم نفع معالجات [illegible] مزمن رحم است [illegible] حکم [illegible] اولی رحم [illegible] طمث سفید

معالجه [illegible] اعمال [illegible] و تقویت کنند [illegible] کم نموده [illegible]
و مزاج را تقویت کنند زرق مسکن و قابض [illegible] سفید باشند

(۲۳) طمث سفید

عبارتست از [illegible] یا ورم کم یا زیاد مزمن [illegible] رحم خاصه عنق آن و مهبل [illegible]
[illegible] چنانکه از اسم مرض مستفاد میشود سفید رنگ نباشد بلکه رنگش تغییر پیدا کند و [illegible]
یا ورم [illegible] و مبتلا کند [illegible] زنان ضعیف المزاج [illegible] در شهرهای بزرگ و یا در هوا [illegible]
[illegible] باشند با وضع زنهای [illegible] زیاد [illegible]
[illegible] مریضه [illegible] علامت [illegible] جریان رطوبت [illegible]
[illegible] رطوبت سفید یا زرد [illegible] خارج شود [illegible] و [illegible]
با ضعف و [illegible] و [illegible] هضم [illegible] و [illegible]
اوقات [illegible] طرف شود [illegible]

علاج ——— وضع زنهای [illegible] کنند [illegible] و [illegible] داکر [illegible]
[illegible] تمام شرایط حفظ صحت [illegible] زرق [illegible] و [illegible] و معمول [illegible]
[illegible] ترکیبات [illegible] و [illegible] سفید [illegible]

(۲۴) عدم الطمث و عسر الطمث

(۱) عدم الطمث عبارتست از عدم بودن طمث در زنانی [illegible] بودن طمث باشد خاصه [illegible]

قطع طمث و عارض شده بواسطه ضعف عمومی یا اثر فالج رحم و هر قطع طمث که از هر سبب بعد ذکر کرده شد
غیر از حمل این اسم میخوانند خواه فقط ترشح طمث معدوم شده باشد و یا خون خارج و منتشر شده در رحم
مانده متوقف شده باشد و خواه اینکه ابداً خون ترشح نکند اسباب احتباس بجز باسقاط هیئت همین قدر میدانیم
که زنان صاحب [illegible] صفراوی مزاج نحیف بیشتر مبتلا میشوند که [illegible] این علت [illegible] در مبتلایان
سرطان یا قروح رحم علامات که باحتباس الطمث همراه دارند عبارتند از وجع کمر و قطن و خشکه
و حرارت و خارش در مهبل و حلق رحم و گاه اضطراب عارض شده بعد از آن خون قطره قطره بازاید
تدریجاً جاری شود

علاج ——— استحمامات فاتره حاره و [illegible] و حقن حاره [illegible] از مطبوخ [illegible] و بعد از
بکار برند و هرگاه حرارت شدید باشد حقن علیق و وضع کماد [illegible] برخشه و فصد [illegible]
فصد بازو [illegible] علامات [illegible] ظاهر باشد جایز است و در هر صورت باید سبب حقیقتا
یافته در ازاله آن کوشند اغذیه مغذیه و ورزش و راحت نمودن خیال و احتراز از
[illegible] و غیره و استحمامات [illegible] و آبهای [illegible] مهیجات معطر [illegible]
[illegible] و فوق [illegible] ران و ترکیبات [illegible] در [illegible]
[illegible] و اعلاج حدیدی و سولفات [illegible] و ترکیبات [illegible]
در علاج این علت مفید باشند

(۲۴) عسر الطمث ——— کثرت وجع با احتقان و تمدد و ضربان [illegible] و اختلالات
عصبانی و صداع و اوجاع عصبانی قطن [illegible] رحم [illegible] و اختلال

مهم

مهم و [illegible] در [illegible] مبتلایان باین هیئت دیده شود و خون قرمز [illegible] قطره قطره
باز [illegible] جاری شود و پس از برقرار شدن جریان علامات مذکوره تخفیف یابد

علاج ——— در عسر الطمث احتقانی [illegible] و حمام [illegible] یا [illegible] و فصد عمومی یا فصد
موضعی [illegible] تجویز کنند (چهار الی پنج [illegible] پنج [illegible] یا [illegible] ران یا حلق [illegible]
ارسال دارند) [illegible] تا یک [illegible] یا [illegible] تجویز کنند
[illegible] سبب وجود [illegible] یا [illegible] کاذب باشد بازاله آنها کوشند و چون سبب [illegible]
بود [illegible] و مخدرات [illegible] تجویز کنند و هرگاه علل عضویه
رحم و [illegible] سبب شده باشد بعلاج آنها کوشند و چون سبب وجع عصبانی باشد
[illegible] و ترکیبات [illegible] و [illegible] و [illegible] و شربت
[illegible] تجویز خواهند

(۲۵) نزف الدم رحمی

عبارتست از ریزش خون در سطح [illegible] رحم غیر از [illegible] یا در [illegible] ما [illegible]
زیاده از اندازه طمث [illegible] یا [illegible] رحم و یا [illegible] حمل [illegible] یا [illegible]
چون [illegible] باشد [illegible] همراه [illegible] وجع در زیر [illegible]
[illegible] چون [illegible] باشد [illegible] است [illegible] سیلان دم [illegible]
ضعف شود [illegible] است [illegible] نزف الدم است [illegible] طمث [illegible] است [illegible]
[illegible] نزف الدم رحمی [illegible] است [illegible] نزف الدم [illegible] وجع [illegible] همراه باشد

دلیل [illegible] است و باشد سبب [illegible] وجود [illegible] رحم باشد [illegible]
[illegible] بیشتر [illegible] نزف الدم [illegible] در [illegible] مزاج عصبی
مزاج صاحب [illegible] اغذیه قویه بواسطه [illegible] زیاد [illegible]
[illegible] استعمال [illegible] طمث [illegible] قویه [illegible] رحم [illegible]
[illegible] رحم [illegible] مزاجیه [illegible] از اسباب [illegible]

علاج ——— رفع سبب و راحت و خوابیدن به پشت [illegible] از سایر اجزا
بدن مرتفع تر باشد [illegible] بواسطه [illegible] مستقیم [illegible] کنند [illegible]
[illegible] تقلیل کنند چون نزف الدم موقوف شود فصد کنند و چون [illegible]
[illegible] است [illegible] چند حجامت بموضع [illegible]
[illegible] در ساق [illegible] کنند چون [illegible] شود در [illegible]
[illegible] ارسال دارند [illegible] تزریق کنند
[illegible] در [illegible] باشد [illegible] عصبانی [illegible]
[illegible] نزف الدم [illegible] مفید [illegible] سبب
سرطان باشد تجویز کنند اگر [illegible] باشد اعلاج حدیدی و اغذیه مقویه [illegible]
علامات [illegible] تجویز کنند [illegible] بواسطه [illegible] حقنه [illegible]
کنند ادویه [illegible] و [illegible] عصبی مزاج و [illegible] رحم [illegible] تجویز [illegible]
در نزف الدم [illegible] وضع [illegible] باید [illegible] خون [illegible] خارج [illegible]

[illegible]